

هفتاد و هشت نظریه در تفسیر حروف مقطعه

اَلَمْ اَقْصِ الرَّاٰمِرَ طه
كَلْبَعَصَ طسَم طس یس ص
حَم وَّ حَم عسق ن

- ♦ جامع ترین کتاب در تفسیر حروف مقطعه
- ♦ به همراه تحلیل و ارزیابی نظریات
- ♦ با بیانی مختصر و گویا

دکتر علی شعبانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هفتاد و هشت نظریه در تفسیر حروف مقطعه

نویسنده:

علی شعبانی

ناشر چاپی:

حکیم روز

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
هفتاد و هشت نظریه در تفسیر حروف مقطعه	۹
مشخصات کتاب	۹
اشاره	۹
فهرست مطالب	۱۴
مقدمه	۲۱
۱. رمز عددی بر مبنای حروف ابجد	۳۸
اشاره	۳۸
۱/۱. رمز عددی بقاء و أجل امم یا امت اسلامی	۳۸
۲/۱. رمز عددی رویدادهای تاریخی	۳۹
۳/۱. رمز عددی غیر تاریخی	۴۷
۲. اسامی الهی	۴۸
اشاره	۴۸
۱/۲. با رمز حرف اول یا وسط یا آخر	۴۹
۲/۲. اسامی الهی پراکنده	۵۵
۳/۲. بدون رمز	۵۷
۴/۲. اسم اعظم در هم ریخته	۶۰
۳. اسامی پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم)	۶۴
۴. اسامی رمزی پیامبر	۶۷
۵. اسامی خاندان پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم)	۶۸
۶. اسامی حقائق هستی	۷۰
۷. معانی مختلفه	۷۳
۸. معنایی مرتبط با محتوای آیات آغازین سوره	۷۶
۹. قسم	۷۹

۷۹	اشاره
۷۹	۱/۹. «مقسم به»: اسامی الهی
۸۰	۲/۹. «مقسم به»: حروف
۸۲	۳/۹. «مقسم به»: اسامی قرآن
۸۲	۱۰. اسامی سوره‌ها
۸۶	۱۱. رمزی بین خدا و پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)
۹۱	۱۲. از متشابهات
۹۶	۱۳. مفتاح و آغاز سوره
۹۷	۱۴. دعوت به تحدی (تعجیز)
۱۰۱	۱۵. الزام یهود
۱۰۳	۱۶. نشانه غلبه حروف
۱۰۸	۱۷. نماد همه حروف الفباء
۱۰۹	۱۸. اسامی کل قرآن
۱۱۰	۱۹. ستایش
۱۱۱	۲۱. تفسیر روانشناسی
۱۱۳	۲۲. تفسیر موسیقایی
۱۱۴	۲۳. تفسیر تجویدی - عرفانی
۱۱۵	۲۴. آزمایش
۱۱۶	۲۵. حروف تنبیه
۱۱۹	۲۶. مرکب از ذات و صفت و فعل
۱۲۰	۲۷. رمز عددی مربوط به نوع سوره
۱۲۱	۲۸. غیر عربی
۱۲۲	۲۹. مرتبط با محتوای کلی سور
۱۲۴	۳۰. نیمی از حروف الفباء
۱۲۵	۳۱. دلالت بر حدوث
۱۲۶	۳۲. خلاصه سُور

۱۲۷	۳۳. اشاره به تعداد آیات قرآن
۱۲۸	۳۴. ناظر به مصاحف
۱۳۰	۳۵. معنای فعل و جمله داشتن
۱۳۲	۳۶. نوعی اعجاز
۱۳۳	۳۷. دلالت بر قدرت کتابت پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم)
۱۳۵	۳۸. معکوس خوانی
۱۳۶	۳۹. برتری حروف مقطعه بر سائر حروف
۱۳۷	۴۰. علامت آغاز و پایان مطلب و سُور
۱۳۸	۴۱. منادی
۱۳۹	۴۲. ترکیب کل حروف مقطعه
۱۴۳	۴۳. اسامی فرشتگان
۱۴۳	۴۴. اسامی انبیاء (علیهم السلام)
۱۴۵	۴۵. اسامی افراد برجسته تاریخی
۱۴۵	۴۶. وقایع تاریخی مهم
۱۴۷	۴۷. نوشتار تمام حروف الفباء
۱۴۸	۴۸. نماد «بسمله»
۱۵۰	۴۹. ابتدای فهم قرآن
۱۵۱	۵۰. یادآور جمله «لا إله إلا هو»
۱۵۲	۵۱. سوره حمد و علق
۱۵۳	۵۲. اشاره به تعداد استخوان‌ها
۱۵۴	۵۳. ارتباط با ماده «وحي»
۱۵۵	۵۴. ارتباط با رموز قرآن
۱۵۶	۵۵. ارتباط با کتب آسمانی
۱۵۷	۵۶. فرمول نابودی شیاطین
۱۵۸	۵۷. نماد بهشت و جهنم
۱۶۰	۵۸. نماد تعداد اصحاب کهف

۵۹. نشانی از علل نابودی قوم عاد ۱۶۲
۶۰. طراح تقویم هجری قمری ۱۶۳
۶۱. متعلق به چهارده معصوم ۱۶۷
۶۲. نعمت‌های الهی ۱۶۹
۶۳. کنایه‌ای از پیچیدگی قرآن ۱۷۰
۶۴. کنایه از شیوه ثواب دهی ۱۷۲
۶۵. شعار اسلامی ۱۷۳
۶۶. کارکرد به جای تفسیر ۱۷۸
۶۷. رمز نیازمندی به معصوم (علیه السلام) ۱۷۸
۶۸. همه یا برخی از وجوه ۱۸۰
- منابع ۱۸۳
- درباره مرکز ۱۹۷

هفتاد و هشت نظریه در تفسیر حروف مقطعه

مشخصات کتاب

سر شناسه: شعبانی، علی، 1363 ش

عنوان و نام پدیدآور: هفتاد و هشت نظریه در تفسیر حروف مقطعه، علی شعبانی

مشخصات نشر: انتشارات حکیم روز، قم 1403.

مشخصات ظاهری: 179 ص

شابک: 978 - 622- 5955 - 90- 5

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یاداشت: عربی - فارسی

یاداشت: کتابنامه ص 160 - 173، همچنین به صورت زیر نویس

موضوع: قرآن - حروف مقطعه، قرآن - بررسی و شناخت، تفاسیر شیعه - قرن 14

رده بندی کنگره: BP71/6

رده بندی دیویی: 153/297

شماره کتابشناسی ملی: 9615395

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

ص: 1

اشاره

هفتاد و هشت نظریه در تفسیر حروف مقطعه

* جامع‌ترین کتاب در تفسیر حروف مقطعه

* به همراه تحلیل و ارزیابی نظریات

* با بیانی مختصر و گویا

دکتر علی شعبانی

ص: 3

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سر شناسه: شعبانی، علی، 1363 ش

عنوان و نام پدیدآور: هفتاد و هشت نظریه در تفسیر حروف مقطعه، علی شعبانی

مشخصات نشر: انتشارات حکیم روز، قم

مشخصات ظاهری: 179 ص

شابک: 5- 90- 5955- 622- 978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یاداشت: عربی - فارسی

یاداشت: کتابنامه ص 160 - 173، همچنین به صورت زیر نویس

موضوع: قرآن - حروف مقطعه، قرآن - بررسی و شناخت، تفاسیر شیعه - قرن 14

رده بندی کنگره: BP71/6

رده بندی دیویی: 153/297

شماره کتابشناسی ملی: 9615395

اطلاعات رکود کتابشناسی: فیپا

کتابخانه ملی ایران

هفتاد و هشت نظریه در تفسیر حروف مقطعه

مؤلف: علی شعبانی

ناشر: حکیم روز

سال نشر: بهار 1403

نوبت چاپ: اول

شابک: 5 -- 90 -- 5955 -- 622 -- 978

تیراژ: 500

قیمت: صد هزار تومان

طراح جلد: ابوالفضل اسحاقی

مرکز پخش: قم، انتشارات حکیم روز

09192515423

ص: 4

1. رمز عددی بر مبنای حروف ابجد..... 18

1/1. رمز عددی بقاء و أجل امم یا امت اسلامی..... 18

2/1. رمز عددی رویدادهای تاریخی..... 19

3/1. رمز عددی غیر تاریخی..... 25

2. اسامی الهی..... 26

1/2. با رمز حرف اول یا وسط یا آخر..... 27

2/2. اسامی الهی پراکنده..... 33

3/2. بدون رمز..... 35

4/2. اسم اعظم در هم ریخته..... 37

3. اسامی پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم)..... 41

4. اسامی رمزی پیامبر..... 44

5. اسامی خاندان پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم)..... 45

6. اسامی حقائق هستی..... 47

7. معانی مختلفه..... 50

8. معنایی مرتبط با محتوای آیات آغازین سوره..... 53

9. قسم..... 56

1/9. «مقسم به»: اسامی الهی..... 56

2/9. «مقسم به»: حروف..... 57

3/9. «مقسم به»: اسامی قرآن..... 59

10. اسامی سوره‌ها..... 59
11. رمزی بین خدا و پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)..... 62
12. از متشابهات..... 67
13. مفتاح و آغاز سوره..... 72
14. دعوت به تحدی (تعجیز)..... 73
15. الزام یهود..... 77
16. نشانه غلبه حروف..... 79
17. نماد همه حروف الفباء..... 84
18. اسامی کل قرآن..... 85
19. ستایش..... 86
20. تفسیر آموزشی - تربیتی..... 86
21. تفسیر روانشناسی..... 87
22. تفسیر موسیقایی..... 89
23. تفسیر تجویدی - عرفانی..... 90
24. آزمایش..... 91
25. حروف تنبیه..... 92
26. مرکب از ذات و صفت و فعل..... 95
27. رمز عددی مربوط به نوع سوره..... 96
28. غیر عربی..... 97
29. مرتبط با محتوای کلی سور..... 98
30. نیمی از حروف الفباء..... 100

31. دلالت بر حدوث..... 101
32. خلاصہ سُور..... 102
33. اشارہ بہ تعداد آیات قرآن..... 103
34. ناظر بہ مصاحف..... 104
35. معنای فعل و جملہ داشتن..... 106
36. نوعی اعجاز..... 108
37. دلالت بر قدرت کتابت پیامبر (صل اللہ علیہ و آلہ و سلم)..... 109
38. معکوس خوانی..... 111
39. برتری حروف مقطعه بر سائر حروف..... 112
40. علامت آغاز و پایان مطلب و سُور..... 113
41. منادی..... 114
42. ترکیب کل حروف مقطعه..... 115
43. اسامی فرشتگان..... 119
44. اسامی انبیاء (علیہم السلام)..... 119
45. اسامی افراد برجستہ تاریخی..... 121
46. وقایع تاریخی مهم..... 121
47. نوشتار تمام حروف الفباء..... 123
48. نماد «بسملہ»..... 124
49. ابتدای فہم قرآن..... 126
50. یادآور جملہ «لا إله إلا هو»..... 127
51. سورہ حمد و علق..... 128

52. اشاره به تعداد استخوان‌ها..... 129
53. ارتباط با ماده «وحي»..... 130
54. ارتباط با رموز قرآن..... 131
55. ارتباط با کتب آسمانی..... 132
56. فرمول نابودی شیاطین..... 133
57. نماد بهشت و جهنم..... 134
58. نماد تعداد اصحاب کهف..... 136
59. نشانی از علل نابودی قوم عاد..... 138
60. طراح تقویم هجری قمری..... 139
61. متعلق به چهارده معصوم..... 143
62. نعمت‌های الهی..... 145
63. کنایه‌ای از پیچیدگی قرآن..... 146
64. کنایه از شیوه ثواب دهی..... 148
65. شعار اسلامی..... 149
66. کارکرد به جای تفسیر..... 153
67. رمز نیازمندی به معصوم (علیه السلام)..... 153
68. همه یا برخی از وجوه..... 155
- چند نکته پایانی..... 156
- منابع..... 158

قبل از آغاز تفسیر حروف مقطعه، بیان چندین نکته لازم است:

نکته اول: حروف مقطعه

حروف مقطعه از یک حرفی تا پنج حرفی هستند، که با حذف مکررات عبارتند از:

1. ن [در سوره ن].

2. ص [در سوره ص].

3. ق [در سوره ق].

این سه مورد «تک حرفی» هستند.

4. طه [در سوره طه].

5. طس [در سوره النمل].

6. یس [در سوره یس].

7. حم [در سوره های غافر، فصلت، الزخرف، الدخان، الجاثیه، الأحقاف].

این چهار مورد «دو حرفی» هستند.

8. الم [در سوره های البقرة، آل عمران، العنکبوت، الروم، لقمان، السجدة].

9. الر [در سوره های یونس، هود، یوسف، إبراهيم، الحجر].

10. طسم [در سوره های الشعراء، القصص].

این سه مورد «سه حرفی» هستند.

ص: 1

11. المر [در سوره الرعد].

12. المص [در سوره الاعراف].

این دو مورد «چهار حرفی» هستند.

13. کهيعص [در سوره مريم].

14. حم عسق [در سوره الشورى].

این دو مورد «پنج حرفی» هستند.

نکته دوم: عدم اشکال مشرکین به حروف مقطعه

حروف مقطعه دارای فصاحت و بلاغت خاصی هستند، به گونه‌ای که حتی مشرکینی که به کوچک‌ترین مسأله گیر می‌داده و بهانه می‌گرفتند، نسبت به حروف مقطعه اشکالی نگرفته‌اند، جلال الدین سیوطی از «قاضی أبوبکر بن عربی» نقل می‌کند: «إنه لو لا أنَّ العرب كانوا يعرفون أنَّ لها مدلولاً متداولاً بينهم لكانوا أول من أنكر ذلك على النبي (صل الله عليه وآله وسلم)، بل تلا عليهم حم فصّلت وص و غيرهما فلم ينكروا ذلك، بل صرّحوا بالتسليم له في البلاغة و الفصاحة، مع تشوّفهم إلى عشرة و حرصهم على زلّة، فدلّ على أنه كان أمراً معروفاً بينهم لا إنكار فيه»⁽¹⁾، «ابن عاشور» هم بعد از نقل این سخن «قاضی أبوبکر» می‌نویسد: مشرکین روشن‌تر از این مطالب را می‌پرسیدند، (مثلاً) پرسیدند: «وَمَا الرَّحْمَنُ»⁽²⁾ «و رحمان چیست؟»⁽³⁾

نکته سوم: برخی از احکام قرائت و تجوید حروف مقطعه

ص: 2

1- . سیوطی، الإتيان في علوم القرآن، ج 1، ص: 617؛ سيوطی، معترك الأقران في إعجاز القرآن، ج 1، ص: 156

2- . الفرقان: 60

3- . ابن عاشور، التحرير والتنوير، ج 1، ص: 208

حروف مقطعه به صورت چسبیده نوشته می‌شوند ولی با صدای حروف خوانده می‌شوند، یعنی «الم» نوشته می‌شود ولی «الف لام میم» خوانده می‌شود، «حم» نوشته می‌شود ولی «ح ا میم» خوانده می‌شود. در خواندن حروف مقطعه، حروفی که انتهای اسم آنها «همزه» وجود دارد، مثل: «طاء» و «حاء» و «راء» همزه خوانده نمی‌شود، بنابراین در حروف مقطعه «همزه» وجود ندارد، مثلاً «یس» به صورت «یا سین» خوانده نمی‌شود، بلکه «یا سین» خوانده می‌شود.

طبق روایت حفص، حروف مقطعه در همدیگر ادغام می‌شوند، مثلاً «الم» این گونه خوانده می‌شود: «الف لا میم» در حالی که اصلش چنین است: «الف لام میم»، یعنی دو حرف «میم» در هم ادغام می‌شوند. همچنین «طسم» چنین خوانده می‌شود: «ط ا سی میم» در حالی که اصلش چنین است: «ط ا سین میم» و حرف «نون» طبق قواعد حروف «یرملون» در «میم» ادغام می‌شود. ولی حروف مقطعه در غیر خودشان یعنی در کلمه بعدی ادغام نمی‌شوند، بنابراین در آیه شریفه: «ن وَالْقَلَمِ»⁽¹⁾ باید خواند: «نون و القلم» و نباید خواند: «نوّ القلم». و همچنین در «یس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»⁽²⁾ به شکل «یا سی و القرآن» خواندن اشتباه است، یعنی ادغام نون ساکن «یس» در حرف واو «و القرآن» صحیح نیست.

حروف مقطعه برخی دارای مدّ لازم هستند، که عبارتند از: «س»، «ص»، «ق»، «ک»، «ل»، «م»، «ن». و حرف «ع» دارای مدّ لین می‌باشد و سبب مدّ آن، سکون لازم است. برخی از حروف مقطعه مدّ طبیعی دارند، که عبارتند از: «ر»، «ط»، «ی»، «ح»، «ه»، و برخی از حروف مقطعه فاقد مدّ هستند، یعنی «ا» (الف).

نکته چهارم: اقوال علماء در تفسیر حروف مقطعه

حروف مقطعه یکی از پیچیده‌ترین رموز قرآنی است، درباره اینکه حروف مقطعه اسمند یا فعلند یا حرفند، اقوالی مطرح است. اما در معنی و تفسیر حروف مقطعه دو قول اساسی وجود دارد، یک قول

ص: 3

1- . القلم : 1

2- . یس : 1 و 2

حروف مقطعه را جزء متشابهات دانسته و از تفسیر آنها بدون رجوع به محکّمات اجتناب می‌کنند، و گروه دوم حروف مقطعه را از محکّمات دانسته و شروع به تفسیر آن می‌کند.

از کسانی که حروف مقطعه را تفسیر کرده‌اند، اقوال گوناگونی نقل شده است. به عنوان نمونه «طبرسی (1)» درباره معنا و تفسیر حروف مقطعه ده نظریه، و «فخر رازی (2)» بیست و دو نظریه (یک نظریه قائل به سرّ و راز بودن و بیست و یک نظریه تفسیری) مطرح کرده‌اند. «سید مصطفی خمینی (3)» بیست و شش نظریه را مطرح فرموده و سپس دوازده نظریه درباره رمز بودن حروف مقطعه مطرح می‌فرماید که برخی بر برخی دیگر برمی‌گردند. «جوادی آملی (4)» بیست نظریه مطرح می‌کند. «نظام الأعرج (5)» نوزده نظریه مطرح می‌کند. «ابن عاشور (6)» بیست و یک نظریه مطرح کرده است. و همچنین مفسّرین دیگر هر کدام نظریات مختلفی را ارائه داده‌اند، و برخی علاوه بر طرح، آنها را مورد بررسی و نقد هم قرار داده‌اند.

البته نظریات مطرح شده در تفاسیر مختلف، تکرار شده‌اند، و حتی برخی از وجوه مذکوره در یک تفسیر هم، به برخی دیگر برمی‌گردند.

نکته پنجم: بهترین راه تفسیری

سه مشرب مهم در تفسیر همه آیات قرآن (من جمله حروف مقطعه)، وجود دارد:

1. مشرب نقلی - وحیانی: در این مشرب، مفسّر آیات قرآن را با توجه منابع وحیانی و نقلی تفسیر می‌کند، که «تفسیر قرآن به قرآن» و «قرآن به سنت» از این نوع تفسیر محسوب می‌شوند، و علماء اهل تسنن «تفسیر قرآن به گفتار صحابه و تابعین» را از همین نمونه می‌دانند. به عنوان نمونه تفسیر «الدر

ص: 4

1- . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 112 الی 113

2- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 250 الی 254

3- . خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص: 285 الی 294

4- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 69 الی 104

5- . نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 131 الی 133

6- . ابن عاشور، التحریر و التنویر، ج 1، ص: 203 الی 214

المنثور» جلال الدین سیوطی از این نمونه تفاسیر است که از کلام صحابه و تابعین هم بهره گرفته است. تفسیر نقلی با تمام اقسامش به دو روش «نقلی محض» و «نقلی تحلیلی» امکان پذیر است، در نقلی محض (مثل تفسیر: البرهان فی تفسیر القرآن) مفسّر روایات تفسیری را یکی پس از دیگری مطرح می کند، ولی در «نقلی تحلیلی» مفسّر بعد از نقل روایات، به تحلیل سندی و دلالتی روایت می پردازد.

2. مشرب عقلی - اجتهادی: در این مشرب، استنباطات عقلی پایه اصلی تفسیر است. این مشرب اقسام بسیار مختلفی دارد، مثل: 1. ادبی (شامل: لغت و صرف و نحو و بلاغتی)، 2. کلامی - اعتقادی، 3. فقهی، 4. فلسفی، 5. اخلاقی - تربیتی، 6. هدایتی (در پندار و کردار)، 7. سیاسی - اجتماعی، 8. تجربی، 9. پزشکی، 10. روانشناسی، و ...

3. مشرب شهودی - عرفانی: در این مشرب، «کشف و شهود» و «الهامات ربّانی» پایه اساسی تفسیر است.

البته می توان بین این انواع تفسیرها، ترکیب کرده و به صورت «تفسیر تلفیقی»، آیات را تفسیر کرد.

به خاطر پیچیدگی حروف مقطعه و مستور بودن معانی آن و اختلاف شدید بین مفسّرین، بهترین راه تفسیری حروف مقطعه، روایات اهل بیت عصمت (علیهم السلام) است. از این رو هیچ گاه نمی توان این مجموعه فراوان روایات تفسیری را که بالغ بر هفتاد روایت می باشند، نادیده گرفت، یا با وجود قرائن دلالتی، در سند همه آنها خدشه کرد، و آنها را کنار گذاشت، و به نظریات سست دیگران پناه برد یا همه نظریات تفسیری را مردود دانست. جالب است که بین روایات تفسیری حروف مقطعه هیچ تعارضی وجود نداشته و انگیزه جعلی درباره آنها یافت نمی شود، بنابراین محکم ترین دژ و پناهگاه برای تفسیر حروف مقطعه، روایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. از این جهت در این پژوهش سعی شده همه روایاتی که در تفسیر حروف مقطعه آمده جمع آوری شده و مورد استفاده قرار گیرند.

نکته ششم: دوره تفسیری مفسّرین

ص: 5

مفسرین چه با مشرب عقلی - اجتهدی، و چه با مشرب نقلی - وحیانی، و چه با مشرب عرفانی - شهودی، برای تفسیر حروف مقطعه دو راه عمده پیش گرفته‌اند:

راه اول: گاه به واژه و الفاظ حروف مقطعه نگریسته‌اند.

راه دوم: گاه به عدد‌های مربوط به حروف مقطعه، دقت کرده‌اند. برخی از اعدادی که با حروف مقطعه مرتبط است، عبارتند از:

1. عدد أبجدی نوشتار حروف مقطعه به صورت جداگانه (با انواع مختلف أبجدها)، مثلاً أبجد کبیر حرف مقطعه «حم» را به تنهایی محاسبه می‌کنیم، که مساوی عدد چهل و هشت می‌باشد. (ح: 8، م: 40).

2. عدد أبجدی قرائت حروف مقطعه به صورت تک تک (با انواع مختلف أبجدها)، یعنی تک تک حروف مقطعه به آن صورتی که خوانده می‌شوند، ابجدشان جداگانه محاسبه شود، مثلاً أبجد کبیر «حم» یعنی «حامیم» مساوی عدد نود و نه می‌باشد. (ح: 8، ا: 1، م: 40، ی: 10، م: 40).

3. تعداد حروف الفبائی که حروف مقطعه از آنها تشکیل شده است، (یعنی: ص، ر، ا، ط، ع، ل، ی، ح، ق، ن، م، س، ک، ه)، یعنی عدد «چهارده».

4. ابجد مجموع حروف الفبائی که حروف مقطعه از آنها تشکیل شده است (با انواع أبجدها)، (یعنی، مثلاً با أبجد کبیر: ص: 90، ر: 200، ا: 1، ط: 9، ع: 70، ل: 30، ی: 10، ح: 8، ق: 100، ن: 50، م: 40، س: 60، ک: 20، ه: 5) مجموعاً با أبجد کبیر عدد «ششصد و نود و سه» به دست می‌آید.

5. تعداد حروف مقطعه با حذف مکررات، (یعنی: حم عسق، المر، حم، الم، الر، طسم، طس، طه، ص، یس، ق، المص، کهیعض، ن) یعنی عدد «چهارده».

6. تعداد سُوری که حروف مقطعه در آنها آمده است، یا به عبارت دیگر تعداد حروف مقطعه بدون حذف تکراری‌ها، یعنی عدد «بیست و نه».

ص: 6

7. تعداد حروفِ حروفِ مقطعه با حذف تکراری‌ها، (یعنی: حم عسق، المر، حم، الم، الر، طسم، طس، طه، ص، یس، ق، المص، کهیعض، ن) یعنی عدد «سی و هشت».

8. أبجد مجموع حروف مقطعه به صورت نوشتاری، با حذف مکررات (با انواع أبجدها)، (یعنی: حم عسق: 278، المر: 271، حم: 48، الم: 71، الر: 201، طسم: 109، طس: 69، طه: 14، ص: 90، یس: 70، ق: 100، المص: 161، کهیعض: 195، ن: 50)، که با أبجد کبیر مجموعاً عدد «هزار و هفتصد و بیست و هفت» به دست می‌آید.

9. تعداد حروفِ حروفِ مقطعه بدون حذف تکراری‌ها، (یعنی: ن، ص، ق، طه، طس، یس، حم، حم، حم، حم، حم، حم، الم، الم، الم، الم، الم، الم، الم، الر، الر، الر، الر، الر، طسم، طسم، المر، المص، کهیعض، حم عسق)، یعنی عدد «هفتاد و هشت».

10. أبجد همه حروف مقطعه بدون حذف تکراری‌ها (یعنی: ن: 50، ص: 90، ق: 100، طه: 14، طس: 69، یس: 70، حم: 48، حم: 48، حم: 48، حم: 48، حم: 48، الم: 71، الم: 71، الم: 71، الم: 71، الم: 71، الم: 71، الم: 71، الر: 201، الر: 201، الر: 201، الر: 201، الر: 201، طسم: 109، طسم: 109، المر: 271، المص: 161، کهیعض: 195، حم عسق: 278)، که با أبجد کبیر مجموعاً عدد «سه هزار و دویست و سی و پنج» به دست می‌آید.

11. تعداد حروف مقطعه همان طور که موقع قرائت قرآن تلفظ می‌شود با حذف مکررات، یعنی: «حا میم عین سین قاف»، «الف لام میم را»، «حا میم»، «الف لام میم»، «الف لام را»، «طا سین میم»، «طا سین»، «طا ها»، «صاد»، «یا سین»، «قاف»، «الف لام میم صاد»، «کاف ها یا عین صاد»، «نون» یعنی عدد «صد و سه».

12. أبجد مجموع حروف مقطعه همان طور که موقع قرائت قرآن تلفظ می‌شود با حذف مکررات.

13. تعداد حروف مقطعه همان طور که موقع قرائت قرآن تلفظ می‌شود بدون حذف مکررات.

14. أبجد همه حروف مقطعه همان طور که موقع قرائت قرآن تلفظ می‌شود بدون حذف مکررات.

نکته هفتم: شکل های تفسیر حروف مقطعه

بررسی و تفسیر حروف مقطعه، به چهار شکل امکان دارد:

1. تفسیر و بررسی مجموعی: همه حروف مقطعه را به صورت یک مجموعه واحد در نظر گرفته و همه آنها را مجموعاً بررسی و تفسیر کنیم. چنانچه برخی از نظریات، مثل: متشابه بودن، رمز بودن، ناظر به همین گونه بررسی دارد. مثلاً به صورت موجه کلیه گفته می شود: همه حروف مقطعه نوعی رمز هستند.

2. تفسیر و بررسی انفرادی: هر حرف مقطعه به صورت مجزا و جداگانه بررسی شود، مثلاً ابتداء «الم» تفسیر شده و بعد از آن «طه» و هکذا. برخی از تفاسیر، ناظر به همین نوع تفسیر هستند، یعنی به صورت موجه جزئی بررسی شود.

3. تفسیر گروهی: گاهی تفسیر، چیزی بین دو نوع تفسیر قبلی است، مثلاً اگر سه حرف مقطعه را با هم تفسیر کنیم، این نوع تفسیر، نه مجموعی است و نه تفسیر انفرادی، چرا که یک حرف مقطعه به تنهایی تفسیر نشده و همه حروف مقطعه هم تفسیر نشده اند، بلکه امری بین این دو نوع است.

4. تلفیقی: بین این سه نوع تفسیر یا دو نوع آن، تلفیق کنیم.

درباره این چهار نوع بررسی و تفسیر باید به چند پیام ذیل توجه کرد:

پیام اول: متأسفانه بین این چهار نوع تفسیر، نوعی خلط واقع شده است. مثلاً روایتی داریم که «نون» نام فرشته ای است، ولی مفسر بدون دقت به اینکه این روایت ناظر به «تفسیر انفرادی» است، به صورت موجه کلیه می نویسد: همه حروف مقطعه اسامی فرشتگان هستند، [یعنی خلط تفسیر انفرادی با مجموعی]. و یا چند روایت داریم که «یس» و «حم» و «طه» نام پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) هستند، مفسر بدون توجه به اینکه این نوع روایات از نوع «تفسیر گروهی» هستند، نه مجموعی، چنین می نویسد: همه حروف مقطعه نامی پیامبر اسلام (صل الله علیه و آله و سلم) هستند [یعنی خلط تفسیر گروهی با مجموعی].

پیام دوم: به نظر می‌رسد هر کدام از دو نوع تفسیر انفرادی و مجموعی، تفاسیری لازم و ضروری هستند، چرا که مثلاً «دعوت به تحدی» یا «نماد حروف الفباء بودن» یا «راز بودن بین خدا و رسول» ناظر به تفسیر مجموعی است، ولی بسیاری از تفاسیر دیگر ناظر به تفسیر انفرادی یا گروهی هستند. اما در یک مقایسه ساده بین سه نوع تفسیر انفرادی و گروهی و مجموعی، می‌توان گفت: گرچه بررسی انفرادی زمان‌بر است ولی دقت بیشتری در آن لحاظ می‌شود.

نکته هشتم: سبک‌های ارائه تفسیر حروف مقطعه

شیوه ارائه تفسیر حروف مقطعه به چند شکل امکان پذیر است:

1. ترتیب مصحفی: یعنی به ترتیب حروف مقطعه‌ای که در قرآن آمده، آنها را تفسیر کنیم. یعنی اول «الم» سوره بقره مورد بررسی قرار گیرد و بعد به دومین سوره‌ای که حروف مقطعه دارد رجوع کرده و هکذا. یعنی مشابه همان تفسیرهای ترتیبی که بسیاری از مفسرین به همین شیوه تفسیر حروف مقطعه را ارائه داده‌اند. در این نوع تفسیر، طبیعی است که تفسیر حروف مقطعه معمولاً به صورت «انفرادی» رخ خواهد داد.

2. ترتیب تاریخی: در این سبک در فصل اول نظریات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، و در فصل دوم نظریات صحابه، و در فصل سوم نظریات تابعین ارائه می‌شود، و به همین ترتیب، تفسیر مفسرین با توجه به قرن و سال حیات آنها ارائه می‌شود. در جلد اول کتاب «تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن» این سبک ارائه شده است.

3. تفکیک گرایشی: در این سبک مفسر با توجه به گرایش‌های تفسیری اعم از نقلی و عرفانی و اجتهادی، تفسیر حروف مقطعه را ارائه می‌دهد. یعنی در یک فصل تفسیر حروف مقطعه را از دیدگاه حدیث و نقل، و در یک فصل از دیدگاه عرفاء، و در یک تفسیر تفسیر ادبی، و در یک فصل تفسیر فقهی و ... ارائه می‌دهد.

4. تفکیک اقوالی: در این سبک همه آراء جمع بندی شده و تفکیک می‌شود، و با توجه به اقوال، فصول و بخش‌های تحقیق ارائه می‌شود، مثل: همین تحقیق پیش رو.

5. بدون ترتیب و تفکیک: در این سبک مفسّر و محقّق همه آراء را بدون نظم دهی خاصی، ارائه می‌دهد، و همه تفاسیر حروف مقطعه را بدون دسته بندی، پشت سر هم ذکر می‌کند، مثل کاری که برخی از مفسّرین انجام داده‌اند.

نکته نهم: پیشینه نوشتاری درباره حروف مقطعه

علاوه بر اینکه در لابلای تفاسیر به بحث حروف مقطعه پرداخته شده است، به خاطر پیچیدگی و اهمّیت و ارزش زیبایی بحث حروف مقطعه، کتب متعددی هم منحصرأً برای تفسیر و بررسی حروف مقطعه نوشته شده‌اند، که برخی از آنها عبارتند از:

1. «الحروف المقطعة فی أوائل السور» نوشته: فضل عباس صالح.
2. «الحروف المقطعة فی أوائل السور القرآنیة» نوشته: محمد أحمد أبو فراخ.
3. «الحروف المقطعة فی أوائل سور القرآن الکریم» نوشته: سلیمان عودة.
4. «الحروف المقطعة فی القرآن الکریم» نوشته: عبد الرحمن بن عبد الله.
5. «الحروف المقطعة من آیات الله الکریم فی القرآن الکریم» نوشته: عبد الحافظ سلامة.
6. «الحروف المقطعة فی القرآن الکریم» نوشته: محمد عارف عطیه.
7. «الأحرف المقطعة فی أوائل السور» نوشته: عادل بن علی الشدی.
8. «الحروف و الحروف المقطعة فی القرآن الکریم» نوشته: رسول کاظم عبد السادة.
9. «توجیه النظر إلى معانی الحروف المقطعة فی أوائل السور» نوشته: حامد بن عبد الله العلی.

10. «أسرار الحروف و يليه الحروف المقطعة في القرآن الكريم» [الصراط المستقيم في الحروف المقطعة في القرآن الكريم] نوشته: كاظم محمد علي شكر.

11. «أسرار الحروف المقطعة في القرآن الكريم» نوشته: السيد العطوي

12. «وجوه التحدي و الأعجاز في الأحرف المقطعة في أوائل السور» نوشته: فهد بن عبد الرحمن.

13. «تفسير جامع حروف مقطعه قرآن و دهها معجزه در آن»، نوشته: عزيز فتحی.

14. «اسرار حروف مقطعه در آیات الهی»، نوشته: سید رسول حسینی اصل خسروشاهی و علی خرامانی خسروشاهی.

15. «بحثی اجمالی در حروف مقطعه قرآن»، نوشته: علامه حسن زاده آملی.

16. «نظریات تفسیری در حروف مقطعه»، نوشته: علی شعبانی [مؤلف حقیر].

حقیر در این کتاب مذکور، نظریات قابل اعتناء را نوشته بودم و هیچ نقدی نکرده بودم. بعد از نوشتن کتاب مذکور، بر آن شدم که کتاب جدیدی درباره حروف مقطعه بنویسم و در آن همه نظریات اعم از صحیح و غلط را جمع کرده، و همه آنها را مورد تحلیل قرار دهم، که نتیجه آن کتاب پیش رو شد.

نکته دهم: درباره نوشته پیش رو

تحقیق پیش رو سعی کرده تمام نظریات مفسرین و محققین را احصاء کرده و در قالب «هفتاد و هشت»⁽¹⁾

نظریه روایی و غیر روایی جمع بندی و ارائه کرده و مورد بررسی قرار دهد. در این تحقیق سعی شده همه روایات معصومین (علیهم السلام) درباره تفسیر حروف مقطعه جمع آوری شود. در این پژوهش سعی بر مختصر گویی بوده و گرنه بیش از چندین جلد را می توانستم بنویسم، ولی از اطناب پرهیز

ص: 11

1- . ناگفته نماند که عدد هفتاد و هشت یکی از اعدادی بود که با حروف مقطعه مرتبط بود. تعداد حروف مقطعه بدون حذف تکراری ها، عدد هفتاد و هشت می شود. بنده هم هفتاد و هشت نظریه تفسیری نوشته ام، تقارن این دو عدد نه دلیلی بر صحت و نه دلیلی بر چیز دیگر است. فقط بنده وحدت این دو عدد را به فال نیک می گیرم.

کردم. محور بررسی و تفسیر، «تفسیر مجموعی» است، منتها در لابلای آن به بررسی انفرادی و گروهی هم پرداخته شده است.

مجموع نظریات مطرح شده درباره تفسیر حروف مقطعه، در این تحقیق، هفتاد و هشت نظریه است که عبارتند از:

1. رمز عددی بقاء و اجل امم.
2. رمز عددی بقاء و اجل حکومت نبوی (صل الله علیه و آله و سلم) و امت اسلامی.
3. رمز عددی رویدادهای تاریخی.
4. رمز عددی غیر تاریخی.
5. اسامی الهی با رمز حرف اول یا وسط یا آخر.
6. اسامی پراکنده الهی.
7. اسامی الهی بدون رمز.
8. اسم اعظم در هم ریخته.
9. اسامی پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) بدون رمز.
10. اسامی پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) با رمز.
11. اسامی خاندان پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم).
12. اسامی حقائق هستی با رمز.
13. اسامی حقائق هستی بدون رمز.
14. معانی مختلفه با رمز.
15. معانی مختلفه بدون رمز.

16. رمز معنایی مرتبط با محتوای آیات آغازین سوره.

17. قسم با «مقسم به» اسامی الهی.

18. قسم با «مقسم به» حروف.

19. قسم با «مقسم به» اسامی قرآن.

20. اسامی سوره‌ها.

21. رمزی بین خدا و پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام).

22. از متشابهات.

23. مفتاح و آغاز سوره.

24. دعوت به تحدی (تعجیز).

25. الزام یهود و اهل کتاب.

26. نشانه غلبه حروف.

27. نماد همه حروف الفباء.

28. اسامی کل قرآن.

29. ستایش.

30. تفسیر آموزشی - تربیتی.

31. تفسیر روانشناسی (برای اسکات مخاطب).

32. تفسیر موسیقایی.

33. تفسیر تجویدی - عرفانی.

34. آزمایش.
35. حروف تنبيه.
36. مرکب از ذات و صفت و فعل.
37. رمز عددی مربوط به نوع سوره.
38. غیر عربی.
39. مرتبط با محتوای کلی سوره.
40. نیمی از حروف الفباء.
41. دلالت بر حدوث.
42. خلاصه سُور.
43. اشاره به تعداد آیات قرآن.
44. ناظر به مصاحف.
45. معنای فعل داشتن.
46. نوعی اعجاز.
47. دلالت بر قدرت کتابت پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم).
48. معکوس خوانی.
49. برتری حروف مقطعه بر سایر حروف.
50. علامت آغاز و پایان مطلب و سُور.
51. منادی.

52. رمز ترکیبی کل حروف مقطعه.

53. اسامی فرشتگان.

54. اسامی انبیاء.

55. اسامی افراد برجسته تاریخی.

56. وقایع تاریخی مهم.

57. نوشتار تمام حروف الفباء.

58. نماد «بسمله».

59. ابتدای فهم قرآن.

60. یادآور جمله «لا إله إلا هو».

61. نشانه‌ای از سوره حمد و علق.

62. اشاره به تعداد استخوان‌ها.

63. ارتباط با ماده «وحي».

64. ارتباط با رموز قرآن.

65. ارتباط با کتب آسمانی.

66. فرمول نابودی شیاطین.

67. نماد بهشت و جهنم.

68. نماد تعداد اصحاب کهف.

69. نشانی از علل نابودی قوم عاد.

70. طراح تقویم هجری قمری.

71. متعلق به چهارده معصوم (علیه السلام).

72. نعمت‌های الهی.

73. کنایه از پیچیدگی قرآن.

74. کنایه از شیوه ثواب دهی.

75. شعار اسلامی.

76. کارکرد به جای تفسیر.

77. رمز نیازمندی به معصوم (علیه السلام).

78. همه وجوه یا اکثر وجوه یا بعض وجوه.

نکته یازدهم: توضیح یک نکته نگارشی

در آیین نگارش امروزی، کلمه‌ای که آخر آن «هـ» غیر ملفوظ است، اگر بخواهد به کلمه بعدی (به عنوان صفت یا مضاف الیه) متصل شود، به آن یاء می‌چسبانند، مثل: «بقیه‌ی مردم»، «هدیه‌ی ارزشمند»، «سوره‌ی حمد»، «کلمه‌ی طیبه»، «نظریه‌ی تفسیری»، «حروف مقطعه‌ی قرآن». اما بنده این نگارش را خطا دانسته و از این رو در این کتاب آن را رعایت نکرده و یاء را نمی‌نویسم.

اما دلیل بنده بر خطای این نوع نگارش، این است که در فارسی دو نوع «هـ» آخر کلمه داریم: 1. ملفوظ، یعنی هائی که تلفظ شده و خوانده می‌شود، مثل: «ماه» و «چاه». 2. غیر ملفوظ، یعنی هائی که در آخر کلمه آمده و خوانده نمی‌شود که طبق قانون ادبیات فارسی، موقع اضافه شدن یا صفت آوردن باید آن هـ با کسره خوانده شود، یعنی باید بگوییم: «سوره کوثر»، ولی از آنجایی که چنین کلماتی عمدتاً عربی هستند، و به خاطر ثقل در فارسی، هـ تلفظ نمی‌شود، پس تلفظ یاء (به جای کسره) از

باب رفع ثقل و نوعی خطای رایج بوده و اصالت ندارد، و نوشتار باید بر پایه اصالت کلمه باشد، یعنی نوشتار بر پایه صحت باید باشد و چه بسا با گفتار متفاوت باشد، مثلاً ما اینگونه می‌نویسیم: «بالاخره» ولی می‌خوانیم: «بَلَاخَرِه» (1).

البته اگر در آخر کلمه‌ای که «هـ» غیر ملفوظ دارد، «یاء تنکیر» وصل شود، نوشتن چنین یائی صحیح است، مثل: «سوره‌ای از قرآن»، «کلمه‌ای ماندگار»، چرا که یاء تنکیر در بقیه کلمات هم نوشته می‌شود، مثل: «موشی بازیگوش»، «کتابی کوچک»، «چاهی عمیق».

ص: 17

1- . همچنین بنده نوشتار کلمه «مسأله» را با پایه الف (مسأله) صحیح‌تر از پایه یاء (مسئله) می‌دانم. از این رو به شکل «مسأله» نوشته‌ام.

1. رمز عددی بر مبنای حروف ابجد

اشاره

برخی اعتقاد دارند که حروف مقطعه رمز عددی بر مبنای أبجد هستند. البته این نظریه، به چند نظریه مختلف تجزیه می‌شود:

1/1. رمز عددی بقاء و أجل امم یا امت اسلامی

برخی اعتقاد دارند که حروف مقطعه رمز عددی بوده و به «بقاء و أجل امم» یا «بقاء و أجل امت اسلامی» اشاره دارند.⁽¹⁾

نقد تفسیر تسنیم

تفسیر تسنیم این نظریه را در دو رأی جداگانه (1. بقای اقوام و امت‌ها و أجل و آنها و نعمت‌ها و بلاها، 2. بقای امت اسلامی) آورده و تقدش چنین است: روایاتی که مؤید این قول است، اعتبارش معلوم نیست. ... این وجه نیز احتمالی صرف است و نه تنها دلیل معتبری بر آن نیست، بلکه با قرآن کریم نیز ناهماهنگ است؛ زیرا قرآن کریم به صراحت اعلام می‌کند: هیچ فرد فرد یا امتی أجل مقدر خود را نمی‌داند: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»⁽²⁾، معصومین (علیهم السلام) نیز به تعلیم الهی از زمان ارتحال خود با خبرند، ولی دیگران چنین علمی ندارند.

ص: 18

1- . ابو حیّان، البحر المحيط فی التفسیر، ج 1، ص: 59 (نقل از: ابوالعالیه)؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 113 (نقل از: مقاتل بن سلیمان و ابوالعالیه)؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 68 (نقل از: ربیع بن أنس)؛ سیوطی، الإتقان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 616 (نقل از: سهیلی).

2- . لقمان: 34

بنابراین، نمی‌توان پذیرفت که از يك سو خدای سبحان بگوید هیچ کس زمان مرگ خود را نمی‌داند و از سوی دیگر حروفی نازل کند که با جمع بندی آنها زمان انقراض امت اسلامی معلوم شود.⁽¹⁾

2/1. رمز عددی رویدادهای تاریخی

روایات متعددی اشعار به این دارند که این حروف رمز عددی بوده و اشاره به «رویدادهای تاریخی» دارند.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): «... يَا بَا لَيْبِدٍ إِنَّ فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمُقَطَّعَةِ لَعِلْمًا جَمًّا، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ: (الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ) فَقَامَ مُحَمَّدٌ ص حَتَّى ظَهَرَ نُورُهُ وَتَبَتَّ كَلِمَتُهُ وَوُلِدَ يَوْمَ وُلِدَ وَقَدْ مَضَى مِنَ الْأَلْفِ السَّابِعِ مِائَةٌ سَنَةً وَثَلَاثَ سِنِينَ» ثُمَّ قَالَ: «وَبَيَّانُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ [فِي] الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ إِذَا عَدَدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكَرَّرٍ، وَلَيْسَ مِنْ حُرُوفٍ مُقَطَّعَةٍ حَرْفٌ يَنْقُضِي أَيَّامَ [الْأَيَّامِ] إِلَّا وَ [قِيَامٌ] قَائِمٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ انْقِضَائِهِ» ثُمَّ قَالَ: «الْأَلْفُ وَاحِدٌ، وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ، وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ، وَالصَّادُ تِسْعُونَ، فَذَلِكَ مِائَةٌ وَاحِدٌ وَسِتُّونَ، ثُمَّ كَانَ بَدْوُ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) الْم اللَّهُ، فَلَمَّا بَلَغَتْ مَدَّتُهُ قَامَ قَائِمٌ وَوُلِدَ الْعَبَّاسُ عِنْدَ (المص)، وَ يَقُومُ قَائِمُنَا عِنْدَ انْقِضَائِهَا بِ (الر) فَافْهَمْ ذَلِكَ وَعِهِ وَ اكْتُمُهُ».⁽²⁾

امام باقر (عليه السلام) فرمودند: ... ای ابو لیبید در حروف مقطعه قرآن، علم سرشاری است، وقتی خدا «الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ» را نازل فرمود: محمد (صل الله علیه و آله و سلم) قیام کرد تا آنجا که نور وجود اقدسش آشکار گشت و سخنانش در دل‌های مردم جای گرفت. هنگام ولادت او هفت هزار و صد و سه سال از آغاز خلقت آدم ابو البشر می‌گذشت. سپس فرمود: بیان این در حروف مقطعه قرآن هست وقتی بدون تکرار آن را بشماری. هیچ يك از این حروف نمی‌گذرد جز اینکه یکی از بنی هاشم در موقع گذشتن آن قیام می‌کند. آنگاه فرمود: «الف» يك «ل» سی «م» چهل و «ص» نود است، در «المص» که جمعا صد و شصت و يك می‌باشد، بعد از آن ابتداء قیام امام حسین (عليه السلام) «الْم اللَّهُ» (یعنی الم سوره آل عمران) بود.

ص: 19

- 1- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 85 و 86
- 2- . عیاش سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج 2، ص: 3، ح 3 و ج 2، ص: 202 و 203، ح 2؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 2، ص: 2 و 3، ح 5

وقتی مدت او به سر رسید، قائم بنی عباس قیام می‌کند و چون آن بگذرد قائم ما در «الر» قیام می‌کند. پس آن را بفهم و در خاطر بسپار و پوشیده دار.

توضیح علامه مجلسی (ره)

اگر این حروف را همان طور که موقع قرائت قرآن تلفظ می‌شود، با حذف مکررات آنها، شمارش کنی، به این معنی که باید «الم» (الف و لام و میم) را نه حرف شمرد. وقتی حروف مقطعه اوائل سوره های قرآن را به این گونه بشماري، صد و سه حرف می‌شود و این موافق با تاریخ ولادت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. زیرا هنگام تولد پیغمبر بعد از گذشتن هفت هزار و صد و سه سال از ابتدای خلقت حضرت آدم، گذشته بود. (1)

جدول ابجد کبیر: أبجد، هوز، حطّی، کلّمن، سعفص، قرشت، ثخّذ، ضطغ.

1 = ا

2 = ب

3 = ج

4 = د

5 = ه

6 = و

7 = ز

8 = ح

9 = ط

10 = ی

20 = ک

30 = ل

40 = م

50 = ن

س = 60

ع = 70

ف = 80

ص = 90

ق = 100

ر = 200

ش = 300

ت = 400

ث = 500

خ = 600

ذ = 700

ض = 800

ظ = 900

غ = 1000

در باره اینکه این تاریخ‌ها بر مبنای کدام مبدأ باید محاسبه شوند احتمالاتی وجود دارد:

ص: 20

1. بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، 2. میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، 3. هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)،
4. زمان نزول سوره دارای حروف مقطعه و یا زمان نزول حرف مقطعه، 5. قیام قیامگر قبلی.

آنچه به نظر می‌رسد صحیح این است که زمان قیام قبلی مبدأ محاسبه باشد، به عنوان نمونه:

«الم=71» که در اول سوره «بقره» است اشاره به ظهور دولت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد. زیرا نخستین دولتی که در بنی هاشم پدید آمد دولت عبد المطلب بود. پس دولت او مبدء تاریخ دولت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. و از موقع ظهور دولت او تا ظهور دولت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعثت آن سرور نزدیک به هفتاد و یک سال بود که مطابق با عدد «الم» است.

«الم=71» در سوره آل عمران به عنوان زمان قیام امام حسین (علیه السلام) است، اگر از سال هجری حساب کنیم، با سال شهادت سید الشهداء (علیه السلام) تطابق ندارد، چرا که سید الشهداء (علیه السلام) در سال 61 هجری قیام فرمودند. اما پیش از امام حسین (علیه السلام) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در سال سوم بعثت قیام فرمودند، یعنی دعوت عمومی خود را آغاز فرمودند:

«قُمْ فَأَنْذِرْ» (1) «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (2)

سال قیام سید الشهداء (یعنی 61 هجری) سال 74 بعثت و سال 71 قیام به دعوت عمومی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

اما اینکه «المص=161» به عنوان قیام دولت عباسی مطرح شده با این توضیح که قیام باطل پیش از قیام عباسی «قیام ابرهه» در عام الفیل بوده است که مساوی است با ولادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و 53 سال از بعث گذشته سال هجری آغاز شد، و وقتی از عدد 161 عدد 53 را کسر کنیم، عدد 108 می‌ماند که در سال صد و هفت یا صد و هشت هجری نهضت بنی عباس آغاز شد.

ص: 21

1- . المدثر: 2

2- . الشعراء: 214

احتمال دیگری که «علامه مجلسی (1)» در تطبیق «المص» بر آغاز حکومت عباسی داده است این است که این حساب مبنی بر اساس حساب ابجد قدیم یعنی «مغاریبه» باشد که در آن صاد معادل 60 است، و در این صورت «المص» معادل عدد 131 خواهد بود و با استقرار حکومت بنی عباس و بیعت ظاهری آنها (131 قمری) تطابق دارد. یعنی مبدأ محاسبه را هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا تاریخ نزول سوره المص (یعنی سوره اعراف) بدانیم، که طبق نظر مشهور این سوره مکی و طبق نظر دیگری مدنی است.

أَتَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَكَانَ زَنْدِيقًا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) فَقَالَ: قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ (المص) أَيُّ شَيْءٍ أَرَادَ بِهَذَا؟ وَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ؟ وَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ مِمَّا يَنْتَفِعُ بِهِ النَّاسُ؟ قَالَ: فَأَعْتَاطَ مِنْ ذَلِكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) فَقَالَ: «أَمْسِكْ وَيْحَكَ الْأَلْفَ وَاحِدًا وَاللَّامَ ثَلَاثُونَ وَالْمِيمَ أَرْبَعُونَ وَالصَّادُ ثَمَانُونَ [ستون] (2) كَمْ مَعَكَ؟» فَقَالَ: الرَّجُلُ: أَحَدٌ وَثَلَاثُونَ وَمِائَةٌ، فَقَالَ لَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع: «إِذَا انْقَضَتْ سَنَةٌ إِحْدَى وَثَلَاثِينَ وَمِائَةٌ انْقَضَى مُلْكُ أَصْحَابِكَ» قَالَ: فَنَظَرْنَا فَلَمَّا انْقَضَتْ سَنَةٌ إِحْدَى وَثَلَاثِينَ وَمِائَةٌ يَوْمَ عَاشُورَاءَ دَخَلَ الْمُسَوَّدَةُ الْكُوفَةَ وَذَهَبَ مُلْكُهُمْ. (3)

مردی از طایفه بنی امیه که تظاهر به اسلام می کرد و در باطن کافر بود خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، عرض کرد: خدای عز و جل که در قرآن فرموده است: «المص» از آن چه منظوری داشته است؟ و چه حکمی از حلال و حرام و یا مطلبی در آن است که مردم از آن سودمند گردند؟ راوی گفت: امام صادق (علیه السلام) از این سخن بر آشفت و با لحن تندی فرمود: بیش از این حرف نزن وای بر تو، «الف» آن یک است و «لام» سی و «میم» چهل، و «صاد» شصت، به نظر تو جمعش چند می شود؟ گفت: یک صد و سی و یک. حضرت (علیه السلام) فرمود: وقتی سال صد و سی و یک پایان یافت حکومت اقوام تو هم به پایان

ص: 22

- 1- . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 52، ص: 107 و 108
- 2- . در اکثر نسخ آمده «الصاد تسعون» ولی در برخی نسخ (عیاش سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج 2، ص: 202، ح 2) آمده: «الصاد ستون». و با توجه به جواب شخص که گفته: 131 مشخص می شود حضرت فرمودند: «الصاد ستون» مگر اینکه بگوییم شخص محاسبه... اش بسیار ضعیف بوده است.
- 3- . شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 28، ح 5؛ عیاش سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج 2، ص: 2، ح 2

خواهد رسید.(1) راوی گوید: ما انتظار می کشیدیم همین که روز عاشورای سنه 131 تمام شد سیاه پوشان وارد کوفه شدند و به حکومت آنان خاتمه دادند.

«علامه مجلسی(2)» در ذیل این روایت ابجد دیگری را به نام «ابجد مغاربه» از کتاب «عیون الحساب» نقل می فرماید که ترتیش به این شکل است:

جدول ابجد مغاربه: أبجد، هوز، حطي، کلمن، صقفص، قرست، ثخذ، ظغش

1 = ا

2 = ب

3 = ج

4 = د

5 = ه

6 = و

7 = ز

8 = ح

9 = ط

10 = ی

20 = ک

30 = ل

40 = م

50 = ن

60 = ص

70 = ع

ف = 80

ض = 90

ق = 100

ر = 200

س = 300

ت = 400

ث = 500

خ = 600

ذ = 700

ظ = 800

غ = 900

ش = 1000

البته روایت مشابهی از امام باقر (علیه السلام) هم وجود دارد در آن همان ابجد اصلی مراد است:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) بِمَكَّةَ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ فِيهَا، ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَأَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا مَعْرُوفٌ؟ قَالَ: «لَيْسَ هَكَذَا قُلْتُ وَلَكِنْ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا عَلَيْهِ دَلِيلٌ نَاطِقٌ عَنِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا لَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ» قَالَ: فَأَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهَ لَيْسَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَلَا حَرْفٌ وَاحِدٌ» فَقَالَ لَهُ: فَمَا الْمَص؟ قَالَ أَبُو لَبِيدٍ: فَأَجَابَهُ بِجَوَابٍ نَسِيْتُهُ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): «هَذَا تَفْسِيرُهَا فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ، أَفَلَا أُخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ؟» قُلْتُ: وَلِلْقُرْآنِ بَطْنٌ وَ ظَهْرٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ

ص: 23

1- . چنانچه طبق نقل مورخان کشته شدن مروان و پایان حکومت اموی پایان سال 131 و آغاز سال 132 بوده است. «کان مروان یکنی

أبا عبد الملك، ... کان مقتله فی أول سنة اثنتین و ثلاثین و مائة». مسعودی، مروج الذهب، ج 3، ص: 233

2- . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 10، ص: 164

مُعَايِنًا وَ نَاسِيحًا وَ مَنْسُوحًا وَ مُحْكَمًا وَ مُتَشَابِهًا وَ سَدَنًا وَ أَمْثَلًا وَ فَصَلًا وَ وَصَلًا وَ أَحْرَفًا وَ تَصْرِيْفًا، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهِمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ» ثُمَّ قَالَ: «أَمْسِكَ الْأَلْفُ وَاحِدٌ وَ اللَّامُ ثَلَاثُونَ وَ الْمِيمُ أَرْبَعُونَ وَ الصَّادُ سِتُّونَ» فَقُلْتُ: فَهَذِهِ مِائَةٌ وَاحِدَةٌ وَ سِتُّونَ، فَقَالَ: «يَا لَبِيدُ إِذَا دَخَلْتَ سَنَةَ إِحْدَى وَ سِتِّينَ وَ مِائَةَ سَلَبَ اللَّهُ قَوْمًا سُلْطَانَهُمْ» (1).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): «حم عسق أَعْدَادُ سِنِي الْقَائِمِ» (2)

امام باقر (عليه السلام): (حم عسق) عدد سال های مهدی است.

عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (عليه السلام): «سَيَسْفَرُ لَهُمْ يَنَابِيعُ الْحَيَوَانِ بَعْدَ لَظَى النَّيِّرَانِ لِتَمَامِ (الم) وَ (طه) وَ الطَّوَّاسِينِ مِنَ السَّنِينَ» (3)

امام حسن عسکری (عليه السلام): به زودی برای آنها چشمه های زندگی می جوشد پس از لهیب آتش پس از پایان سال های الم و طه و طواسین.

چنانچه برخی از علماء از آیه «الم * غُلِبَتِ الرُّومُ» (4) چنین استنباط کردند که «البيت المقدس» در سال پانصد و هشتاد و سه توسط مسلمین فتح خواهد شد، و همانگونه شد. (5)

نکته

روایات متعدد محفوف به قرائن صحت، بهترین دلیل بر این نظریه هستند. بنابراین با توجه به این روایات فراوان می توان رمز عددی بودن را پذیرفت که یک بخش از معارف این حروف مقطعه هستند، ولی این تفسیر به معنای نفی تفاسیر دیگر نیست.

ص: 24

-
- 1- . برقی، المحاسن، ج 1، ص: 270، ح 360
 - 2- . قمی، تفسیر القمی، ج 2، ص: 268؛ اما در (عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص: 557؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص: 803، ح 9465) به جای واژه «اعداد» واژه «عدد» آمده است.
 - 3- . جزائری، ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج 3، ص: 127؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 52، ص: 121، ح 50
 - 4- . الروم: 1 و 2
 - 5- . سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 616

اگر کسی بگوید این حروف مقطعه رمز عددی تاریخی هستند که همه می‌توانند آنها را استخراج کرده و آینده را بفهمند، در این صورت، اشکال اطلاع بر غیب وارد می‌شود. در جواب می‌گوییم: این روایات ناظر به این هستند که این حروف نوعی رمز تاریخی بوده که جز کسانی که خدا به آنها مطلع کرده کسی رمز آنها را نمی‌داند، و آنچه از علامه مجلسی و دیگران به عنوان تفسیر مطرح شده، جنبه تخمینی و استحسانی دارد، اما آنچه ائمه معصومین (علیهم السلام) در تفسیر تاریخی حروف مقطعه فرموده‌اند از معدن غیب یعنی از نزد خدا است، پس منافاتی با غیبی بودن برخی از امور و ذکر آنها به صورت رمزی وجود ندارد.

3/1. رمز عددی غیر تاریخی

جماعتی از یهود پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده و پیامبر آنان را به پیش حضرت علی (علیه السلام) فرستاد و یهودیان ابجد حروف مقطعه را حمل بر مدت حکومت اسلامی کردند، حضرت علی (علیه السلام) این نظریه را نظریه‌ای بی دلیل شمرده و فرمودند: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ قِيلَ لَكُمْ: إِنَّ هَذِهِ الْحُرُوفَ لَيْسَتْ دَالَّةٌ عَلَى هَذِهِ الْمُدَّةِ لِمُلْكِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ص، وَ لَكِنَّهَا دَالَّةٌ عَلَى أَنَّ عِنْدَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ دِينًا بَعْدَ هَذَا الْحِسَابِ دَرَاهِمَ أَوْ دَنَانِيرَ، أَوْ أَنَّ لِعَلِيٍّ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ دِينًا عَدَدَ مَالِهِ مِثْلَ عَدَدِ هَذَا الْحِسَابِ، أَوْ عَلَى أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ قَدْ لُعِنَ بِعَدَدِ هَذَا الْحِسَابِ». «چگونه خواهید بود اگر گفته شود: این حروف نشانگر این مدت از حکومت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست، بلکه دلالت دارد به اینکه نزد هریک از شما یا ما به این میزان درهم و دینار است، یا اینکه هریک از شما مبلغی به اندازه این حساب به علی بدهکارید! یا اینکه به عدد این حساب بر هریک از شما لعنت شده است». سپس یهودیان به حضرت علی (علیه السلام) می‌گویند: اگر سخن ما بی سند است، سخن شما هم بی سند است. آنگاه به معجزه حضرت علی (علیه السلام) شتر و لباس یهودیان به صداقت حضرت علی (علیه السلام) شهادت می‌دهند. (1)

ص: 25

1- . امام حسن عسکری، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن بن علي العسكري عليهم السلام، ص: 65 و 66؛ محمد قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 1، ص: 100

این حدیث گویای این است که ممکن است یکی از تفاسیر حروف مقطعه رمز غیر تاریخی باشد، و حضرت (علیه السلام) برای اینکه بفهماند رموز عددی دیگری غیر از تاریخ می تواند مراد باشد، معجزه ارائه می دهند. بنابراین این روایت گویای این است که حروف مقطعه رموز عددی دیگری (غیر از تاریخ) دارند، ولی این رموز چیست معلوم نیست. البته این حدیث به معنای نفی تفاسیر صحیح و ماثور دیگر نیست، بلکه این حدیث در مقام نفی تفسیر غلط یهودیان است.

نکته

در واقع قائلین به رمز عددی بودن حروف مقطعه چند دسته می شوند:

1. برخی حروف مقطعه را رمزی برای اجل امت اسلامی می دانند، که این نظریه مورد رد برخی روایات است.
2. برخی حروف مقطعه را رمزی برای اجل امت های دیگر می دانند، که این نظریه هم بدون دلیل است.
3. برخی حروف مقطعه را رمزی برای رویدادهای اسلامی (نه اجل) می دانند، که این نظریه مورد تأیید روایات است، و هیچ محذور عقلی ندارد.
4. برخی حروف مقطعه را رمز عددی غیر تاریخی می دانند.

2. اسامی الهی

اشاره

برخی از مفسران نظرشان این است که حروف مقطعه اسامی خدای تعالی هستند، و خود این نظریه به چند قول تقسیم می شود:

ص: 26

طبق نظریه‌ای، تمام حروف مقطعه رمزی از اسامی الهی هستند.⁽¹⁾ این رمز گاهی از ابتدای نام خدا انتخاب شده؛ مانند کاف که از اسم کافی برگرفته شده و گاهی از حروف میانی آن؛ مانند حرف ی از اسم‌های علیم، حکیم و رحیم. گاهی نیز حرف پایانی اسم گزینش شده است؛ مانند حرف م که از نام‌های علیم و حکیم و رحیم اتخاذ شده است.

چنانچه طبق روایات (الم) و (الر) و (المر) و (المص) و (کهیص) و (طس) و (صل الله علیه و آله و سلم) و (طسم) و (حم) و (حم) و (عسق) همگی رمزهایی از اسامی الهی هستند:

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام): «أَمَّا (الم) فِي أَوَّلِ الْبَقَرَةِ فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ وَأَمَّا (الم) فِي أَوَّلِ آلِ عِمْرَانَ فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الْمَجِيدُ وَ (المص) فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الْمُقْتَدِرُ الصَّادِقُ وَ (الر) فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الرَّؤُوفُ وَ (المر) فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الْمُخَيِّمُ الْمُمِيتُ الرَّازِقُ [الرزاق] وَ (کهیص) فَمَعْنَاهُ أَنَا الْكَافِي الْوَلِيُّ الْعَالِمُ الصَّادِقُ الْوَعْدُ ... وَأَمَّا (طس) فَمَعْنَاهُ أَنَا الطَّالِبُ السَّمِيعُ وَأَمَّا (طسم) فَمَعْنَاهُ أَنَا الطَّالِبُ السَّمِيعُ الْمُبْدِي الْمُعِيدُ ... وَأَمَّا (حم) فَمَعْنَاهُ الْحَمِيدُ الْمَجِيدُ وَأَمَّا (حم عسق) فَمَعْنَاهُ الْحَلِيمُ [الحكيم] الْمُثِيبُ الْعَالِمُ السَّمِيعُ الْقَادِرُ الْقَوِيُّ»⁽²⁾

امام صادق (علیه السلام): أمّا (الم) در ابتدای سوره بقره، یعنی منم پروردگار زمامدار، و در آغاز سوره آل عمران (المص) یعنی منم خدای شریف و عطا بخش بدون استحقاق و (المص) منم خدای فرمانروا و راستگو. و (الر) یعنی منم پروردگار مهربان و روزی رسان همه. و (المر) یعنی منم خدایی که می‌میراند و زنده می‌کند و بسیار روزی رساننده به همه است. و (کهیص) یعنی منم کفایت کننده، ولی، دانا، صادق الوعد ... و (طس) یعنی: منم جوینده شنوا. و (طسم) یعنی منم طلب کننده، شنوا، آغازگر و باز گرداننده.

ص: 27

1- . ابو حیان، البحر المحيط فی التفسیر، ج 1، ص: 58 (نقل از: ابو العالیه)؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ج 1، ص: 136 (نقل از: ابو العالیه)؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 68 (نقل از: ربیع بن أنس).

2- . شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 22، ح 1؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 89، ص: 373، ب 127 و 127، ح 1

و (حم) حیعنی ستوده شده و بزرگوار. اما (حمعسق) یعنی بردبار، حکیم، ثواب دهنده، دانا، شنوا، توانا، و قدرتمند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «هَذِهِ (كهيعص) أَسْمَاءُ اللَّهِ مُقَطَّعَةً، وَأَمَّا قَوْلُهُ (كهيعص) قَالَ اللَّهُ هُوَ الْكَافِي الْهَادِي الْعَالِمُ ذُو الْأَيَادِي الصَّابِرُ عَلَى الْأَعَادِي الصَّادِقُ ذُو الْأَيَادِي الْعِظَامُ» (1)

امام صادق (عليه السلام): (كهيعص) اسامی بریده خدا هستند، اما قول خدا (كهيعص) یعنی کفایت کننده، هدایت کننده، دانشمند - صاحب بخشش ها، بردبار بر دشمنان - راستگو، صاحب بخشش های بزرگ.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ قَالَ: حَضَرْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ (عليه السلام) فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ (كهيعص) فَقَالَ ع: «كَافٌ كَافٍ لِيَسْعَتِنَا، هَادٍ لِهَادِيهِمْ، يَا وَلِيِّيْ لَهُمْ، عَيْنٌ عَالِمٌ بِأَهْلِ طَاعَتِنَا، صَادٌّ صَادِقٌ لَهُمْ وَعَدَهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ بِهِمُ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي وَعَدَهَا إِيَّاهُمْ فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ» (2).

ابن عماره گوید پدرم گفت: در خدمت امام صادق (عليه السلام) بودم، که مردی به محضرش آمد و از تفسیر كهيعص را پرسید، حضرت فرمود، هر يك از آن حروف علامت اختصاری کلمه ای است و به موضوعی اشاره دارد: (كاف) یعنی خدا مهمات پیروان ما را کفایت و (ها) یعنی ایشان را راهنمایی می کند، (یا) سرپرست آنان است، (عین) یعنی فرمانبرداران ما را می شناسد، (صاد) به وعده های خود وفا می نماید تا به مقامی که در بطن قرآن به ایشان وعده داده شده دست یابند.

قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «ثُمَّ الْأَلِفُ حَرْفٌ مِنْ حُرُوفِ قَوْلِ اللَّهِ [قَوْلِكَ] ذُلٌّ بِالْأَلِفِ عَلَى قَوْلِكَ: اللَّهُ. وَذُلٌّ بِاللَّامِ عَلَى قَوْلِكَ: الْمَلِكُ الْعَظِيمُ، الْقَاهِرُ لِلْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَذُلٌّ بِالْمِيمِ عَلَى أَنَّهُ الْمَجِيدُ [الْكَرِيمُ] الْمَحْمُودُ فِي كُلِّ أَفْعَالِهِ» (3)

امام صادق (عليه السلام) فرمود: (الف) یکی از حروف سخن خدا (یعنی قرآن) است که با (الف) به (الله) دلالت شده است، با (لام) دلالت شده به گفته تو: خدا پادشاه بزرگ، و چیره بر همه آفریدگان است، و با (میم) دلالت شده بر اینکه: او با عظمت و در تمامی کردارش ستوده است.

ص: 28

1- . قمی، تفسیر القمی، ج 2، ص: 48؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص: 320 و 321، ح 7

2- . شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 28، ح 6؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 89، ص: 377، ح 8

3- . امام حسن عسکری، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص: 63؛ شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 25،

عن رسول الله (صل الله عليه وآله وسلم) في (كهيعص) قال: «كاف، هاد، أمين، عالم، صادق» (1).

رسول خدا (صل الله عليه وآله وسلم) درباره (كهيعص) فرمود: کافی، هادی، امین، عالم، صادق است.

در بین این نظریه درباره این که هر کدام از حروف مقطعه اشاره به کدام نام دارند، اختلافاتی به چشم می خورد، که شاید همه آنها به گونه ای صحیح باشند.

«ابن عباس» هم در تفسیر «حم عسق» می گوید: «الحاء حکم الله و المیم ملک الله و العین علو الله و السین سنا الله و القاف قدرة الله، اقسام الله بها فكانه يقول: فبحكمي و ملكي و علوي و سنای و قدرتی لا أعذب عبدا قال لا اله الا لله مخلصا فلقيني بها» (2) «حاء حکم خدا و میم ملک خدا و عین علو خدا و سین سنا خدا و قاف قدرت خدا است، خدا به این اوصافش قسم خورده است، انگار می فرماید: به حکم و ملک و برتری و سنا و قدرتم سوگند می خورم که عذاب نکنم بنده ای را که مخلصانه کلمه توحید را بگوید و با آن مرا ملاقات کند (یعنی مرتد نشود)».

در برخی از روایات، رمز و کنایه ای دیگر (غیر از رمز اول و وسط و آخر کلمه)، مطرح شده است:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليه السلام) قَالَ سُئِلَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِهِ (الم) فَقَالَ: «فِي الْأَلِفِ سِتُّ صِفَاتٍ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (الْإِبْتِدَاءُ) فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ابْتَدَأَ جَمِيعَ الْخَلْقِ وَالْأَلِفُ ابْتِدَاءُ الْحُرُوفِ وَ (الِاسْتِوَاءُ) فَهُوَ عَادِلٌ غَيْرَ جَائِرٍ، وَالْأَلِفُ مُسْتَوْفَى ذَاتِهِ، وَ (الِإِنْفِرَادُ) فَاللَّهُ فَرْدٌ وَالْأَلِفُ فَرْدٌ وَ (اتِّصَالُ الْخَلْقِ بِاللَّهِ) وَاللَّهُ لَا يَتَّصِلُ بِالْخَلْقِ وَ كُلُّهُمْ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ وَاللَّهُ غَنِيٌّ عَنْهُمْ، وَ الْأَلِفُ كَذَلِكَ لَا يَنْصِلُ بِالْحُرُوفِ وَالْحُرُوفُ مُتَّصِلَةٌ بِهِ وَ هُوَ مُنْقَطِعٌ عَنْ غَيْرِهِ، وَاللَّهُ تَعَالَى بَائِنٌ بِجَمِيعِ صِفَاتِهِ مِنْ خَلْقِهِ، وَ مَعْنَاهُ (مَنْ الْأُلْفَةِ) فَكَمَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَبَبُ أُلْفَةِ الْخَلْقِ فَكَذَلِكَ الْأَلِفُ عَلَيْهِ تَأَلَّفَتِ الْحُرُوفُ وَ هُوَ سَبَبُ أُلْفَتِهَا» (3).

از علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است که از صادق آل محمد (صل الله علیه و آله و سلم) از معنی (الم) سؤال شد پاسخ فرمود: در (الف) شش ویژگی از ویژگی های خدا است: 1. آغاز: خدا آغازگر همه آفرینش است و الف آغازگر

ص: 29

1- . سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 612

2- . حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، ج 8، ص: 286؛ سمرقندی، بحر العلوم، ج 3، ص: 235.

3- . ثعلبی، الکشف و البیان، ج 1، ص: 140؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 112؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص: 30 و 31، ح 9

حروف است. 2. استواء: خدا مستوی و عادل و راست است، الف راست بوده و میل و انحرافی از طریق اعتدال و استواء در آن وجود ندارد. 3. انفراد: خدا فرد و تنها است الف فرد است. 4. اتصال خلق به او: خدا به چیزی متصل نیست و همه به او محتاجند و او از همه بی نیاز است، الف نیز به حروف دیگر نمی چسبد ولی حروف به آن متصل می شوند. 5. الف از غیر خودش جداست و خدا با همه ویژگی هایش از آفرینش جداست. 6. معنای الف از الفت است، پس چنانچه خدا سبب الفت مخلوقات است الف نیز اینگونه است و بر پایه الف حروف تألیف یافته و الف سبب الفت حروف است.

مؤیدات این نظریه

مؤید اول: در اشعار و کلام عرب، در مواردی حرف، رمز و نماد کلمه است، مثل: «قلنا لها قفي لنا قالت: قاف»، «قاف» رمز از فعل «وقف» یا «أقف». و مثل: «ما للظلم عال كيف لا يا * ينقذ عنه جلدہ إذا يا»، «ياء» رمز از فعل: «يفعل». و مثل: «بالخير خيرات وإن شرافا»، «فاء» رمز: «فشرا». «ولا أريد الشر إلا أن تا»، «تاء» رمز فعل: «تشاء». (1) و مثل: «نادوهم أن أجمعوا ألا تا * قالوا جميعا كلهم ألا فا»، «تاء» رمز: «ترکبون»، و «فاء» رمز: «فارکبوا». (2)

مؤید دوم: در زبان فارسی هم برخی از کلمات رمز هستند، مثل: «ناجا: نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران»، «نداجا: نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی»، «اتکا: اتحادیه تعاونی کارکنان ارتش»، «پاوا: پلیس اطلاعات و امنیت عمومی»، «حماس: حرکت مقاومت اسلامی»، «داعش: دولت اسلامی عراق و شام»، «نجاح: سامانه جامع آموزش حوزه های علمیه»، «پداجا: پدافند هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران»، «پهپاد: پرنده هدایت پذیر از دور»، «هما: هواپیمای ملی ایران»، «ساواک: سازمان اطلاعات و امنیت کشور»، «نزاجا: نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران»، «ناسا: سازمان ملی

ص: 30

1- طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 70

2- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 114

هوانوردی و فضایی ایالات متحده آمریکا»، «دافوس: دانشگاه فرماندهی و ستاد آجا»، «آجا: ارتش جمهوری اسلامی ایران»، «نهاجا: نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران»، «فاوا: فناوری اطلاعات و ارتباطات»، «ع.س: عقیدتی سیاسی»، «ف. فرمانده»، «نرزا: نیروی زمینی سپاه ایران»، «ندسا: نیروی دریایی سپاه ایران»، «واجا: وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران»، «نوپو: ویژه پاسدار ولایت»، و ...

مؤید سوم: در روایات هم حروف رمزی آمده است، مثل سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم): «كَفَى بِالسَّيْفِ شَأً»⁽¹⁾، که مراد از «شأ» یا «شاهد»⁽²⁾ و یا «شافی»⁽³⁾ است.

مؤید چهارم: در برخی روایات آمده است که تمام حروف الفباء رمزی از اسامی الهی هستند، مثل:

جَاءَ يَهُودِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صَ وَعِندَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ: مَا الْفَائِدَةُ فِي حُرُوفِ الْهَجَاءِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ لِعَلِيِّ عَ: «أَجِبُهُ» وَقَالَ: «اللَّهُمَّ وَفَّقْهُ وَسَدِّدْهُ» فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ: «مَا مِنْ حَرْفٍ إِلَّا وَهُوَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا الْأَلِفُ فَاللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ... وَأَمَّا الْحَاءُ فَحَقُّ حَيِّ حَلِيمٍ ... وَأَمَّا الرَّاءُ فَرَأُوفٌ بِعِبَادِهِ ... وَأَمَّا السِّينُ فَالسَّمِيعُ الْبَصِيرُ ... وَأَمَّا الصَّادُ فَصَادِقٌ فِي وَعْدِهِ وَوَعْدِهِ ... وَأَمَّا الطَّاءُ فَالطَّاهِرُ الْمُطَهَّرُ ... وَأَمَّا الْعَيْنُ فَعَالِمٌ بِعِبَادِهِ ... وَأَمَّا الْقَافُ فَقَادِرٌ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَأَمَّا الْكَافُ فَالْكَافِي الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْرًا أَحَدٌ وَلَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَأَمَّا اللَّامُ فَلَطِيفٌ بِعِبَادِهِ، وَأَمَّا الْمِيمُ فَمَالِكُ الْمَلَائِكِ، وَأَمَّا النُّونُ فَنُورُ السَّمَاءِ وَمِنْ نُورِ عَرْشِهِ ... وَأَمَّا الْهَاءُ فَهَادٍ لِيَخْلُقَهُ وَأَمَّا اللَّامُ أَلْفٌ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَمَّا الْيَاءُ فَيَدُ اللَّهِ بَاسِطَةٌ عَلَى خَلْقِهِ»⁽⁴⁾

روزی شخصی یهودی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد در حالی که حضرت علی (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، یهودی پرسید: فایده حروف الفبا چیست؟ پیغمبر خدا به علی (علیه السلام) فرمود: «پاسخ او را بده!» پس دست به دعا برداشت و چنین گفت: «پروردگارا او را یاری فرما و استوارش بدار»، آنگاه علی (علیه السلام)

ص: 31

1- . ثعلبی، الکشف و البیان، ج 7، ص: 70؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 8، ص: 648

2- . ابن خالویه، إعراب القراءات السبع و عللها، ج 2، ص: 7؛ زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج 3، ص: 190

3- . قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص: 156؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص: 70

4- . شیخ صدوق، التوحید، ص: 235 و 236، ح 2؛ شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 44 و 45، ح 2

فرمود: «هر يك از حروف نامی از نام‌های خدا هستند». سپس حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «اَما (الف): الله است که معبود به حقّی نیست جز او که زنده و پابرجا است، ... و (حاء): حقّ و زنده و بردبار است، ... (را): رأفت نسبت به بندگان خود دارد، ... (سین): سمیع (یعنی شنوا) و بینا است، ... (صاد): صادق و راستگو است در نوید و وعیدش، ... (طا): طاهر و پاک سازنده است، ... (عین): عالم و آگاه به حال بندگان خود است، ... (قاف): قادر و توانا بر همه مخلوقاتش است، (کاف): کفایت کننده‌ای است که همتایی برایش نیست، نه زائیده شده و نه زائیده است، (لام): لطیف و مهربان به بندگانش است، (میم): مالک همه هستی است، (نون): نور و روشنی آسمان‌ها از نور اوست، ... (ها): هدایتگر و راهنمای بندگان خود است، (لام): هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی برایش نیست، (یا): ید و دست قدرت خدا بر سر آفریدگانش گسترده است».

نقد تفسیر تسنیم

این احتمال نیز محال عقلی نیست، ولی چنانکه در پاسخ رأی سوم گفته شد اثبات آن دلیل می‌طلبد و دلیلی بر آن اقامه نشده جز روایاتی که یا از نظر سند مرسل و یا از نظر دلالت و یا از نظر دلالت ضعیف است. ... آنچه در تأیید این احتمال از اشعار عرب ذکر شد نیز ناتمام است؛ زیرا استفاده از حروف رمزی و اختصاری برای دلالت بر کلمات در نثر، در میان عرب زبانان مرسوم نیست و اشعاری که مفسران بدان استناد کرده‌اند؛ بر فرض صحت به جهت ضرورت شعری است و روشن است که آنچه در نثر و کلام عادی روا نیست در نظم هنگام ضرورت رواست. ... استاد علامه طباطبایی (قدس سره) در پاسخ به این احتمال می‌گوید: «استفاده از رمز در جایی است که گوینده نمی‌خواهد جز مخاطب، کسی به مراد او پی ببرند؛ در صورتی که اسمای حسناى الهی - که صاحبان این رأی، حروف

مقطعه را نشانه آن می‌دانند - در موارد فراوانی از سوره‌های قرآن به تصریح یا تلویح ذکر شده است و با این وجود، فایده‌ای در اشاره به آن اسماء به وسیله حروف رمزی باقی نمی‌ماند (1)». (2)

تحلیل مؤلف

درباره نقد صاحب تسنیم، می‌توان گفت:

اولاً: گرچه «راز» و «رمز» گاه هم معنی استعمال می‌شوند، ولی بین «رمز» و «راز» تفاوت است، راز اشاره به سری و پنهانی بودن داشته و «رمز» اشاره به نماد داشتن دارد، مثلاً «ناجا» رمزی است که راز نیست، و علوم غریبه رازها و اسراری هستند که رمز نیستند، بنابراین رمز بودن حروف مقطعه از اسامی الهی به معنای این نیست که این اسامی رازهای پوشیده‌ای بوده و قبل از حروف مقطعه بیان نشده‌اند.

ثانیاً: بر فرض اینکه راز و رمز هم معنی باشند، هر رازی بعد از بیان دیگر راز نیست، یعنی می‌توان در حروف مقطعه گفت که آنها رازی... هایی بودند که بخش کوچکی از آن همه راز و رمز توسط اهل بیت (علیهم السلام) رمزگشایی شده است.

بنابراین به نظر می‌رسد این نظریه با توجه به مستندات روایی و مؤیدات موجود، نظریه قابل قبولی است، ولی نافی تفاسیر روایی دیگر نیست.

2/2. اسامی الهی پراکنده

ص: 33

1- . علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 15

2- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 75 و 76

برخی می‌گویند: ترکیب حروف مقطعه (الر، حم، ن) مجموعاً اسم (الرحمن) را تشکیل می‌دهد، ولی ما بر کیفیت جمع حروف مقطعه در همه موارد قدرت نداریم. (1)

عن علي (عليه السلام): «هو اسم من أسماء الله تعالى، فرقت حروفه في السور» (2).

امام علی (علیه السلام): حروف مقطعه اسم از اسماء الهی هستند، که حروفش در سوره‌ها پراکنده شده است.

«سمرقندی» بعد از نقل این حدیث، در شرح آن چنین مثالی می‌زند: مثلاً در جایی (الر) آمده و در جای دیگر (حم) و در جای دیگر (ن) که مجموعاً «الرحمن» می‌شوند (3).

قال علي بن أبي طالب (عليه السلام): «هي أسماء مقطّعة، لو علم الناس تأليفها علموا اسم الله الذي إذا دعي به أجاب» (4).

امام علی (علیه السلام): «حروف مقطعه اسماء تقطیع یافته هستند، اگر مردم چگونگی تألیف آنها را می‌دانستند، اسم خدا را می‌دانستند، همان اسمی که وقتی به آن خوانده می‌شود، اجابت می‌کند».

تحلیل مؤلف

بر این نظریه چندین ایراد وارد است:

ص: 34

1- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 253 (نقل از: سعید بن جبیر)؛ نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 131 (نقل از: سعید بن جبیر)؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 68 (نقل از: ابن عباس)؛ ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج 6، ص: 1921 (نقل از: سالم بن عبد الله)؛ طبرانی، تفسیر القرآن العظیم، ج 5، ص: 391 (نقل از: عکرمه)؛ ثعلبی، الكشف و البیان، ج 5، ص: 116 (نقل از: عکرمه و أعمش و شعبي).

2- . سمرقندی، بحر العلوم، ج 1، ص: 21

3- . سمرقندی، بحر العلوم، ج 1، ص: 21

4- . ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 1، ص: 25؛ در (شیبانی، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، ج 1، ص: 81) آمده: عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال: «هي أسماء مقطّعة، لو علم الناس تأليفها لعلموا الاسم الأعظم».

اولاً: اینکه اسامی الهی در بین خود حروف مقطعه پراکنده باشند محل تأمل است، و روایت حضرت علی (علیه السلام) گویای پراکندگی اسماء الهی در بین سوره‌ها است نه در بین حروف مقطعه. «فرقت حروفه فی السور».

ثانیاً: اگر اسامی الهی که در حروف مقطعه پراکنده شده‌اند، همان اسامی معروف خدا مثل «الرحمن» باشند، نیازی به چنین رمزگذاری نیست، به سادگی با رجوع به اسامی الهی می‌توان دانست که کدام اسامی الهی از حروف مقطعه تشکیل شده‌اند. برخی از اسامی تک کلمه‌ای تشکیل شده از حروف مقطعه، عبارتند از: «اللَّهُ»، «رَحْمَان»، «رَحِيم»، «كَرِيم»، «مُقِيم»، «عَلِيم»، «حَلِيم»، «حَكِيم»، «سَرِيع»، «حَتَّان»، «مَنَّان»، «سُدَّ لَطَان»، «مَدَانِع»، «صَدَانِع»، «سَدَامِع»، «مَالِك»، «رَاحِم»، «نَاصِر»، «عَلَّام»، «أَنِيس»، «مُنِيل»، «مُقِيل»، «مُحِيل»، «أَمَّان»، «عَالِم»، «مُهَيِّمِن»، «مُمَكِّن»، «مُعَلِّن»، «مُقَسِّم»، «مُقِيم»، «عَلِيٍّ»، «مَلِيٍّ»، «مُطَهِّر»، «مُيَسِّر»، «حَيٍّ»، «مَلِك»، «عَاصِم»، «قَائِم»، «سَدَّالِم»، «حَاكِم»، «عَالِم»، «قَاسِم»، «مُكْرِم»، «مُعِين»، «عَالِيٍّ»، «كَاسِر»، «قَاهِر»، «مُسَدِّهَل»، «مُمَهِّل»، «نَصِير»، «مُعِين»، «نَاطِق»، «سَدَّامِق»، «سَدَّامِيع»، «مَنِيع»، «سَدَّ رِيع»، «مُحِيط»، «مُعِين»، «أَمِين»، «مَكِين»، «كَامِل»، «حَقِّق»، «أَمِر»، «ذَاهِي»، «مُكْرِم»، «مُطْعِم»، «مُنْعِم»، «مُعْطِي»، «مُقْنِي»، «مُحْيِي»، «مُحْسِن». همچنین اسامی دو بخشی و بیشتر، مثل: «أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ»، «أَطْهَرَ الطَّاهِرِينَ»، «عَالِمَ السِّرِّ»، «أَسَدَ مَعَ السَّامِعِينَ»، «أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ»، «مُعِينٌ مَنْ لَا مُعِينَ لَهُ»، «أَنِيسٌ مَنْ لَا أَنِيسَ لَهُ»، «أَمَانٌ مَنْ لَا أَمَانَ لَهُ»، «أَكْرَمٌ مِنْ كُلِّ كَرِيمٍ»، «أَرْحَمٌ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ»، «أَعْلَمُ مِنْ كُلِّ عَلِيمٍ»، «أَحْكَمُ مِنْ كُلِّ حَكِيمٍ»، «مَالِكُ الْمُلْكِ»، «نِعَمَ النَّصِيرِ»، «أَنِيسٌ مَنْ لَا أَنِيسَ لَهُ»، «رَاحِمٌ مَنْ لَا رَاحِمَ لَهُ». اسامی حسناى الهی - که صاحبان این رأی، حروف مقطعه را نشانه آن می‌دانند - در موارد فراوانی از سوره‌های قرآن به تصریح یا تلویح ذکر شده است و در روایات مطرح شده‌اند، و با این وجود، فایده‌ای در اشاره به آن اسماء به وسیله حروف رمزی باقی نمی‌ماند.

3/2. بدون رمز

برخی نظر دارند که حروف مقطعه (بدون رمز) اسامی الهی هستند.⁽¹⁾

از برخی روایات هم استشمام می‌شود که این حروف بدون اینکه رمز باشند اسماء الهی هستند.

عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام) فِي (صَلِّ اللّٰهَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «هُوَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللّٰهِ تَعَالَى أَقْسَمَ بِهِ».⁽²⁾

امام صادق (عليه السلام): صاد اسمی از اسماء خدا است که به آن قسم خورده است.

قال رسول الله (صل الله عليه وآله وسلم): «حم اسم من أسماء الله تعالى وهي مفاتيح خزائن ربك تعالى»⁽³⁾

رسول خدا (صل الله عليه وآله وسلم): حم اسمی از اسماء الهی بوده و آن کلیدهای گنجینه‌های پروردگار توست.

روي عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ فِي دَعَائِهِ: «أَسْأَلُكَ يَا كَهْيَعَصَ يَا حَمْسَقَ».⁽⁴⁾

از حضرت علی روایت شده که دعایش می‌گفت: از تو می‌خواهم ای کهی‌عص ای حم‌عسق.

روي عن علي بن أبي طالب (عليه السلام): «يا كهيعص اغفر لي»⁽⁵⁾

از حضرت علی بن ابی طالب روایت شده: ای کهی‌عص، مرا ببخش.

همچنین قرار گرفتن حروف مقطعه در کنار بقیه اسامی الهی در ادعیه گویای این است که این کلمات اسامی خدا هستند نه رمزی برای اسامی الهی:

«اللَّهُمَّ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا كَهْيَعَصَ»⁽⁶⁾

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ يَا كَهْيَعَصَ»⁽⁷⁾

«يَا صَادِقُ يَا كَهْيَعَصَ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ»⁽⁸⁾

ص: 36

1- . طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص: 35؛ ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص: 29 (نقل از: ابن قتیبه)؛ سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج 6، ص: 2 (نقل از: ابن عباس).

2- . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 8، ص: 726؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص: 442، ح 6

3- . ثعلبی، الکشف و البیان، ج 8، ص: 263؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 15، ص: 289؛ طبرانی، تفسیر القرآن العظیم، ج 5، ص: 391

4- . کاشانی، زبدة التفاسیر، ج 4، ص: 158؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 253؛ ملا صدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج 1، ص:

5- . ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 4، ص: 3؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 11، ص: 74

- 6- . ابن طاوس، إقبال الأعمال، ج 1، ص: 425
- 7- . شيخ طوسي، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج 1، ص: 145
- 8- . كفعمي، المصباح، ص: 310

«يَا اللَّهَ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ صَ وَيَسَ وَ الصَّافَاتِ وَ حَمَ عَسَقَ وَ كَهيعصَ يَا اللَّهَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ أَلَمْ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ يَا اللَّهَ» (1)

تحليل مؤلف

درباره این نظریه، به مطالب ذیل باید توجه کرد:

اولاً: این اقوال و روایات، همه حروف مقطعه را نام خدا مطرح نکرده‌اند، برخی از آنها را اسامی خدا می‌دانند.

ثانیاً: در روایات مطرح شده دو احتمال وجود دارد: 1. مراد این باشد که «که‌یعص» بدون رمز بودن نام خدا باشد، 2. «یا که‌یعص» به معنای «یا کریم یا هادی یا علی یا عزیز یا صادق» باشد.

4/2. اسم اعظم در هم ریخته

طبق نظریه‌ای، از ترکیب حروف نورانی مقطعه اسم اعظم ساخته می‌شود، البته کسی جز معصوم (علیه السلام) نمی‌تواند اسم اعظم را از این حروف بسازد. (2)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «(الم) هُوَ حَرْفٌ مِنْ حُرُوفِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ الْمُقَطَّعِ فِي الْقُرْآنِ الَّذِي يُؤَلِّفُهُ النَّبِيُّ صَ وَالْإِمَامُ فَإِذَا دَعَا بِهِ أُجِيبَ» (3)

ص: 37

1- . کفعمی، البلد الأمين و الدرع الحصین، ص: 418

2- . ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 1، ص: 82 (نقل از: ابن عباس)؛ ابو حیّان، البحر المحیط فی التفسیر، ج 1، ص: 58 (نقل از: سعید بن جبیر).

3- . شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 23، ح 2؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص: 26، ح 5؛ در (قمی، تفسیر القمی، ج 1، ص: 308) هم آمده: «قال: الر هو حرف من حروف الاسم الأعظم، المنقطع في القرآن فإذا ألفه الرسول أو الإمام فدعا به أجيب»؛ همچنین در (قمی، تفسیر القمی، ج 2، ص: 118) آمده: «قال: طسم هو حرف من حروف اسم الله الأعظم المرموز في القرآن». البته مشخص نیست این دو مورد روایت است یا سخن علی بن ابراهیم قمی.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: (الم) حرفی از حروف اسم اعظم خدا است که در قرآن تقطیع شده است، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام معصوم (علیه السلام) آن حروف را با هم تلفیق کرده و دعا می کنند، خدا نیز اجابت می فرماید.

قال علي بن أبي طالب (عليه السلام): «هي أسماء مقطّعة، لو علم الناس تأليفها علموا اسم الله الذي إذا دعي به أجاب» (1).

امام علی (علیه السلام): «حروف مقطعه اسماء تقطیع یافته هستند، اگر مردم چگونگی تألیف آنها را می دانستند، اسم خدا که وقتی به آن خوانده می شود، اجابت می کند، را می دانستند».

عن ابن عباس، و عليّ (عليهما السلام): «إنّ الحروف المقطعة في القرآن اسم الله الأعظم، إلا أنّا لا نعرف تأليفه منها» (2).

ابن عباس و امام علی (علیه السلام): «همانا حروف مقطعه در قرآن اسم اعظم خدا می باشند، جز اینکه ما چگونگی تألیف اسم اعظم را از حروف مقطعه نمی دانیم».

نکته: عبارت «إلا أنّا لا نعرف تأليفه منها» صحت روایت علوی را مورد تردید قرار می دهد، چرا که طبق روایات معتبره حضرت علی (علیه السلام) عالم به اسم اعظم بوده اند، مگر اینکه این عبارت را از ابن عباس بدانیم، و یا بر فرض اینکه از حضرت علی (علیه السلام) باشد، مراد از «إنا» شخص حضرت نبوده، بلکه مراد عموم مسلمانان و اهل قرآن باشند، و یا اشاره به اسم اعظمی باشد که خدا هیچ کس را به آن عالم نکرده باشد. (3)

نقد تفسیر تسنیم

ص: 38

1- ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 1، ص: 25؛ در (شیبانی، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، ج 1، ص: 81) آمده: عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنّه قال: «هي أسماء مقطّعة، لو علم الناس تأليفها لعلموا الاسم الأعظم».

2- دره، تفسیر القرآن الکریم و اعرابه و بیانه، ج 1، ص: 30؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص: 155

3- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ: «إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَعِينَ حَرْفًا... وَنَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْاسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَحَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ» (کلینی، الکافی، ج 1، ص: 230، ح 1).

درباره ترکیب حروف مقطعه برای دستیابی به اسم اعظم الهی، به چند نکته باید توجه داشت:

1- این وجه را به عنوان تفسیر حروف مقطعه نمی توان پذیرفت؛ زیرا فاقد هر گونه دلیل معتبر است.

2- نام های «الله» و «الرحمن» که از اسمای اعظم لفظی خداوند سبحان است، به صراحت در قرآن کریم آمده است و نیازی نیست تا از تلفیق و ترکیب حروف مقطعه با آنها دست بیاوریم.

3- درباره اسم اعظم، چنانکه در تفسیر سوره حمد گذشت، باید گفت: اسم اعظمی که آثار تکوینی همانند احیای مردگان و یا طی الارض دارد از سنخ لفظ نیست و توقع چنان آثاری از لفظ بر پایه پنداری نادرست درباره اسم اعظم است. همچنین اسم اعظم، مفهومی حصولی نیست تا با فراگیری آن بتوان مردگان را زنده کرد یا طی الارض داشت، بلکه اسم اعظم مقامی است که باریافتگان به آن، گرچه هم نگویند با صرف اراده بر چنین کارهایی قادرند. (1)

تحلیل مؤلف

این نظریه، با توجه به مستندات روایی نظریه معقول و قابل پذیرش بوده و اشکالات مطرح شده به این نظریه، قابل پاسخ دهی است، چرا که:

اولاً: روایات مذکور مستند نظریه فوق بوده، بنابراین این نظریه فاقد مستند نیست.

ثانیاً: مراد از اسم اعظم اسمی دیگری غیر از «الله» و «الرحمن» هستند، و اگر مراد از این ها اسم اعظم بود خدا این ها را بر اغیار مستور می فرمود و در قرآن ذکر نمی فرمود، پس مراد اسمی مستور الهی هستند، که جز اولیاء، کسی نمی دانند.

ثالثاً: در صحت تسمیه مقامات معنوی به اسم اعظم، تردید است، یعنی درست است که اگر کسی به مقامات معنوی برسد دعایش مستجاب است، ولی آیا رسیدن به این مقام نامش اسم اعظم است؟ بر

ص: 39

فرض اینکه رسیدن به مقامات عالی، اسم اعظم نامیده شود، اثبات اسم اعظم مقامی، نافی اسم اعظم لفظی نیست، بلکه هر دو نوع اسم اعظم وجود دارد، در اسم اعظم مقامی شخص تجلی صفات الهی شده و با اراده بر احیاء اموات به اذن الهی قادر بر آن کار خواهد شد، و اسم اعظم لفظی هم وجود دارد که خدا جز به برگزیدگان عنایت نمی فرماید، و لازمه اعطای اسم اعظم لفظی هم تزکیه است، چنانچه روایات متعددی گواه وجود اسم اعظم لفظی هستند، مثل:

1. امام رضا (علیه السلام): «أُعْطِيَ بَلْعَمُ بْنُ بَاعُورَاءَ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ، فَكَانَ يَدْعُو بِهِ فَيَسْتَجَابُ لَهُ ... انْسَلَخَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ مِنْ لِسَانِهِ» (1) قید «یدعو به» و «من لسانه» گواه اسم اعظم لفظی است.

2. امام باقر (علیه السلام): «إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا، وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ أَصْفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَاقَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ...» (2) عبارت «حرف» و «تکلم» گویای لفظی بودن اسم اعظم است.

3. امام باقر (علیه السلام): «... فَلَمَّا دَنَا أَجْلُ آدَمَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ يَا آدَمُ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ... فَأَوْصِ إِلَى خَيْرٍ وَلَدِكَ ... وَ سَلِّمْ إِلَيْهِ مَا عَلَّمْنَاكَ مِنْ الْأَسْمَاءِ وَالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ فِي تَابُوتٍ» (3) قید «سلم» و «علمنا» نشانه دهنده اسم اعظم لفظی است، چرا که اسم اعظم مقامی نه قابل تسلیم است و نه قابل تعلیم.

4. امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام): «... فَمَرَّ بِهِمْ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُقَالُ لَهُ: حَزْقِيلُ فَلَمَّا رَأَى تِلْكَ الْعِظَامَ بَكَى وَ اسْتَعْبَرَ، وَقَالَ: يَا رَبِّ لَوْ شِئْتَ لَأَحْيَيْتَهُمُ السَّاعَةَ كَمَا أَمَتَهُمْ فَعَمَرُوا بِلَادَكَ وَ وَلَدُوا عِبَادَكَ وَ عَبْدُوكَ مَعَ مَنْ يَعْبُدُكَ مِنْ خَلْقِكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ نَعَالِي إِلَيْهِ: أَفْتَحِبُّ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا رَبِّ فَأَحْيَاهُمْ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: أَنْ قُلْ كَذَا وَ كَذَا، فَقَالَ الَّذِي أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَقُولَهُ، وَ هُوَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ، فَلَمَّا قَالَ حَزْقِيلُ ذَلِكَ الْكَلَامَ نَظَرَ إِلَى الْعِظَامِ يَطِيرُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ فَعَادُوا

ص: 40

1- . قمی، تفسیر القمی، ج 1، ص: 248

2- . کلینی، الکافی، ج 1، ص: 230، ح 1

3- . عیاش سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج 1، ص: 306، ح 77

أَحْيَاءَ...» (1) صريح این روایت تکیه بر واژه بودن اسم اعظم داشته که با آن احیای اموات محقق شده است.

3. اسامی پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم)

برخی نظر دارند که حروف مقطعه اسامی رسول خدا (صل الله علیه و آله و سلم) است. (2)

چنانچه (یس) و (طه) و (ن) و (حم) و (صل الله علیه و آله و سلم) و (ق) و (طسم) و (الر) و (الم) به عنوان اسم پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) مطرح شده است.

امام سجاد (علیه السلام) در دعای فطر نسبت به مقام پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) به خدا عرضه می دارد:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام): «... هُوَ حَبِيبُكَ وَ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ... وَ قُلْتَ جَلَّ قَوْلُكَ لَهُ حِينَ اخْتَصَصْتَهُ بِمَا سَمَّيْتَهُ بِهِ مِنَ الْأَسْمَاءِ (طه) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) وَ قُلْتَ عَزَّ قَوْلُكَ (يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ) وَ قُلْتَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ (ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ) وَ قُلْتَ عَظُمَتْ أَلَاؤُكَ (ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ) فَخَصَصْتَهُ أَنْ جَعَلْتَهُ قَسَمَ مَكَ حِينَ أَسَمَيْتَهُ وَ قَرَنْتَ الْقُرْآنَ مَعَهُ فَمَا فِي كِتَابِكَ مِنْ شَاهِدٍ قَسَمِ وَ الْقُرْآنُ مُرَدَّفٌ بِهِ إِلَّا وَ هُوَ اسْمُهُ ... وَ قُلْتَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ فِي عَامَّةِ ابْتِدَائِهِ (الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ) (الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ) (الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) وَ (الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ) وَ فِي أَمْثَالِهِمَا مِنَ السُّورِ وَ الطَّوَاِسِينَ [سُورِ الطَّوَاِسِينَ] وَ الْحَوَامِيمِ فِي كُلِّ ذَلِكَ ثَبَّتَ بِالْكِتَابِ مَعَ الْقَسَمِ الَّذِي هُوَ اسْمٌ مِنْ اخْتَصَصْتَهُ لَوْحِيكَ وَ اسْتَوْدَعْتَهُ سِرَّ غَيْبِكَ» (3).

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام): «أَمَّا (حم) فَهُوَ مُحَمَّدٌ ص وَ هُوَ فِي كِتَابِ هُودٍ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَ هُوَ مَنْقُوصُ الْحُرُوفِ» (4).

امام کاظم (علیه السلام): اما (حم) نام پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) است و آن در کتاب هود نبی (علیه السلام) است که بر او نازل شده بوده و (محمد) حروفش کوتاه شده است و تبدیل به (حم) شده است.

ص: 41

- 1- . کلینی، الکافی، ج 8، ص: 199، ح 237
- 2- . رسعنی، رموز الكنوز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 6، ص: 311 (محمد بن حنفیه و سعید بن جبیر، در تفسیر: یس)؛ بلنسی، تفسیر مبهمات القرآن، ج 2، ص: 637 (در تفسیر: نون).
- 3- ابن طائوس، إقبال الأعمال، ج 1، ص: 286 و 287
- 4- . کلینی، الکافی، ج 1، ص: 479، ح 4

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام): «... أَمَّا (طه) فَاسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ صَ وَ مَعْنَاهُ يَا طَالِبَ الْحَقِّ الْهَادِي إِلَيْهِ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى بِأَلٍ لَيْسَ عَدَّ بِهِ ... وَأَمَّا (يس) فَاسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ صَ وَ مَعْنَاهُ يَا أَيُّهَا السَّامِعُ لِلْوَحْيِ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (1)

امام صادق (عليه السلام): اما (طه) نامی از نام‌های پیامبر است و معنای آن این است: ای طلب کننده حق، هدایت کننده به سوی آن، ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم که رنج بینی بلکه برای اینکه با قرآن خوشبخت شوی ... اما (یس) پس نامی از نام‌های پیامبر است و معنای آن این است: ای شنونده وحی، قسم به قرآن پر حکمت که تو از پیامبرانی و بر راه مستقیمی هستی.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): «إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ (عليه السلام) عَشْرَةَ أَسْمَاءٍ؛ خَمْسَةٌ مِنْهَا فِي الْقُرْآنِ وَ خَمْسَةٌ لَيْسَتْ فِي الْقُرْآنِ، فَأَمَّا الَّتِي فِي الْقُرْآنِ فَمُحَمَّدٌ (عليه السلام) وَ أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ يَسُ وَ ن ...» (2)

امام باقر (عليه السلام): همانا پیامبر خدا (صل الله علیه و آله و سلم) ده نام دارد که پنج تا از آنها در قرآن آمده و پنج تا از آنها در قرآن نیامده است: آنچه در قرآن آمده، عبارتند از: محمد و احمد و عبد الله و یس و نون، ...

کلبی از امام صادق (عليه السلام) می‌پرسد: محمد چند نام در قرآن دارد؟ امام صادق فرمودند: «يَا كَلْبِيُّ لَهُ عَشْرَةُ أَسْمَاءٍ؛ ... وَ طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى وَ يَسُ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ نَ وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ وَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ...» (3) «ای کلبی، پیامبر ده اسم دارد؛ ... طه و یس و ن ...».

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسٍ» (4) قَالَ: «يَسُ مُحَمَّدٌ وَ نَحْنُ آلُ يَسٍ» (5).

امام علی (عليه السلام) درباره این آیه «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسٍ» فرمودند: یس محمد است و ما آل یس هستیم.

ص: 42

- 1- . شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 22، ح 1؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 89، ص: 373، ب 127 و 127، ح 1
- 2- . شیخ صدوق، الخصال، ج 2، ص: 426، ح 2؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 16، ص: 96، ح 31؛ البته در (طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 8، ص: 647) آمده: «عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: إن لرسول الله ص اثني عشر اسما خمسة منها في القرآن محمد و أحمد و عبد الله و يس و نون».
- 3- . صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صل الله علیه و آله و سلم)، ج 1، ص: 512، ح 26؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص: 747، ح 6962
- 4- . الصفات: 130
- 5- . فتال نیشابوری، روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج 2، ص: 268؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 16، ص: 87، ح 11

عن علي (عليه السلام): «سمى الله تعالى النبي (صل الله عليه وآله وسلم) في القرآن بسبعة أسماء: محمد، وأحمد، وطه، ويس، و المزمّل، والمدثر، وعبد الله».(1)

امام علی (علیه السلام): خدا پیامبر را در قرآن به هفت نام نامگذاری کرد: محمد و احمد و طه و یس و زمزل و مدثر و عبد الله.

همین معنی از رسول خدا (صل الله عليه وآله وسلم) روایت شده است: «إن الله تعالى أسماني [سماني] في القرآن سبعة [بسبعة] أسماء؛ محمد و أحمد و طه و يس و المزمّل و المدثر و عبد الله».(2)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَا: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا صَلَّى قَامَ عَلَى أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ [تَبَرَّمَ]، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: طه، بِلُغَةٍ طَيِّ: يَا مُحَمَّدُ، مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذَكُّرَةً لِمَنْ يَخْشَى»(3)

امام صادق و امام باقر (علیه السلام): وقتی رسول خدا نماز می خواند بر انگشتان پایش می ایستاد تا اینکه (پایش) ورم کرد، خدای متعال نازل کرد: طه، در زبان طی یعنی: یا محمد، قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج آفتی، جز اینکه برای هر که می ترسد، پندی باشد.

أمير المؤمنين (عليه السلام): «... لِأَنَّ اللَّهَ سَمَّى بِهِ النَّبِيَّ ص حَيْثُ قَالَ: يَس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»(4)

امام علی (علیه السلام): خدا پیامبر را یاسین نامید، آنجا که فرمود: یس، قسم به قرآن حکیم، همانا تو از مرسلین هستی.

قَالَ الصَّادِقُ ع: «يَس اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ ص، وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»(5)

ص: 43

- 1- . شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 8، ص: 441؛ ماوردی، النکت و العیون تفسیر الماوردی، ج 5، ص: 5
- 2- . قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 15، ص: 5؛ نسفی، مدارك التنزيل و حقایق التاویل، ج 4، ص: 5
- 3- . قمی، تفسیر القمی، ج 2، ص: 57 و 58؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص: 748، ح 6966
- 4- . طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج 1، ص: 253؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج 1، ص: 49
- 5- . قمی، تفسیر القمی، ج 2، ص: 211؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص: 375، ح 15

امام صادق (علیه السلام): یس اسم رسول خدا است، و دلیلش سخن خداست: همانا تواز مرسلین، بر راهی مستقیم هستی.

عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اسْمُهُ يَاسِينَ، وَنَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ» (1)

امام علی (علیه السلام): رسول خدا اسمش یاسین است، و ما کسانی هستیم که خدا (درباره آنها) فرموده: سلام علی آل یاسین.

عن الرضا (عليه السلام): «قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَس، يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ ص» (2)

امام رضا (علیه السلام): خدای عز و جل فرموده: سلام بر آل یاسین، یعنی آل محمد.

جبرئیل به پیامبر سلام (صلی الله علیه و آله و سلم) این چنین سلام می دهد: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ ... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طه ... يَا طس السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طسم ...» (3)

در ادعیه مختلفی آمده: «... مِنْ آلِ طه وَ يَس ...» (4).

تحلیل مؤلف

همه حروف مقطعه را نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دانستن سخن بدون مستند است، گرچه برخی از آنها یقیناً نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، چنانچه روایات متعدده هم ناظر به برخی از حروف مقطعه هستند.

4. اسامی رمزی پیامبر

قول قبل ظاهرش این بود که حروف مقطعه بدون رمز یا با رمز اختصاری، نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، اما برخی نظر دارند که حروف مقطعه با اعمال یک سری از رمزها، اسم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا لقب وی هستند،

ص: 44

1- . هلالی، کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج 2، ص: 946؛ استرآبادی، تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 489

2- . شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 1، ص: 237، ب 23، ح 1؛ ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ص: 433

3- . ابن شاذان، الفضائل، ص: 33؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 15، ص: 351

4- . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 13، ص: 235، ج 16، ص: 86، ج 25، ص: 174، ج 81، ص: 209، ج 83، ص: 29، ج 84، ص: 212 و 216، ج 91، ص: 8، ج 98، ص: 323 و ..

چنانچه نقل شده که «طه» طبق حروف ابجد چهارده شده (ط: 9، ه: 5) شده و چهارده اشاره به ماه شب چهاردهم دارد که «بدر» است، پس «طه» یعنی: «یا بدر» یا «یا بدر سماء عالم الإمكان»، یعنی کسی که مثل بدر به کمال رسیده و در آسمان عالم امکان بدر همه عالمی. (1) و «یس» یعنی: «یا سید المرسلین». (2)

تحلیل مؤلف

این نظریه، همه حروف مقطعه را پوشش نداده است و ادعا ندارد که همه حروف مقطعه چنین تفسیری دارند. و اشکالی که بر این نظریه وارد است این است که: این نوع رمز در آوردن گرچه عقلاً محال و ممتنع نیست، ولی نیازمند دلیل متقنی از نصوص أهل بیت عصمت (علیهم السلام) دارد، پس این قول به خاطر عدم سند قابل پذیرش نیست.

5. اسامی خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

علاوه بر اینکه این حروف از اسامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، از اسامی خاندان ایشان نیز هستند.

قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): «وَأَنَا الْحَوَامِيمُ»، قَالَتْ فَاطِمَةُ (سلام الله عليها): «وَأَنَا ابْنَةُ الطَّوَّاسِينَ». (3)

(در جریان مفاخره) حضرت علی (علیه السلام) گفت: و من حوامیم (حم‌ها یا سورهای حم) هستم، و فاطمه (سلام الله علیها) گفت: من دختر طواسین (طس‌ها یا سورهای طس) هستم.

قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): «أَنَا قِوَانِ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ، أَنَا النَّبِيُّ الْعَظِيمُ». (4)

ص: 45

1- . سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 618 و 619 (نقل از: ابن عباس)؛ آلوسی، روح المعانی، ج 8، ص: 521

2- . سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 619

3- . ابن شاذان، الفضائل، ص: 81

4- . طبری، نوادر المعجزات فی مناقب الأئمة الهداة (علیهم السلام)، ص: 112؛ ابن شاذان، الفضائل، ص: 3

علی (علیه السلام) فرمود: «به قرآن مجید قسم که من قاف هستم⁽¹⁾، من خبر بزرگ هستم».

تحلیل مؤلف

پذیرش اینکه همه حروف مقطعه، اسامی ائمه هستند، بدون مستند است، و در روایت فوق فقط گویای این است که حروف مقطعه «حم» و «ق» یا سوره‌های حوامیم و قاف اشاره به حضرت علی (علیه السلام) دارند، و شاید هم مراد این باشد که باطن سُور حوامیم و قاف، حضرت علی (علیه السلام) می‌باشد، یا باطن این حروف مقطعه، حضرت علی (علیه السلام) است.

نکته

در «حجاب امام محمد تقی ع» آمده است: «اَحْتَجَبْتُ وَاسْتَتَرْتُ وَاسْتَجَارْتُ وَاعْتَصَمْتُ وَتَحَصَّنْتُ بِالْمِ وَبِ كَهَيْعَصِ وَبِ طِه وَبِ طِسْم وَبِ حَم وَبِ حَم عَسَقِ وَ [ب] ن وَبِ طِس وَبِ قِ وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ، وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ، وَاللَّهُ وَلِيٌّ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»⁽²⁾.

از آنجایی که «اعتصام» و «استجار» و «احتجاب» و «استتار» و «تحصن» جز به «خدا» و «جبل خدا» روا نیست، چنانچه قرآن می‌فرماید: «اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ»⁽³⁾ و «اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»⁽⁴⁾. جبل الهی هم بر دو قسم است: «بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ»⁽⁵⁾ «ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم»، امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمودند: «الْحَبْلُ مِنَ اللَّهِ كِتَابُ اللَّهِ، وَالْحَبْلُ مِنَ النَّاسِ هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع»⁽⁶⁾.

ص: 46

1- . البته در ترجمه عبارت «أنا ق و القرآن المجید» (علاوه بر قسم گرفتن قرآن مجید) دو احتمال دیگر هم وجود دارد؛ 1. من «قاف و القرآن المجید» هستم، یعنی «أنا» مبتدا و کلمه «ق و القرآن المجید» از باب حکایت یک چیز واحد بوده و خبر باشند. 2. من قاف هستم و من قرآن مجید هستم، یعنی «أنا» مبتدا بوده و «قاف» خبر آن بوده و «القرآن المجید» به رفع بوده و عطف بر خبر باشد.

2- . ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص: 300

3- . النساء: 146

4- . آل عمران: 103

5- . آل عمران: 112

6- . عیاش سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج 1، ص: 196، ح 131

«رِسمان از خدا (به سوی مردم) قرآن است، و رِسمان از مردم (به سوی خدا) علی بن ابی طالب (وائمه) می باشند»، که یکی نازل شده و دیگری برای صعود است،

پس در این دعا، در معنای حروف مقطعه، سه احتمال وجود دارد:

1. ممکن است که حروف مقطعه در این دعا، نام خدا (بی رمز یا با رمز) باشند، که اگر نام خدا باشند نوعی تکرار در آن خواهد بود، مثل اینکه امام (علیه السلام) چنین دعا کرده: «تَحَصَّنْتُ بِاللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ بِاللَّهِ ...» یا چنین دعا کرده: «تَحَصَّنْتُ بِاللَّهِ وَ بِالرَّحْمَنِ وَ بِالرَّحِيمِ ...».

2. ممکن است که حروف مقطعه در این حجاب و دعا، نام رِسمان الهی باشند، یعنی رِسمانی از طرف خدا، «بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ» که قرآن و سُور قرآنی می باشد، انگار امام چنین دعا می کند: «تَحَصَّنْتُ بِالْقُرْآنِ الْكَرِيمِ وَ بِالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ وَ بِالْفِرْقَانِ ...» یا چنین دعا می کند: «تَحَصَّنْتُ بِسُورَةِ الْبَقَرَةِ وَ بِسُورَةِ مَرْيَمَ وَ سُورَةِ طه ...».

3. ممکن است که مراد از حروف مقطعه در این دعا، رِسمانی از مردم باشد، «حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ»، یعنی نام اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مراد باشد، که در این صورت امام (علیه السلام) انگار چنین دعا می کنند: «تَحَصَّنْتُ بِمُحَمَّدٍ وَ بِعَلِيٍّ وَ بِالْحَسَنِ وَ ...».

گرچه احتمال سوم از جهاتی ارجح است، ولی این حدیث، نوعی اجمال داشته و هیچ کدام از آراء سه گانه فوق را اثبات نمی کند.

6. اسامی حقائق هستی

برخی نظر دارند که هر حرف مقطعه اشاره به یک حقیقتی (مثل: نام انبیاء، یا نام فرشتگان یا موجودات دیگر) اشاره دارد، و در واقع حروف مقطعه اسامی حقائق مختلفی هستند، و همه آنها به یک حقیقت اشاره ندارند. این گونه اسم گذاری متعارف بوده است، چنانچه به پدر حارثه بن لام طائی «لام» و به

مِس «صاد» و به ابر «عین» و به کوه «قاف» و به ماهی «نون» گویند. (1)

چنانچه از ابن عباس نقل شده: «هي حروف كل واحد منها إما أن يكون من اسم من أسماء الله، وإما من نعمة من نعمه، وإما من اسم ملك من ملائكته، أو نبي من أنبيائه» (2) «هر یک از حروف مقطعه یا اسمی از اسامی خدا هستند یا (اسم) نعمتی از نعمت خدا هستند یا اسم فرشته‌ای از فرشتگان الهی هستند یا (اسم) پیامبری از پیامبران خدا هستند».

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام): «... وَأَمَّا (صل الله عليه وآله وسلم) فَعَيْنٌ تَتَّبِعُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ وَهِيَ الَّتِي تَوْضَأُ مِنْهَا النَّبِيُّ صَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ ... وَأَمَّا (ق) فَهُوَ الْجَبَلُ الْمُحِيطُ بِالْأَرْضِ وَخُصْرَةُ السَّمَاءِ مِنْهُ وَبِهِ يُمَسِّكُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، وَأَمَّا (ن) فَهُوَ نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: اجْمُدْ فَجَمَدَ فَصَارَ مِدَادًا ... فَتُونُ مَلَكٌ يُؤَدِّي إِلَى الْقَلَمِ وَهُوَ مَلَكٌ» (3)

امام صادق (عليه السلام): اما (صاد) چشمه ای است که از عرش می جوشد، و همان چشمه ای که پیغمبر در معراج از آب آن وضو ساخت ... و اما (قاف) کوهی است که تمامی زمین را فراگرفته و رنگ تیره آسمان به جهت آن است و به سبب آن خدا زمین را نگهداری کرده است تا ساکنینش را نجنباند. و اما (نون) رودی (و نهري) در بهشت است که خدا به وی فرمود: منجمد شو، پس منجمد شده و تبدیل به قلم شد، ... پس (نون) فرشته ای است که خود را به قلم می رساند و قلم نیز فرشته ای است.

عَنْ عَلِيِّ (عليه السلام) عَنِ النَّبِيِّ (صل الله عليه وآله وسلم): لَمَّا نَزَلَتْ (طسم) قَالَ: «الطَّاءُ طُورٌ سَيِّئٌ، وَالسَّيْنُ إِسْكَانٌ كَنَدَرِيَّةٌ، وَالْمِيمُ مَكَّةٌ» (4).

امام علی (عليه السلام): وقتی (طسم) نازل شد، پیامبر (صل الله عليه وآله وسلم) فرمودند: طاء طور سینا و سین اسکندریه و میم مکه است.

ص: 48

1- . نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 131

2- . ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 1، ص: 82

3- . شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 22 و 23، ح 1؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 89، ص: 373، ب 127 و 127، ح 1

4- . ثعلبی، الكشف و البیان، ج 7، ص: 156؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص: 288؛ ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 3، ص: 334

قال جعفر بن محمد بن علي (عليهم السلام) في (طسم): «الطَّاءُ شَجَرَةٌ طُوبَى، وَالسَّيْنُ سِدْرَةٌ مُنْتَهَى، وَالْمِيمُ مُحَمَّدٌ (صل الله عليه وآله وسلم)» (1)

امام صادق (عليه السلام) درباره (طسم) فرمود: طاء شجره طوبی و سین سدره المنتهی و میم محمد (صل الله عليه وآله وسلم) است.

عن ابن عباس قال: «قال رسول الله (صل الله عليه وآله وسلم): إن أول ما خلق الله القلم والحوت، فقال للقلم: اكتب. قال: ما أكتب؟ قال: كل شيء كائن إلى يوم القيامة، ثم قرأ: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ، فالنون الحوت، والقلم القلم» (2)

ابن عباس: پیامبر (صل الله عليه وآله وسلم) فرمود: همانا اولین چیزی که خدا آفرید قلم و ماهی بود، به قلم فرمود: بنویس، قم گفت: چه بنویسم؟ خدا فرمود: هر چیزی که تا قیامت خواهد بود، سپس رسول خدا خواند: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ، پس نون ماهی است و قلم قلم است.

وقتی اسحاق بن عمار از امام کاظم (عليه السلام) می پرسد: «صاد» چیست که خدا (در شب معراج) دستور پیامبر از آن خود را بشوید؟ امام کاظم (عليه السلام) فرمودند: «عَيْنُ تَنْفَجِرُ مِنْ رُكْنٍ مِنْ أَرْكَانِ الْعَرْشِ يُقَالُ لَهُ مَاءُ الْحَيَاةِ، وَهُوَ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (صل الله عليه وآله وسلم) وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» (3) «چشمه ای است که از رکنی از ارکان عرش می جوشد، که به آن آب زندگانی گفته می شود، و آن چیزی است که خدا فرموده: ص قسم به قرآن صاحب یاد».

عن أبي عبد الله (عليه السلام) في معارج رسول الله (صل الله عليه وآله وسلم) عن الرسول (صل الله عليه وآله وسلم): «ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ اذْنُ مِنْ صَادٍ فَأَغْسِلْ مَسَاجِدَكَ وَطَهِّرْهَا وَصَلِّ لِرَبِّكَ، فَدَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ صَادٍ وَهُوَ مَاءٌ يَسِيلُ مِنْ سَاقِ الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ» (4)

امام صادق (عليه السلام) درباره معراج پیامبر اسلام (صل الله عليه وآله وسلم)، از پیامبر (صل الله عليه وآله وسلم) نقل فرمودند: سپس خدا به من وحی فرمود: ای محمد به صاد نزدیک شو، و اعضای سجدهات را بشوی و آنها را پاک کن (و وضو بگیر)

ص: 49

- 1- . قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 13، ص: 89؛ ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 3، ص: 334؛ رسعی، رموز الكنوز فی تفسیر الكتاب العزیز، ج 5، ص: 368 و 369
- 2- . ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 8، ص: 204
- 3- . شیخ صدوق، علل الشرائع، ج 2، ص: 335، ب 32، ح 1؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 18، ص: 368، ح 72
- 4- . کلینی، الکافی، ج 3، ص: 485، ح 1؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص: 483، ح 6201

و برای پروردگارت نماز بخوان، رسول خدا (صل الله علیه و آله و سلم) به صاد نزدیک شد و آن آبی است که از ساق راست عرش الهی روان است».

همچنین گفته شده: «ص» اسم دریایی است که عرش خدا بر روی آن است، یا اسم دریایی است که با آن مردگان زنده می شوند.⁽¹⁾

النبي (صل الله علیه و آله و سلم) قال: «ن لوح من نور»⁽²⁾.

پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم): نون لوحی از نور است.

تحلیل مؤلف

اینکه همه حروف مقطعه، اشاره به حقائق غیر از نام‌های الهی، و اسامی اهل بیت (علیهم السلام)، داشته باشد، روایات گویای این نکته نیستند، بلکه روایات برخی از حروف مقطعه را اسامی حقائق هستی می دانند. البته مانعی ندارد که یک حرف مقطعه هم اشاره به نام الهی و هم اشاره به نام اهل بیت (علیهم السلام) و هم اشاره به حقائق هستی داشته باشد.

درباره اسامی حقائق کونیه غیر از روایات اهل بیت (علیهم السلام) نظریات دیگری هم گفته شده که قابل پذیرش نیست، مثلاً گفته شده: «ص» نام ماری است که سرش زیر عرش الهی و دمش زیر زمین سفلی است.⁽³⁾

7. معانی مختلفه

ص: 50

1- . سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 619

2- . ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 5، ص: 345

3- . ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 3، ص: 557 (نقل از: أبو سلیمان دمشقی).

حروف مقطعه، به معانی مختلفی (اعم از: حقائق هستی، رویدادها) اشاره دارند. (1) یعنی گاه اسم حقیقتی از حقائق عالم هستند، و گاه اساساً اسم هیچ حقیقتی نیستند، بلکه به یک رویداد یا رفتار یا چیز دیگری اشاره می‌کنند. مثلاً «ابن عباس» گوید: «حم» اسمی از اسمای خدا است، و «عین» یعنی: عاین المذکور عذاب یوم بدر، «سین» یعنی: «سَدَّ يَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (2)، «ق» یعنی: قارعة من السماء تصيب الناس. (3)

عن صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف): «(کهیصص) فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعِترَةِ وَ الْيَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ الْعَيْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ». (4)

امام زمان (عليه السلام): کهیصص، پس کاف اسم کربلاست و هاء رمز هلاک عترت است و یاء نام یزید که ظالم بر حسین علیه السلام است و عین اشاره به عطش او و صاد نشان صبرش است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي (حمعسق): «(حم) حَمِيمٌ [حْتَمٌ] وَ (عَيْنٌ) عَذَابٌ وَ (سِينٌ) سِنُونُ كَسِينِي يُوسُفَ وَ (قَافٌ) قَلْفٌ وَ خَسْفٌ وَ مَسْحٌ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ بِالسُّفْيَانِيِّ وَ أَصْحَابِهِ» (5)

امام باقر (عليه السلام): (حم) آتش است و عین عذاب و سین سال‌هائی مانند سال‌های یوسف و قاف غرق شدن و فرو رفتن و تغییر شکل دادن (مسخ) است که در آخر الزمان با سفیانی و یاران انجام می‌شود.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «الْأَلِفُ آلاءُ اللَّهِ ... وَ الْحَاءُ حِلْمُ اللَّهِ عَنِ الْمُذْنِبِينَ ... فَالرَّاءُ مِنَ الرَّءُوفِ الرَّحِيمِ ... وَ السَّيْنُ سَنَاءُ اللَّهِ ... فَالصَّادُ مِنْ صَادِقِ الْوَعْدِ فِي حَمْلِ النَّاسِ عَلَى الصِّرَاطِ وَ حَبْسِ الظَّالِمِينَ عِنْدَ الْمِرْصَادِ ... فَالطَّاءُ طُوبَى لِلْمُؤْمِنِينَ وَ حُسْنُ مَأَبٍ ... فَالْعَيْنُ مِنَ الْعَالِمِ ... وَ الْقَافُ قُرْآنٌ عَلَى اللَّهِ جَمْعُهُ وَ قُرْآنُهُ ... فَالْكَافُ مِنَ الْكَافِي وَ اللَّامُ لَعْنُ [لعن] الْكَافِرِينَ فِي أَفْتِرَائِهِمْ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبِ

ص: 51

1- . ابو حیان، البحر المحيط فی التفسیر، ج 1، ص: 58 (نقل از: ابن عباس)؛ شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 48 (نقل از: أنس و طبری)؛ ماوردی، النکت و العیون تفسیر الماوردی، ج 1، ص: 64

2- . الشعراء: 227

3- . سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج 6، ص: 2

4- . شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص: 461؛ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ ج 2؛ ص 463 و 464

5- . استرآبادی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص: 528؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 24، ص: 373، ح 100

.. فَأَلَمِمْ مُلْكُ اللَّهِ يَوْمَ لَا مَالِكَ غَيْرُهُ ... وَ النَّونُ نَوَالُ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ نَكَالُهُ بِالْكَافِرِينَ ... وَ الْهَاءُ هَانٌ عَلَى اللَّهِ مَنْ عَصَاهُ ... يَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ خَلْقِهِ بِاسِطٍ بِالرَّزْقِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (1)

امیر المؤمنین (علیه السلام): (الف) نعمت های الهی می باشد، ... (حاء) حلم و صبر خدا بر نافرمانی بندگان است، ... (راء) از رئوف و مهربانی است، ... (سین) سنا و بلند مرتبگی خدا است، ... (صاد) کنایه از صادق الوعد است یعنی نوید خدا بی تخلف است در وادار ساختن مردم بر گذر از صراط و باز داشت ستمگران در بازپرسی، ... (طا) طوبی [خیر و خوشی و خوشبختی و همچنین درختی در بهشت] و سر انجام نیک برای مؤمنان است، ... (عین) از عالم گرفته شده است، ... (ق) قرآن است که گردآوری و نگهداری آن [از دستبرد حوادث] بر عهده خدا است، ... (کاف) از کافی و بی نیاز کننده است، ... (لام) لغو یعنی بیهودگی [یا لعن] بر کافران است در مورد دروغ‌هایی که به خدا نسبت می دهند، ... (میم) ملک خدا است، روزی که مالکی غیر او نیست، ... (نون) یعنی نوال و عطای خدا برای مؤمنین و کیفرش برای کافران است، ... (ه‌اء) یعنی هون و خوار است در پیشگاه خدا، کسی که نافرمانی او کند، ... (یاء) ید الله [دست قدرت خدا] بالای دست آنهاست، دست خدا برای روزی رساندن باز است، او منزّه و برتر است از آنچه به وی شرک می‌ورزند).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): «حَمَ عَسَقُ أَعْدَادُ سِنِي الْقَائِمِ وَقَافُ جَبَلٍ مُحِيطٌ بِالْدُّنْيَا مِنْ زُمْرِدٍ أَخْضَرَ فَخُضْرَةُ السَّمَاءِ مِنْ ذَلِكَ الْجَبَلِ وَ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ فِي عَسَقِ» (2).

امام باقر (علیه السلام): حم عسق اعداد سال‌های قائم است، وقاف کوهی است که به دنیا احاطه دارد و از زمرد سبز رنگ است، و سبزی آسمان از آن کوه است و دانش هر چیزی در عسق است».

تحلیل مؤلف

ص: 52

-
- 1- . شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 43 و 44
 - 2- . قمی، تفسیر القمی، ج 2، ص: 268؛ «ق» کوه محیط به زمین بودن همچنین در: جرجانی، درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص: 587 (نقل از: عبد الله بن بریده)؛ شیبانی، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، ج 5، ص: 54 (نقل از: ضحاک، فراء، مقاتل)؛ صنعانی، تفسیر القرآن العزیز المسمی تفسیر عبدالرزاق، ج 2، ص: 191، ح 2945 (نقل از: مجاهد).

اصل این نظریه با روایات مختلفی که سابقاً ذکر شد، تأیید می‌شود، اما پذیرش نظریه ابن عباس و این معنای خاص و مشابه آنها، محل تردید و بدون مستند است، مگر اینکه بگوییم ابن عباس از چشمه پاکیزه عترت (علیهم السلام) این سخن را دریافت کرده است.

8. معنایی مرتبط با محتوای آیات آغازین سوره

معنایی مرتبط با محتوای آیات آغازین سوره (1)

به عنوان نمونه در سوره مبارکه مریم بعد از (کهیص) داستان حضرت زکریا (علیه السلام) مطرح می‌شود، بنابراین، این حروف مقطعه باید با محتوای آیات بعدی مرتبط باشد، چنانچه در روایت آمده است:

عن صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) في تفسير (كهيعص): «هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدُهُ زَكَرِيَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ ص، وَ ذَلِكَ أَنْ زَكَرِيَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جِبْرِيلُ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ سَرَّي عَنْهُمْ هُمُ وَ انْجَلَى كُرْبُهُ وَ إِذَا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبَهْرَةُ، فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ: يَا إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَزْبَعًا مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدَمَّعَ عَيْنِي وَ تَتَوَرَّؤُ زَفَرْتِي؟ فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ وَ قَالَ (كهيعص) فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعَتْرَةِ وَ الْيَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ الْعَيْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ، فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكَرِيَّا لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهَا النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَتْ ذُنُوبُهُ: إِلَهِي أَتُجِيعُ خَيْرَ خَلْقِكَ بَوْلَادِهِ؟ إِلَهِي أَتُنْزِلُ بَلْوَى هَذِهِ الرِّزِيَّةِ بِنَدَانِهِ؟ إِلَهِي أَتُلْبِسُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ ثِيَابَ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ؟ إِلَهِي أَتَحِلُّ كُرْبَةَ هَذِهِ الْفَجِيعَةِ بِسَاحَتَيْهِمَا؟ ثُمَّ كَانَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَدًا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكِبَرِ وَ اجْعَلْهُ وَارِثًا وَصِيًّا وَ اجْعَلْ مَحَلَّهُ مِنِّي مَحَلَّ الْحُسَيْنِ فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَأَفْتِنِي بِحُبِّهِ ثُمَّ فَجِّعْنِي بِهِ كَمَا تُفَجِّعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بَوْلَادِهِ، فَرَزَقَهُ اللَّهُ يَحْيَى وَ فَجَّعَهُ بِهِ وَ كَانَ حَمَلُ يَحْيَى سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ حَمَلُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) كَذَلِكَ وَ لَهُ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ» (2)

امام زمان (عليهم السلام): این حروف از اخبار غیبی است که خدا زکریا را از آن مطلع کرده و بعد از آن داستان آن را به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باز گفته است و داستان آن از این قرار است که زکریا از پروردگارش درخواست

ص: 53

1- . علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص: 8

2- . شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص: 461؛ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ ج 2؛ ص 463 و 464

کرد که اسماء خمسه طّیبه را به او بیاموزد و خدای تعالی جبرئیل را بر او فرو فرستاد و آن اسماء را بدو تعلیم داد، زکریّا چون محمّد و علی و فاطمه و حسن را یاد می کرد اندوهش برطرف می شد و گرفتاریش زایل می گشت و چون حسین را یاد می کرد غرق گریه می شد و نفسش به تنگ می آمد، روزی گفت: بار الها! چرا وقتی آن چهار نفر را یاد می کنم تسلیت می یابم و اندوهم برطرف می شود، امّا چون حسین را یاد می کنم اشکم جاری می شود و ناله ام بلند می شود؟ خدای تعالی او را از این داستان آگاه کرد و فرمود: کهی عص و کاف اسم کربلاست و هاء رمز هلاک عترت است و یاء نام یزید که ظالم بر حسین علیه السلام است و عین اشاره به عطش او و صاد نشان صبر او است. و چون زکریّا این مطلب را شنید نالان و غمین شد و تا سه روز از مسجدهش بیرون نیامد و به کسی اجازه نداد که نزد او بیاید و گریه و ناله سرداد و نوحه او چنین بود: بار الها! آیا بهترین آفریده ات را با (مصیبت) فرزندش دردمند می کنی؟ خدایا! آیا این مصیبت را در آستانه او نازل می کنی؟ و آیا جامه این مصیبت را بر تن علی و فاطمه می پوشانی؟ و آیا این فاجعه را در ساحت آنها فرود می آوری؟ و بعد از آن می گفت: بار الها! فرزندی به من عطا کن تا در پیری چشمم بدو روشن باشد و او را وارث و وصی من قرار ده و منزلت او را در نزد من مانند منزلت حسین قرار بده و چون او را به من ارزانی داشتی مرا شیفته او گردان آنگاه مرا دردمند او گردان همچنان که حبیب محمّد را دردمند فرزندش گرداندی، و خدا یحیی را بدو داد و او را دردمند وی ساخت و دوره حمل یحیی شش ماه بود و بارداری از حسین علیه السلام نیز شش ماه بود و برای آن نیز داستانی طولانی است (که در کیفیت شهادت هم شباهت زیادی بین امام حسین و حضرت یحیی (علیهما السلام) است).

مثلاً در سوره طه بعد از ذکر حرف مقطعه، درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و رنج وی سخن گفته شده و اینکه عدم تأثیر پذیری مردم از قرآن به خاطر عدم خشوع آنها است، از این رو خدا طهارت و پاکیزگی و خشوع اهل بیتش (علیهم السلام) را متذکر شده تا به قلب پیامبر آرامش دهد، و بفرماید اگر یک عده ایمان نیاورده و در ناپاکی غوطه ور هستند، اندوهگین مباش چرا که در نقطه مقابل آنها، اهل بیت (علیهم السلام) تو ایمان آورده و از هر رجسی پاکند.

قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ (عليه السلام): «طه: طَهَارَةُ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ (صل الله عليه وآله وسلم)».(1)

امام صادق: طه یعنی طهارت اهل بیت پیامبر (صل الله عليه وآله وسلم).

مُؤَيَّدَات این نظریه

مؤید اول: در سوره بقره و آل عمران و سجده و لقمان بعد از حرف (الم) درباره قرآن کریم مطالبی مطرح شده است، پس (الم) در این چهار سوره مربوط به قرآن است. چنانچه از (ابن عباس) و (ضحاک) نقل شده که در تفسیر (الم) گفته‌اند: (الألف من الله، واللام من جبريل، والميم من محمد: الف از الله و لام از جبرئیل و میم از محمد گرفته شده است).(2)

یعنی قرآن را خدا توسط جبرئیل بر پیامبر نازل فرمود.

مؤید دوم: همچنان که مجموعه مرکبی از آیات مختلف (به عنوان یک بند و پاراگراف)، اشاره به معنای مشترکی دارند، حروف مقطعه هم چون در اول سوره آمده باید با آیات اولیه همان سوره پیوند معنایی داشته باشد.

مؤید دیگر این است که در شش سوره‌ای که با (حم) آغاز می‌شود در همه آنها بلافاصله بعد از حرف مقطعه سخن از یک حقیقت (یعنی عظمت و شرافت قرآن) به میان آمده است.

تحلیل مؤلف

ارتباط معنایی داشتن حروف مقطعه با آیات اولیه همان سوره امر غریبی نیست، بلکه امر قریبی است. چرا که در همه جای قرآن چندین آیه در کنار هم یک پاراگراف و بند را تشکیل داده و یک محتوای

ص: 55

1- . ثعلبی، الکشف و البیان، ج 6، ص: 236؛ حسین بن حکم، تفسیر الحبري، ص: 506، ح 7؛ بحرانی، البرهان في تفسیر القرآن، ج 4، ص: 464

2- . شهرستانی، مفاتیح الأسرار و مصابيح الأبرار، ج 1، ص: 117 (نقل از: عطاء از ابن عباس)؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 253 (نقل از: ضحاک)؛ بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج 1، ص: 34 (نقل از: ابن عباس)؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص: 155 (نقل از: ابن عباس)؛ ابن عادل، اللباب فی علوم الکتاب، ج 1، ص: 258 (نقل از: ضحاک).

مرتبط با هم را ارائه می‌دهند، و حروف مقطعه هم چون در أوائل سُور هستند بعید نیست که با آیات اولیه، یک پاراگراف را تشکیل دهند. ولی اینکه حروف مقطعه با اول همان سوره مرتبط است تفسیر دقیقی محسوب می‌شود، و مثل این است که کسی درباره تفسیر آیه اول سوره حدید از شما بپرسد و شما بگویید: به آیات بعدی مرتبط بوده و درباره فلان موضوع سخن می‌گوید، این جواب تفسیر دقیقی را ارائه نمی‌دهد، بلکه اشعار به محتوا دارد.

9. قسم

اشاره

برخی اعتقاد دارند که حروف مقطعه قسم هستند که خدا به آنها قسم خورده است.⁽¹⁾

همین معنی در تفسیر (کهیعص) از حضرت علی (علیه السلام) و در تفسیر (طه) از امام صادق (علیه السلام) هم نقل شده است:

قال علي بن أبي طالب (عليه السلام) و ابن عباس: «هو قسم أقسم الله تعالى به»⁽²⁾

علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ابن عباس: کهیعص قسمی است که خدا به آن قسم خورده است.

قال الامام جعفر الصادق (عليه السلام): «طه قسم بطهارة اهل البيت و هدايتهم»⁽³⁾

امام صادق (علیه السلام): طه قسم به طهارت و هدایت اهل بیت است.

البته درباره اینکه «مقسم به: چیزی که به آن قسم خورده شده» چیست، احتمالاتی مطرح شده است:

1/9. «مقسم به»: اسامی الهی

ص: 56

1- . طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 67 (نقل از: ابن عباس و عکرمه)؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 112 (نقل از: ابن عباس و عکرمه و اخفش)؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 15، ص: 5 (نقل از: کعب) و ج 15، ص: 143 (نقل از: ضحاک)؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص: 68 (نقل از: ابن عباس)؛ ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص: 33 (نقل از: عکرمه).

2- . ثعلبی، الکشف و البیان، ج 6، ص: 205

3- . حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، ج 5، ص: 361

برخی «مقسم به» را اسامی الهی می‌دانند. (1)

درباره حرف صاد آمده است:

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «هُوَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى أَقْسَمَ بِهِ» (2)

امام صادق ع: صاد اسمی از اسماء خدا است که به آن قسم خورده است.

سأل سفیان الثوري جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن (حم عسق) فقال: «الحاء حلمه و الميم ملكه و العين عظمته و السين سياسته و القاف قدرته، يقول الله (جل ذكره): بحلمي و ملكي و عظمتي و سياستي و قدرتي لا أعذب بالنار من قال لا إله إلا الله محمد رسول الله». (3)

سفیان ثوری از امام صادق (علیه السلام) درباره تفسیر (حم عسق) پرسید، امام صادق (علیه السلام) فرمودند: حاء یعنی حلم خدا، میم یعنی ملک خدا، عین یعنی عظمت خدا، سین یعنی سیاست خدا، قاف یعنی قدرت خدا، خدا می‌فرماید به حلم و ملک و عظمت و سیاست و قدرت خود قسم می‌خورم که کسی را که شهادتین را بگوید، عذاب نکنم.

2/9. «مقسم به»: حروف

طبق نظریه‌ای، به خاطر اینکه حروف معجم شرافت و فضیلت داشته و همه کتاب‌های آسمانی از این حروف تشکیل شده‌اند، خدا در حروف مقطعه به حروف معجم قسم خورده است. (4)

ص: 57

- 1- قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص: 156 (نقل از: کلبی و ابن عباس)؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 67 (نقل از: ابن عباس)؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 112 (نقل از: ابن عباس و عکرمه).
- 2- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 8، ص: 726؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص: 442، ح 6
- 3- حسینی، المواعظ العددیة، ص: 291
- 4- ثعلبی، الكشف و البیان، ج 1، ص: 137 (نقل از: اخفش)؛ ابن قتیبه، تأویل مشکل القرآن، ص: 183؛ ملا صدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج 1، ص: 211 و 224 (نقل از: اخفش).

این احتمال نیز گرچه استحاله عقلی ندارد، لیکن از يك سو، هیچ گونه دلیل معتبری آن را تأیید نمی‌کند و از سوی دیگر، احتمال مزبور تفسیر حروف مقطعه محسوب نمی‌شود. اگر بپذیریم که «یس» به معنای «سوگند به یس» است، همچنان این پرسش باقی است که مراد از این «مقسم به» چیست؟ و آنچه به عنوان سرّ، یاد شد، اختصاصی به حروف چهارده گانه ندارد. آنچه در قرآن کریم بدان سوگند یاد شده، اعم از جمادات مانند: خورشید و ماه یا غیر آنها مانند: اسمای حسنی خداوند، معنایش روشن است، ولی معنای حروف مقطعه روشن نیست. پس در این رأی دو ابهام وجود دارد: یکی در اصل سوگند بودن حروف مقطعه و دیگری در معنای مُقْسَمٌ بِهِ. مخاطبان سوگند باید بدانند لفظی که بدان سوگند یاد شده چه معنایی دارد. قسم برای کسی است که در صحت دعوی مدعی شك داشته باشد و گوینده بخواهد با سوگند، شك او را بزداید. رسول اکرم و سایر معصومان (علیهم السلام) که به راز و رمز این حروف آگاهند، چون در صحت دعوی الهی شك ندارند نیازی به سوگند ندارند و دیگران که بر اثر شك نیازمند این سوگندها هستند به معنای آنها راه ندارند. (1)

تحلیل مؤلف

شاید این نظریه منظورش این است که مراد از «مقسم به» همان حروف معجم بدون در نظر گرفتن معنای خاص است، که در این صورت «مقسم به» روشن بوده و ابهامی ندارد، و از طرفی قسم خوردن خدا، مثل بشر همیشه برای زدودن شك نیست، بلکه چه بسا نشانه اهمیت مسأله است، چنانچه در برخی موارد، خدا برای انبیاء خود قسم خورده است، در حالی که انبیاء مبرا از هر گونه شك هستند. منتهی این نظریه (علاوه بر نداشتن مستند شرعی و عقلی) با سؤالاتی مواجه است که باید بتواند به آنها پاسخ علمی بدهد، مثل: حرف قسم یا فعل قسم کدام است؟ آیا محذوف است؟ قرینه حذف چیست؟ جواب قسم کدام جمله است؟ آیا علائم و شرایط جمله جواب قسم را دارد؟ یا حذف شده

ص: 58

است؟ آیا «مقسم به» در حروف مقطعه مرکب، کل حروف است یا بخشی از آنها؟ چرا فقط به بخشی از حروف الفباء قسم خورده شده است؟ چرا در اول هر سوره به حرف خاصی قسم خورده شده است؟

3/9. «مقسم به»: اسامی قرآن

برخی گویند: «مقسم به» در حروف مقطعه اسامی قرآن هستند. (1)

تحلیل مؤلف

پذیرش این نظریه منوط به سه شرط است، اولاً: باید اثبات شود که حروف مقطعه اسامی سور هستند. ثانیاً: حرف قسم و جواب قسم باید وجود داشته باشد. ثالثاً: باید مستند ارائه شود.

10. اسامی سوره‌ها

حروف مقطعه اسامی سوره‌هایی هستند که با آن حروف مقطعه آغاز شده‌اند. (2) مثل: سوره صاد، سوره قاف، سوره طاه، سوره یاسین، سوره حامیم دخان، و ...

در روایات فراوانی از شیعه و سنی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام)، حروف مقطعه را به عنوان اسم سوره استفاده فرموده‌اند، مثل:

ص: 59

1- ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج 8، ص: 2747 (نقل از: قتاده)؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ج 7، ص: 156 (نقل از: قتاده و أبو روق)؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 23، ص: 75 (نقل از: قتاده).

2- شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 47 (نقل از: زید بن اسلم و حسن) و ج 4، ص: 340 (نقل از: حسن و بلخی و جبائی)؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص: 67 (نقل از: عبد الرحمن بن زید)؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 252 (نقل از: خلیل و سیبویه)؛ خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص: 285 (نقل از: ابی)؛ ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 5، ص: 155 (نقل از: قتاده و شعبی).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «لَا تَدْعُوا قِرَاءَةَ سُورَةِ طه...» (1)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَقَلْبُ الْقُرْآنِ يَسُ» (2)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): «مَنْ أَدَمَّنَ فِي فَرَائِضِهِ وَنَوَافِلِهِ قِرَاءَةَ سُورَةِ ق...» (3)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ حم عسق...» (4)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «الْحَوَامِيمُ رِيَاحِينَ الْقُرْآنِ» (5)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الطَّوْسِينَ الثَّلَاثَةَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ...» (6)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): «مَنْ قَرَأَ حم الْمُؤْمِنَ...» (7)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): «مَنْ قَرَأَ حم الدُّخَانَ...» (8)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «الْعَزَائِمُ أَرْبَعُ؛ حم السَّجْدَةِ...» (9)

رسول الله (صل الله عليه وآله وسلم): «الْحَوَامِيمُ دِيْبَاجُ الْقُرْآنِ» (10).

عن رسول الله (صل الله عليه وآله وسلم): «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا، وَإِنَّ قَلْبَ الْقُرْآنِ يَسُ، مَنْ قَرَأَهَا، فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ عَشْرَ مَرَّاتٍ» (11).

عن رسول الله (صل الله عليه وآله وسلم): «مَنْ قَرَأَ حم الدُّخَانَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ غُفِرَ لَهُ» (12).

در تعویذی از حضرت علی (عليه السلام) آمده: «اللَّهُمَّ أَعِمَّ عَنِّي قُلُوبَ أَعْدَائِي وَكُلِّ مَنْ يَبْغِينِي بِسُوءِ ضَرْبِ يَدَيَّ وَبَيْنَ أَعْدَائِي حِجَابَ الْحَمْدِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ وَسِتْرَ الْمَذَلِّ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ وَ

ص: 60

1- . شيخ صدوق، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، ص: 108

2- . طبرسی، مکارم الأخلاق، ص: 364

3- . شيخ صدوق، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، ص: 115

4- . حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 6، ص: 254، ح 7879

5- . شيخ صدوق، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، ص: 114

6- . شيخ صدوق، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، ص: 109

7- . شيخ صدوق، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، ص: 113

8- . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 7، ص: 295، ح 20

9- . کلینی، الکافی، ج 3، ص: 317، ح 1

- 10- . سيوطى، الدر المنثور فى التفسير بالماثور، ج 5، ص: 344
- 11- . دارمى، مسند الدارمي، ج 4، كتاب فضائل القرآن، ب 21، ص: 2149، ح 3459
- 12- . ترمذى، سنن الترمذي، ج 5، كتاب فضائل القرآن، ب 8، ص: 12، ح 2889

كَفَايَةِ الْمَلِكِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَحِفْظُ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ وَعِزُّ الْمَصِّ وَسُورُ الْمِ وَمَنْعُ الْمَرْ وَدَفْعُ
الرِّ وَحِطَاةُ كَهَيْعَصٍ وَرِفْعَةُ طِهٍ وَعُلُوُّ طِسٍ وَفَلَاحُ يَسٍ وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ وَعُلُوُّ الْحَوَامِيمِ وَكَتْفُ حَمٍ عَسَقٍ وَبَرَكَهَةُ تَبَارَكَ وَبُرْهَانُ قُلٍّ هُوَ اللَّهُ
أَحَدٌ وَحِرْزُ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَأَمَانٌ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ حُلْتُ بِذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَعْدَائِي» (1)

نقد تفسیر تسنیم

گرچه نامگذاری اشیا یا اشخاص در مواردی ارتجالی است، و مناسبت خاصی نمی‌طلبد، لیکن اثبات مدعای مزبور در مورد خاص دلیل
می‌طلبد؛ گرچه ما دلیلی بر نفی تسمیه سوره‌ها به این نام‌ها نیز نداریم، ولی دلیلی بر اثبات نیز نیست؛ از این رو در بوته احتمال قرار می‌...
گیرد. (2)

تحلیل مؤلف

درباره این نظریه و درباره سخن صاحب تسنیم می‌توان گفت:

اولاً: با وجود روایات متواتره که در آنها حروف مقطعه به عنوان اسامی سُور مطرح شده و همچنین اسامی بسیاری از سُور که به نام حروف
مقطعه خوانده شده و مشهورند، این نظریه مدعای بی دلیل نخواهد بود، بلکه نظریه‌ای مستند است.

ثانیاً: باید بر این نظریه این چنین اشکال شود، که نامگذاری سوره با نام حروف مقطعه جنبه تفسیری ندارد، بلکه اشاره به کارکرد حروف
مقطعه دارد، مثلاً سوره دوم قرآن «بقره» نامیده شده، وقتی به آیه شصت و هفتم این سوره و کلمه «بَقَرَةً» رسیدیم، و از تفسیر این واژه
پرسیدیم، آیا می‌توان در تفسیر این واژه گفت که نام سوره است؟ بنابراین چنانچه روشن است این وجه گرچه به مطلب حقی اشعار دارد،
ولی نمی‌تواند جنبه تفسیری نسبت به حروف مقطعه داشته باشد، از این رو در روایات اهل بیت

ص: 61

1- . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 84، ص: 15 و 16، ح 20

2- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 72 و 73

عصمت (عليهم السلام)، به عنوان تفسیر مطرح نشده است، بلکه از حروف مقطعه برای تسمیه بهره گیری شده است، پس روایات اشاره به کارکرد دارند، نه اینکه بخواهند با این وجه، تفسیر کنند.

ثالثاً: اشکال دومی که به این نظریه می توان مطرح کرد، این است که همه سوره های دارای حروف مقطعه با حروف مقطعه نامگذاری نشده اند، مثل سوره: نمل، قصص، بقره.

رابعاً: برخی از سوره ها با حروف مقطعه مشترک شروع می شوند و این به آن معنی خواهد بود که چندین سوره یک نام داشته باشند، مثل «حم» و «الم» مگر اینکه قائلین این نظریه بگویند در صورت تکراری بودن حروف مقطعه در اوائل سور، حرف مقطعه جزئی از اسم سوره خواهد بود، و باید گفت: حم دخان، حم مؤمن و ...

خامساً: احتمال دارد که «یس» و «ق» و «طه» اصلاً اسامی سور نباشند، بلکه عنوانی برای اشاره به سوره باشند، و از باب اطلاق «خاصف النعل (1)» به امیر المومنین (علیه السلام) و «هذا الجالس (2)» به «زاره بن أعین»، باشد. چنانچه در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است، که اسامی مشهوره و متعارفه، اسامی سور قرآن نیستند: «لا تقولوا: سورة البقرة و لا سورة آل عمران و لا سورة النساء و كذلك القرآن كله، و لكن قولوا: السورة التي يذكر فيها البقرة و السورة التي يذكر فيها آل عمران و كذلك القرآن كله» (3) «نگویید: سوره بقره و سوره آل عمران و سوره نساء و همچنین درباره کل قرآن (و سور قرآنی، این گونه نامگذاری نکنید و اینگونه نگویند)، بلکه بگویید: سوره ای که در آن بقره ذکر شده و سوره ای که در آن آل عمران ذکر شده است، و همچنین نسبت به کل قرآن».

11. رمزی بین خدا و پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)

ص: 62

1- . کلینی، الکافی، ج 5، ص: 12، ح 2. خاصف النعل به معنای «وصله زننده کفش» اشاره به جریان خاصی درباره حضرت علی (علیه السلام) دارد.

2- . حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 27، ص: 143، ح 33434

3- . سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج 1، ص: 18

برخی از مفسرین حروف مقطعه را رازی غیر قابل تفسیر توسط بشر عادی می‌دانند (1).

چنانچه گفته شده: خدا در هر کتاب خود رازی دارد، و راز خود در قرآن حروف مقطعه در اول سوره‌ها است. (2)

در این باره روایاتی هم وجود دارد:

قَالَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ (عليه السلام): «(الم) رَمْزٌ وَإِشَارَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ ص، أَرَادَ أَنْ لَا يَطْلُعَ عَلَيْهِ سِوَاهُمَا بِحُرُوفٍ بَعْدَتْ عَنْ ذَلِكَ الْإِعْتِبَارِ، وَظَهَرَ [فَهُم] السِّرُّ بَيْنَهُمَا لَا غَيْرَ». (3)

امام صادق (عليه السلام): «(الم) رمز و اشاره‌ای بین خدا و حبیب خدا یعنی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است، خدا خواسته کسی جز آن دو آگاهی پیدا نکند، با حروفی که از درک اعتبار دور بوده و راز بین آن دو (خدا و رسول خدا) ظاهر است».

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): «عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ فِي عِشْقٍ» (4)

امام باقر (عليه السلام): «دانش هر چیزی در (عشق) است».

البته در نقل دیگر چنین آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): «عِلْمُ عَلِيٍّ كُلُّهُ فِي عِشْقٍ» (5)

تمام علم حضرت علی در (عشق) است.

ص: 63

1- ابن ابی الحاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج 11، ص: 14؛ طبرانی، تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص: 121 (نقل از: عمر و عثمان و عبد الله بن مسعود)؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص: 154 (نقل از: عامر شعبی و سفیان ثوری و جماعتی از محدثین)؛ آلوسی، روح المعانی، ج 1، ص: 103 (نقل از: شعبی و ابوبکر).

2- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 112 (نقل از: شعبی)؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 15، ص: 120 (نقل از: شعبی)؛ ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 1، ص: 25 (نقل از: ابوبکر و شعبی و ابوصالح و ابن زید).

3- روز بهان بقلی، عرائس البیان فی حقائق القرآن، ج 1، ص: 28؛ ابن طاوس، سعد السعود للنفوس منصود، ص: 217؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 89، ص: 384

4- قمی، تفسیر القمی، ج 2، ص: 268؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج 4، ص: 366

5- علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 57، ص: 120، ح 5 و ج 89، ص: 376، ح 6

وقتی همه دانش‌ها یا همه دانش حضرت علی (علیه السلام) در این حرف مقطع‌ه است، پس یقیناً این حروف به صورت رمزی دانشی در بر دارند که غیر معصوم را راهی به آن نیست، چرا که همه علوم اهل بیت (علیهم السلام) را جز خودشان کسی نمی‌تواند درک و تحمّل کند.

قال علي بن أبي طالب (عليه السلام): «إنَّ لكل كتاب صفوة، و صفوة هذا الكتاب حروف التهجي».(1)

امام علی (علیه السلام): برای هر کتابی نقاط برجسته و خالصی و چکیده‌ای است، و چکیده قرآن حروف الفباء است.

عن الإمام الحسين بن علي (عليهم السلام) أنه سأله رجل عن معنى (كهيعص) فقال له: «لو فسرتها لك لمشيت على الماء».(2)

شخصی از امام حسین (علیه السلام) درباره معنای (كهيعص) پرسید، امام به او فرمودند: اگر آن را برای تو تفسیر کنم می‌توانی بر روی آب راه بروی.

البته در دلالت برخی از روایات، بر رمز بودن خدشه وجود دارد، مثلاً حدیث اخیر می‌تواند اشاره به «اسم اعظم درهم ریخته» باشد.

نقد تفسیر تسنیم

دستور تدبیر در قرآن شامل حروف مقطع‌ه نیز می‌شود؛ زیرا حروف مزبور الفاظ مستعمل است، نه مهمل و برای بسیط یا مرکب آنها معنایی قابل فهم است و ادعای رمز بودن آنها حتماً بعد از پذیرش معنادار بودن آنهاست. اما ادعای انحصار فهم آن معنا به رسول اکرم و اولیای معصوم (علیهم السلام) گرچه ثبوتاً ممکن است، لیکن اثباتاً محتاج دلیل است. ... رمز بودن حروف مقطع‌ه با ذکر آن در قرآن

ص: 64

1- . ثعلبی، الکشف و البیان، ج 1، ص: 136؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 112؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 250

2- . امام حسین، تفسیر الامام الحسین (علیه السلام) التفسیر الاثری التطبیقی، ص: 199؛ و مشابه همین معنی از فرزند دیگر حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است: «و سئل محمد بن الحنفیة عن (كهيعص) فقال للسائل: لو أخبرت بتفسيرها لمشيت على الماء لا يوارى قدميك». (ابوحیان، البحر المحیط فی التفسیر، ج 1، ص: 59)

(کتاب هدایت و بیان و تبیان) و با دستور تدبیر در همه آیات آن (به نحو عموم یا اطلاق) سازگار نیست؛ قرآن کریم می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (1)، و چون حروف مقطعه نیز جزو قرآن است، امر به تدبیر شامل آن نیز می‌شود و رمز بودن با تدبیر هماهنگ نیست و دلیل معتبری نیز این رأی را تأیید نمی‌کند، تا بتواند سبب تخصیص عموم یا تقييد اطلاق گردد. (2)

تحليل مؤلف

رمز بودن حروف مقطعه، با توجه به روایات متعدد صحیح است، و در مقام دفاع از این نظریه، می‌توان گفت:

اولاً: رمز بودن منافاتی با صحیح بودن برخی از تفاسیر مطرح شده ندارد، یعنی برخی از معارف حروف مقطعه توسط اهل بیت (علیهم السلام) ارائه شده، ولی معانی عمیق رمز گونه‌ای نیز در آن وجود دارد.

ثانیاً: ادعای انحصار فهم آن به معصومین، هم ثبوتاً ممکن است، و هم اثباتاً مستندات فراوانی از آیات (مثل: آیه 7 سوره آل عمران) و روایات دارد، چنانچه امام باقر (علیه السلام) با واژه «إنما» فهم کامل قرآن را منحصر در اهل بیت (علیهم السلام) می‌داند، و یکی از مصادیق پیچیده آن، حروف مقطعه است: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» (3) «قرآن را (به صورت کامل) فقط کسانی می‌فهمند که مورد خطاب قرآن هستند» و اینان همان اهل بیت (علیهم السلام) هستند.

ثالثاً: دستور به تدبیر ظاهراً شامل حروف مقطعه نمی‌شود، چرا که از سویی یقیناً قرآن به تدبیری دستور می‌دهد که ثمره داشته باشد، در حالی که می‌بینیم تدبیراتی که در حروف مقطعه شده جز معدودی از آنها ثمره تفسیری نداشتند، و از سویی دیگر وقتی سیاق آیه را دقت کنیم متوجه می‌شویم، مراد از ضمیر واو در «یتدبرون» افراد خاصی هستند، که با عدم تدبیر در قرآن انگار بر روی قلب خود قفل

ص: 65

1- . محمد : 24

2- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 102 و 103

3- . کلینی، الکافی، ج 8، ص: 312، ح 486

دارند، بدیهی است که مراد آیاتی است که عدم تفکر در آن نوعی قفل نسبت به شخص محسوب می شود یعنی متعلق تدبیر آیاتی است که تدبیر در مورد آنها هدایت و تربیت تولید کند. چنانچه وقتی امام صادق (علیه السلام) بعد خورد غذا فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ هَذَا مِنْكَ وَمِنْ رَسُولِكَ» «حمد برای خدا پروردگار جهانیان است، خدایا این (نعمت) از تو و از رسول تو است»، ابوحنیفه (با شنیدن این سخن)، امام صادق (علیه السلام) را به شرک متهم کرد، امام صادق (علیه السلام) برای اثبات عین توحید بودن این جمله (منک و من رسولک) به دو آیه استشهاد فرمودند: «أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» (1) «این که خدا آنان را بی نیاز گردانیدند و پیامبرش از فضل خدا (آنان را بی نیاز فرمود)»، «لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ» (2) «اگر آنان به آنچه خدا و پیامبرش به ایشان داده اند خشنود می گشتند و می گفتند: خدا ما را بس است به زودی خدا و پیامبرش از کرم خود به ما می دهند»، ابوحنیفه (بعد شکست علمی) گفت: انگار من این دو آیه را نخوانده و نشنیده بودم، امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «بَلَى قَدْ قَرَأْتَهُمَا وَسَمِعْتَهُمَا، وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِيكَ وَفِي أَشْءٍ بَاهِكَ: أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا، وَقَالَ: (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)» (3) «چرا، (هم) این دو آیه را خوانده بودی و هم شنیده بودی، ولی خدا در باره تو و امثال تو فرو فرستاده: بلکه بر دل ها قفل آنها است، و فرموده: نه هرگز، نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می شدند زنگار بر دل هایشان شده است».

در روایت دیگری امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «... نَزَلَتْ فِي بَنِي عَمَّنَا بَنِي عَبَّاسٍ وَبَنِي أُمَيَّةَ وَفِيهِمْ يَقُولُ اللَّهُ: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ فَيَقْضُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَقِّ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (5) «درباره پسر عموهایمان فرزندان عباس و بنی امیه نازل شده و درباره آنها (قرآن) می فرماید: اینان همان کسانی که خدا آنان را لعنت نموده و ایشان را ناشنوا کرده و

ص: 66

1- . التوبة : 74

2- . التوبة : 59

3- . المطففين: 14

4- . کراجکی، کنز الفوائد، ج 2، ص: 36 و 37

5- . استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 571

چشم‌هایشان را نابینا کرده است، آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ تا به حقی که به ضرر آنهاست حکم کنند، یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟» بنابراین مراد، همه آیات قرآنی نیست، بلکه آیاتی است که به ضرر آنها است.

رابعاً: اگر دستور به تدبیر شامل حروف مقطعه باشد، باز با رمز بودن حروف مقطعه منافاتی ندارد، چرا که دستور به تدبیر شامل برخی از معانی حروف مقطعه است که با تدبیر روشن می‌شود، و گفته شد که حروف مقطعه هم معنای روشن و هم معانی رمزگونه دارند، پس تدبیر معانی ظاهری آن را روشن کرده، ولی باز با تدبیر معانی رازگونه آن باقی می‌ماند، چنانچه با تدبیر در آیات دیگر قرآن، ظواهر آن روشن شده و بطون آن همچنان در سیطره علمی اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد، پس دستور به تدبیر نسبت به همه آیات، با ناروشنی بطون قرآنی برای ما، منافات ندارد. حال که بطون قرآن برای ما روشن نیست، آیا می‌توان گفت خدا به تدبیر آیات قرآنی دستور نداده است؟

12. از متشابهات

برخی از مفسران حروف مقطعه را جزء متشابهات قرآن می‌دانند. (1)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): «إِنَّ حُيَّيَّ بْنَ أَخَاهُ أَبَا يَاسِرٍ بْنَ أَخْطَبَ وَنَفَرًا مِنَ الْيَهُودِ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ اتَّوَا رَسُولَ اللَّهِ ص، فَقَالُوا لَهُ: أَلَيْسَ فِيمَا تَذْكُرُ فِيمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ (الم)؟ قَالَ: بَلَى، قَالُوا: أَتَاكَ بِهَا جَبْرِئِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالُوا: لَقَدْ بُعِثَتْ أَنْبِيَاءُ قَبْلَكَ، مَا نَعْلَمُ نَبِيًّا مِنْهُمْ أَخْبَرَ مَا مُدَّةُ مُلْكِهِ وَمَا أَكَلَ أُمَّتُهُ غَيْرُكَ، فَأَقْبَلَ حُيَّيُّ بْنُ أَخْطَبَ عَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: الْأَلِفُ وَاحِدٌ وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ فَهَذِهِ وَاحِدَةٌ وَسَبْعُونَ سِتَّةً، فَعَجَبَ مِمَّنْ يَدْخُلُ فِي دِينِهِ وَمُدَّةُ مُلْكِهِ وَأَكَلَ أُمَّتِهِ إِحْدَى وَسَبْعُونَ سِتَّةً، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ هَلْ مَعَ هَذَا غَيْرٌ؟ قَالَ نَعَمْ، قَالَ هَاتِهِ، قَالَ: (المص)، قَالَ: أَثْقَلُ وَأَطْوَلُ، الْأَلِفُ وَاحِدٌ وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ وَالصَّادُ ثَمَانُونَ فَهَذِهِ

ص: 67

1- ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 1، ص: 259 (نقل از: ابن عباس)؛ ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص: 594، ح 3176 (نقل از: مقاتل بن حیان)؛ شوکانی، فتح القدیر، ج 1، ص: 360 (نقل از: جابر بن عبد الله و شعبی و سفیان ثوری)؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص: 5 (نقل از: مقاتل بن حیان).

مَائَةً وَاحِدَى وَسِتُّونَ سَنَةً، ثُمَّ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص: هَلْ مَعَ هَذَا غَيْرُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: هَاتِ، قَالَ: (الر)، قَالَ: هَذَا أَثْقَلُ وَأَطْوَلُ، الْأَلْفُ وَاحِدٌ وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ وَالرَّاءُ مِائَتَانِ، فَهَلْ مَعَ هَذَا غَيْرُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: هَاتِ، قَالَ: (المر)، قَالَ: هَذَا أَثْقَلُ وَأَطْوَلُ، الْأَلْفُ وَاحِدٌ وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ وَالرَّاءُ مِائَتَانِ، ثُمَّ قَالَ: فَهَلْ مَعَ هَذَا غَيْرُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: لَقَدْ التَّبَسَّ عَلَيْنَا أَمْرُكَ فَمَا تَدْرِي مَا أُعْطِيتَ، ثُمَّ قَامُوا عَنْهُ ثُمَّ قَالَ أَبُو يَاسِرٍ لِحَيِّ أَخِيهِ! وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ مُحَمَّدًا قَدْ جَمَعَ هَذَا كُلَّهُ وَ أَكْثَرَ مِنْهُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع: (إِنَّ هَذِهِ الْآيَاتِ أَنْزَلَتْ مِنْهُنَّ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ) وَ هِيَ تَجْرِي فِي وَجْهِهِ أَخْرَ عَلَى غَيْرِ مَا تَأْوَلُ بِهِ حَيٌّ وَ أَبُو يَاسِرٍ وَ أَصْحَابُهُ» (1).

امام باقر علیه السلام فرمود: روزی حیّ و ابویاسر فرزندان اخطب با گروهی از جهودان نجران خدمت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و عرض کردند: آیا در آنچه می گوئی خدا بر تو نازل کرده است (الم) نیست؟ فرمود: هست. گفتند: آن را جبرئیل از جانب خدا برایت آورده است؟ فرمود: آری. گفتند: قبل از توهم پیامبرانی مبعوث گشته اند ولی ما ندیده ایم هیچ کدام از مدّت حکومت و زمان انقراض امتشان خبر داده باشند مگر تو؟! سپس حیّ بن اخطب روی به همراهانش نمود و چنین گفت: (بحساب ابجد) (الف) یعنی يك، و (لام) یعنی سی، (میم) یعنی چهل، که جمعش می شود: هفتاد و يك و بر اساس این محاسبه، شگفت انگیز است کسی دینی را بپذیرد که هفتاد و يك سال بیشتر دوام ندارد. و سپس روی به پیامبر خدا نموده و گفت: آیا غیر از (الم) کلمه دیگری هم هست؟ فرمود: بلی. گفت: آن را بگو، فرمود: (المص)، عرض کرد: این تا اندازه ای سنگین تر و طولانی تر است (الف) يك، (لام) سی، (میم) چهل و (صاد) نود، تازه این حساب را هم که بگیریم يك صد و شصت و يك سال می شود، و باز به پیغمبر گفت: آیا چیز دیگری هم هست؟ فرمود: بلی. گفت: آن را نیز بگو، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (الر) حیّ گفت: این سنگین تر و دراز مدّت تر است: (الف) يك، (لام) سی و (را) دویست است، بعد به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: غیر از اینها هم کلامی به این مضمون هست؟ فرمود بلی، گفت: آن را هم بیان کن. فرمود: (المر) گفت: این سنگین تر و طولانی تر است (الف) يك، (لام) سی، (میم) چهل و (را) دویست، بعد به پیغمبر گفت: چیز دیگری اضافه بر آنها هست؟ فرمود: بلی. گفتند: ما سر از کار تو در نمی آوریم و نمی فهمیم به تو چه داده شده است! و بعد بپاخواستند، ابویاسر به برادرش حیّ

ص: 68

گفت: چه دستگیری شد؟ شاید همه اینها با هم جمع می شود و شاید هم بیشتر از اینها باشند. راوی می گوید: امام باقر علیه السلام پس از بیان این ماجرا یادآور شد که این آیات نازل شده اند، برخی از آنها آیات روشن و واضح اند که اصل و مرجع مهمترین مقاصد کتاب خواهد بود، و پاره دیگر متشابهاً می باشند. و حروف مقطعه مفهوم دیگری دارند غیر از توجیه و تأویلی که حبی و همراهانش کردند.

نقد تفسیر تسنیم

حروف مقطعه قرآن را نمی توان از متشابهاً به شمار آورد؛ زیرا متشابه آیه ای است که می تواند دلالت بر معنایی روشن داشته باشد یا می ... توان از آن معنایی را استظهار کرد، لیکن آن معنا، باطل حق نما و پیروی از آن فتنه انگیز باشد، در حالی که حروف مقطعه چنین نیست، یعنی معنی حروف مزبور روشن نیست. ... برخی آیات قرآن دارای چند معناست که بعضی از معانی آن سالم و برخی شبهه انگیز است، و به عبارتی دیگر، باطل حق نماست؛ چون شبیه مراد متکلم است، ولی مراد متکلم نیست؛ چنانچه حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره شبهه می فرماید: «وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشَبُّهُ الْحَقَّ... (1)». (2)

تحلیل مؤلف

با توجه به روایت امام باقر (علیه السلام)، حروف مقطعه جزء متشابهاً قرآنی است، و اشکالات مطرح شده به این نظریه قابل پاسخ گویی است، چرا که:

اولاً: باید دقت کرد که آیات قرآنی بر دو قسم (محکّمات و متشابهاً) بوده و قسم سومی (در این تقسیم بندی) وجود ندارد، چنانچه قرآن می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ

ص: 69

1- . سید رضی، نهج البلاغة، ص: 81، خ 38

2- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 69 و 70.

هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ آخَرُ مُتَشَابِهَاتٍ» (1)، بنابراین حروف مقطعه یا جزء محکمت هستند و یا جزء متشابهات. چنانچه برخی از علماء، فقط حروف مقطعه را متشابهات قرآن دانسته و برخی بر عکس، حروف مقطعه را از محکمت و بقیه قرآن را از متشابهات دانسته‌اند. (2) امام صادق (علیه السلام) در تفسیر محکمت و متشابهات قرآن فرمودند: «الْمُحْكَمُ مَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ الْمُتَشَابِهُ الَّذِي يُشَبَّهُ بِهٖ بَعْضُهُ بَعْضًا» (3) «محکم چیزی است که (معنایش روشن بوده و) به آن عمل می‌شود، و متشابه چیزی است که برخی از آن شبیه برخی دیگر باشد». بنابراین اگر حروف مقطعه از متشابهات نباشند، یقیناً از محکمت خواهند بود که در این صورت باید دارای معنای روشن و غیر قابل سوء استفاده و قابل عمل باشند، که چنین نیست. درباره حروف مقطعه باید گفت که معنای آن نامعلوم بوده و حتی برخی افراد از آن معانی باطل برداشت کرده‌اند، پس یقیناً حروف مقطعه جزء متشابهات هستند، چرا که معیار محکمت بر آن صادق نبوده و تحت ضوابط متشابهات قرار می‌گیرند.

ثانیاً: محکم و متشابه بودن امری نسبی است، چنانچه امام صادق (علیه السلام) با تعبیر زیبایی نسبی بودن متشابهات قرآن را چنین بیان می‌فرماید: «الْمُتَشَابِهُ مَا اشْتَبَهَ عَلَى جَاهِلِهِ» (4) «متشابه آیه‌ای است که بر نادانش مشتبه شود». بنابراین نفی متشابه بودن حروف مقطعه به طور مطلق، به معنای این خواهد بود که این آیات برای همگان معنای روشن و غیر قابل سوء استفاده دارد، و این سخن صحیح نیست.

ثالثاً: وقتی صاحب تفسیر تسنیم، بیست نظریه در تفسیر حروف مقطعه ذکر می‌کند، و تقریباً اکثر قریب به اتفاق آنها را نقد و رد می‌کند، این بدین معنی است که ایشان می‌فرماید: بیست برداشت غلط از حروف مقطعه شده است، و بیست معنای باطل مشابه حق، از این حروف مقطعه شده است، و این به اعتقاد صاحب تفسیر تسنیم یعنی مشتبه بودن.

ص: 70

1- . آل عمران : 7

2- . علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص: 32 و 33

3- . عیاش سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج 1، ص: 10 و 11، ح 1

4- . عیاش سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج 1، ص: 12، ح 7

رابعاً: روایتی که حروف مقطعه را متشابه می‌داند، به صراحت سوء استفاده و برداشت غلط یهودیان را مطرح کرده و نزول آیه «أَخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ»⁽¹⁾، را در پی همین برداشت باطل یهودیان مطرح می‌فرماید. چنانچه نقل شده: «أَبُو يَاسِرِ بْنِ أَخْطَبٍ» از کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گذشت در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیات را تلاوت می‌فرمودند: «الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»، «أَبُو يَاسِرٍ» پیش برادرش «حَبِيبُ بْنُ أَخْطَبٍ» آمد و گفت: از محمد این آیات «الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» را شنیدم، آنان نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند، و گمانشان این بود که حروف مقطعه با حساب ابجد مدت حکومت اسلام و امت اسلامی است، از این رو گفتند: هیچ پیامبری را نمی‌شناسیم که مدت حکومتش و اجل امتش گفته شده باشد جز تو. «حَبِيبُ بْنُ أَخْطَبٍ» رو به یهودیان گفت: الف یک، و لام سی، و میم چهل است، جمعاً می‌شود هفتاد و یک، آیا وارد دین پیامبری می‌شوید که مدت حکومت و اجل امتش هفتاد و یک سال است؟ بعد رو به پیامبر کرد و گفت: آیا حرف مقطعه دیگری هست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: بله، و حروف مقطعه دیگری که یکی عددش بیشتر از قبلی بود، بیان فرمود: «الْمَص» (161)، «الر» (231)، «الْمِر» (271). بعد یهودیان گفتند: کار تو بر ما مشتبه شد، نمی‌دانیم به تو کم یا زیاد داده شده، «أَبُو يَاسِرٍ» گفت: شاید جمع همه این اعداد به محمد داده شده (یعنی 734)، این موقع گفتند: کار محمد بر ما مشتبه شد، و گمان می‌کنند که این آیات درباره آنها نازل شد: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»⁽²⁾. از همین رو برخی از مفسرین نوشته‌اند: این چهار کلمه «الْم»، «الْمَص»، «الْمِر»، «الر»، از متشابهات هستند، و از این رو متشابهات نامیده شدند که مدت حکومت امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر یهودیان مشتبه کردند.⁽³⁾

خامساً: اشکالی که به این نظریه وارد است، این است که این نظریه، نظریه تفسیری نیست، چرا که بیان نوع آیه از محکم و متشابه بودن به معنای تفسیر آیه نیست، مثلاً اگر شما از کسی درباره تفسیر

ص: 71

1- . آل عمران: 7

2- . طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 71 و 72؛ سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج 2، ص: 5؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص: 72

3- . بلخی، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج 6، ص: 187 و 188

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»⁽¹⁾ برسید، و او پاسخ دهد: این آیه از متشابهات یا محکّمات است، این تفسیر محسوب نمی‌شود، بلکه بیان نوع آیه محسوب می‌شود. از این رو، روایت شریف مطرح شده در مقام تفسیر نبوده بلکه فقط در مقام بیان نوع آیه است، پس به روایت هیچ اشکال دلالی وارد نیست، و اشکال بر کسانی وارد است که متشابه بودن حروف مقطعه را در ردیف تفسیر آن مطرح کرده‌اند، و بین نوع آیه و تفسیر آیه دچار اختلاط شده‌اند.

13. مفتاح و آغاز سوره

حرف مقطعه، مقدمه و آغاز و کلید سوره هاست. ⁽²⁾

یعنی حروف مقطعه نشان دهنده آغاز سوره و به عنوان مقدمه ورود به سوره هستند. چنانچه در اول قصیده‌های مشهور «بل» و «لا بل»⁽³⁾

و در اول خطبه‌ها «أما بعد» می‌گویند.⁽⁴⁾

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليه السلام): «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (الم) هُوَ الْقُرْآنُ الَّذِي افْتَتِحَ بِ الْم ... وَقَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): ... الَّذِي يُهَاجِرُ إِلَى الْمَدِينَةِ يَأْتِي بِكِتَابٍ بِالْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ افْتِتَاحَ بَعْضِ سُورِهِ»⁽⁵⁾

امام حسن عسکری (علیه السلام): خدا فرمود: (الم) آن قرآنی است که با (الم) آغاز شده است ... امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ... پیامبری که به مدینه هجرت می‌کند و کتابی می‌آورد که آغاز برخی از سوره‌هایش با حروف مقطعه است.

ص: 72

1- . الفتح : 10

2- . طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 67 (نقل از: مجاهد)؛ ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج 8، ص: 2747 (نقل از: حسن بصری)؛ سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج 1، ص: 23 (نقل از: مجاهد و حسن)؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ج 5، ص: 116 (نقل از: أبوروق).

3- . سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 615

4- . ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 1، ص: 82 (نقل از: أبو محمد عبد الحق)؛ ابوحیان، البحر المحیط فی التفسیر، ج 1، ص: 58 (نقل از: مجاهد، أبو عبیده، أخفش).

5- . امام حسن عسکری (علیه السلام)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکري (علیه السلام)، ص: 62 و 63؛ شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 24 و 25، ح 4

آغاز برخی از سُور با حروف مقطعه مطلب حقی است، چنانچه در روایات به آنها اشاره شده، اما آغاز سخن بودن اشاره به جایگاه این حروف دارد، نه اینکه به عنوان جنبه تفسیری باشد، و امام صادق (علیه السلام) هم در مقام تفسیر این حدیث را بیان نمی‌فرماید.

14. دعوت به تحدی (تعجیز)

طبق نظریه‌ای، خدا برخی از سُور قرآنی را با حروف مقطعه آغاز کرده تا بیان بفرماید که قرآن از حروف تشکیل شده و همین حروف در اختیار شما هم هست، اگر در حقانیت قرآن شک دارید، مثل قرآن بیاورید. (1)

خدا از خاک انسان و حیوانات را آفریده است و همین خاک را در اختیار انسان قرار داده است، اما انسان فقط می‌تواند کوزه و مانند آن چیزهای فاقد حیات بسازد. همانگونه خدا با «حروف الفبا» قرآن را نازل فرموده و همین حروف را در اختیار بشر قرار داده است و با قرار دادن حروف مقطعه در اول سوره‌ها بیان می‌فرماید: ای انسان من قرآن به زبان شما و از حروف شما نازل کردم اگر می‌توانید مثل آن را بیاورید چرا که حروف الفباء در اختیار شما نیز می‌باشد.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهم السلام): «كَذَّبَتْ قُرَيْشٌ وَ الْيَهُودُ بِالْقُرْآنِ وَ قَالُوا: سِحْرٌ مُبِينٌ تَقَوْلُهُ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هَدَى لِلْمُتَّقِينَ) أَيَّ يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي أَنْزَلْتُهُ عَلَيْكَ هُوَ [ب] الْحُرُوفُ الْمُقَطَّعَةُ الَّتِي مِنْهَا: أَلِفٌ، لَامٌ، مِيمٌ وَ هُوَ يُلْغَتُكُمْ وَ حُرُوفٌ هِجَائِيَّةٌ، فَأَتُوا بِمِثْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَ اسْتَعِينُوا عَلَى ذَلِكَ بِسَائِرِ شَهَدَائِكُمْ» (2)

امام حسن عسکری (علیه السلام): قریش و یهود منکر وحی بودن قرآن گشتند، و گفتند: جادویی آشکار است که پیغمبر به دروغ آن را به خدا نسبت داده است، پروردگار نازل فرمود: (الم در [وحی بودن و

ص: 73

1- قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص: 155 (نقل از: قطرب و فراء)؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 113 (نقل از: قطرب و أبو مسلم محمد بن بحر اصفهانی)؛ نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 132 (نقل از: مبرد و گروه فراوان).

2- امام حسن عسکری (علیه السلام)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (علیه السلام)، ص: 62، ح 32؛ شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 24، ح 4

حَقَانِيت] این کتاب هیچ شکی نیست؛ برای پرهیزکاران هدایت است) یعنی ای محمد، این کتابی که من آن را بر تو فرستادم، از همان حرف‌های الفبای زبان خودتان است که از جمله آنها است: «الف، لام، میم» و این به زبان شما و حروف (بیست و هشت‌گانه) شماست، اگر شما راست‌گویید مانند آن را بیاورید و از همفکران خود نیز یاری بخواهید.

عن الرضا (عليه السلام) عن امير المؤمنين (عليه السلام)، ثم قال: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ بِهَذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِي يَتَدَاوَلُهَا جَمِيعُ الْعَرَبِ، ثُمَّ قَالَ: (قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا وَكَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) (1)» (2)

امام علی (علیه السلام): خدا قرآن را با این حروفی که بین همه عرب رایج است، نازل کرده سپس فرموده: (بگو اگر همه انسان‌ها و جن جمع شوند تا مثل این قرآن کتابی را بیاورند نخواهند توانست، اگر چه برخی پشتیبان برخی دیگر باشند).

مُؤَيَّدَات این نظریه

مؤید اول: تحقیقاتی است که نشان می‌دهد رابطه نزدیکی بین حروف مقطعه و حروف سوره وجود دارد. توضیح اینکه: رابطه نزدیکی میان حروف مزبور، با حروف سوره ای که در آغاز آن قرار گرفته است، وجود دارد. به عنوان نمونه نسبت حرف (ق) در سوره «ق» از تمام سوره های قرآن بدون استثناء بیشتر است، یعنی حرف قاف (منهای سوره قاف) در سوره «فلق» بزرگ ترین رقم را دارد (6/700 درصد)، بعد از آن سوره «قیامت» قرار دارد که تعداد قاف‌های آن نسبت به حروف سوره مزبور (3/907 درصد) می باشد. اما «قاف» در سوره «قاف» آمار بیشتری از سوره «فلق» را دارد. همچنین محاسبات نشان داد که حرف (صل الله علیه و آله وسلم) در سوره «ص» نیز همین حال را دارد. یعنی مقدار آن به تناسب مجموع حروف سوره، از هر سوره دیگر قرآن بیشتر است. و نیز حرف (ن) در سوره «ن و القلم» بزرگ ترین

ص: 74

1- . إسرائ: 88

2- . شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 44

رقم نسبی را در 114 سوره قرآن دارد. البته تنها استثنایی که در این زمینه وجود دارد، سوره «حجر» است که تعداد نسبی حرف (ن) در آن بیشتر از سوره (ن و القلم) است، اما جالب این است که سوره حجر یکی از سوره هایی است که آغاز آن (الر) می باشد و این سوره ها که آغاز آنها (الر) است باید همگی در حکم يك سوره محسوب گردد، و اگر چنین کنیم نتیجه مطلوب به دست خواهد آمد یعنی نسبت تعداد (ن) در مجموع اینها از سوره (ن و القلم) کمتر خواهد شد. و نیز پنج حرف (کهیعض) در آغاز سوره «مریم» اگر روی هم حساب شوند، از مجموع این پنج حرف در هر سوره دیگر قرآن فزونی دارند. این سخن درباره حروفی بود که تنها در آغاز يك سوره قرآن قرار داشت، اما حروفی که در آغاز چند سوره قرار دارد (مانند المر و الم) شکل دیگری به خود می گیرد، و آن اینکه بر طبق محاسبات کامپیوتری مجموع این سه حرف مثلاً (ا-ل-م) اگر در مجموع سوره هایی که با "الم" آغاز می گردد حساب شود، و نسبت آن با مجموع حروف این سوره ها به دست آید، از میزان آن در هر يك از سوره های دیگر قرآن بیشتر است. به عنوان نمونه تمام سوره های که با «حم» آغاز می شوند (غافر، و فصلت، و الزخرف و الدخان و الجاثیه و الأحقاف) (برای محاسبه تعداد حروف) با هم یک سوره باید محسوب شوند. چرا که اگر یک سوره محسوب نشوند باید هر سوره از این سورها از سوره دیگر (حم) بیشتر داشته باشد و این امکان ندارد. (1)

مؤید دیگر: این است که آیات تحدی به یک سوره، در سورهای آمده است که با حروف مقطعه شروع شده اند: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» (2)، «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ» (3). همچنین آیه تحدی به ده سوره، در سوره دارای حروف مقطعه آمده است: «فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ» (4). و یکی از سه آیه تحدی به کل قرآن در سوره دارای حروف مقطعه آمده است: «فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» (5). بنابراین تحدی به

ص: 75

1- رجوع: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 2، ص: 414 الی 418 (نقل از: دانشمند شمیمیدان مصری دکتر رشاد خلیفه)؛ قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج 3، ص: 367 الی 369 (نقل از: دکتر رشاد خلیفه)؛ قرشی، قاموس قرآن، ج 4، ص: 350 الی 352 (نقل از: دکتر رشاد خلیفه).

2- البقرة/23

3- یونس/38

4- هود/13

5- القصص: 49

یک سوره و ده سوره و کل قرآن در سُور دارای حروف مقطعه، آن هم با سیاق واحد (فعل امر «فَاتُوا») آمده‌اند. اما دو آیه تحدی به مثل قرآن، با سیاق‌های مختلف، در سُور دیگر آمده است: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ»⁽¹⁾، «لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ»⁽²⁾، که سوره اسراء با «تسبیح» (سبحان الله) و سوره طور با قسم (و الطور) آغاز شده است، به عبارت دیگر آیات تحدی در سُور دارای حروف مقطعه و سُور مسبحات و سوره مفتحه به قسم می‌باشند.

مؤید سوم: سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز می‌شوند به استثنای سوره‌های مریم، عنکبوت، قلم و روم، همه در نخستین آیاتش سخن از وحی و قرآن دارند و چهار سوره مزبور نیز، گرچه صدر آن متعرض عنوان‌هایی مانند وحی و کتاب نیست، لیکن در اثنای آنها از وحی و قرآن سخن به میان آمده است، یعنی حروف مقطعه با قرآن و آوردن مثل آن و دعوت به تحدی مرتبط هستند.

نقد تفسیر تسنیم

گرچه این وجه مانند برخی از آرای دیگر از مناسبترین وجوهی است که درباره حروف مقطعه گفته شده و فی الجمله قابل قبول است، لیکن دلیل معتبری آن را تایید نمی‌کند. این گونه وجوه که نه دلیلی بر اثبات آن است و نه برهانی بر نفی آن اقامه شده، آنچه در جهت تقریر آن گفته شود «استحسان» و آنچه در نفی آن بازگو شود «استبعاد» است. متوسطان از انسان‌ها از تراکم وجوه استحسانی به طمانینه می‌رسند؛ زیرا آنان متراکم را علم می‌پندارند و به گمان رسیدن به علم از تحقیق دست برمی‌دارند، ولی محققان علمی که در کنار وجوه استبعادی را نیز می‌نگرند رغبت تحقیق بیشتر می‌یابند. سر تبیین وجوه استحسانی آن است که در مراحل تحقیق به صرف آن بسنده نکنیم. ... بر اساس این وجه لازم نیست

ص: 76

1- . الطور : 34

2- . الاسراء/88

حروف مقطعه بر معنایی خاص دلالت کند؛ زیرا معنایش جز این نیست که این مواد خام در جهان غیب و دور از دسترس شما نیست، اگر قرآن کتابی بشری است، شما نیز همانند آن را پدید آورید. (1)

تحلیل مؤلف

درباره این نظریه و نقد تفسیر تسنیم، باید به مطالب ذیل توجه کرد:

اولاً: وجه استبعادی مطرح نشده تا در آن دقت نظر شود، بلکه وجوه استحسانی وقتی با روایات همراه باشند از باب «تراکم ظنون» تولید اطمینان می‌کنند که همان «علم عرفی» است و طبق نظریه بسیاری از علماء حجّت است.

ثانیاً: روایات این نظریه و همچنین مؤیدات دیگر برای اثبات این نظریه کفایت می‌کنند.

ثالثاً: طبق این نظریه، معنی داشتن حروف مقطعه محذوریتی ندارد، چرا که اگر معنی خاصی مراد نبود، چرا حروف مقطعه از بیست و هشت حرف تشکیل نشده در حالی که قرآن از بیست و هشت حرف تشکیل شده است؟ و چرا حروف مقطعه با ساختار و چینش خاصی ارائه شده است؟

بنابراین این نظریه به معنای بی معنی بودن حروف مقطعه نیست، و در واقع این نظریه به یکی از انگیزه‌های استعمال حروف مقطعه اشاره دارد، نه اینکه جنبه تفسیر محتوایی داشته باشد، و کسی که در روایات دقت کند متوجه می‌شود اهل بیت (علیهم السلام) در مقام تفسیر، این نظریه را مطرح نفرمودند، بلکه به کارکردی از کارکردهای حروف مقطعه اشاره دارند.

15. الزام یهود

ص: 77

طبق نظریه‌ای، حروف مقطعه الزامی بر یهود (و اهل کتاب) و حجتی بر آنها و علامتی برای پیامبر آخر الزمان (صلی الله علیه و آله و سلم) است، چرا که انبیاء پیشین مثل موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام)، به قوم خودشان گفته بودند که بر پیامبر آخر الزمان (صلی الله علیه و آله و سلم) قرآنی نازل خواهد شد که اول برخی از سوره‌های آن حروف مقطعه است، و از این رو این حروف مقطعه قرآنی دلالت صدق نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و حجتی بر علیه یهودیان و اهل کتاب است. (1)

یعنی خدا حروف مقطعه را علامت حقانیت قرآن و پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای اهل کتاب قرار داده است، چرا که خدا به اهل کتاب وعده داده بود که به زودی پیامبری مبعوث خواهد که در اول کتابش حروف مقطعه خواهد بود. (2)

برخی از روایات هم گواه این نظریه هستند، مثل حدیث امام صادق (علیه السلام) در بیان حروف مقطعه «الم»: «ثُمَّ الْأَلِفُ حَرْفٌ مِنْ حُرُوفِ قَوْلِكَ: اللَّهُ، دُلَّ بِالْأَلِفِ عَلَى قَوْلِكَ: اللَّهُ، وَ دُلَّ بِالْلامِ عَلَى قَوْلِكَ: الْمَلِكُ الْعَظِيمُ، الْقَاهِرُ لِلْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَ دُلَّ بِالْمِيمِ عَلَى أَنَّ الْمَجِيدَ [الْكَرِيم] الْمَحْمُودُ فِي كُلِّ أَفْعَالِهِ، وَ جُعِلَ هَذَا الْقَوْلُ حُجَّةً عَلَى الْيَهُودِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا بَعَثَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ع، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ [أَحَدٌ] إِلَّا أَخَذُوا عَلَيْهِمُ الْعَهْدَ، وَ الْمَوَاقِفَ لِيُؤْمِنَنَّ بِمُحَمَّدٍ الْعَرَبِيِّ الْأُمِّيِّ الْمُبْعُوثِ بِمَكَّةَ، الَّذِي يُهَاجِرُ [مِنْهَا] إِلَى الْمَدِينَةِ، يَأْتِي بِكِتَابٍ بِالْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ افْتِتَاحَ بَعْضِ سُورِهِ» (3)

«سپس الف حرفی از حروف واژه الله است، با الف بر واژه الله دلالت می‌شود، و با لام بر واژه الملك العظيم القاهر للخلق اجمعين، دلالت می‌شود، و با میم بر این دلالت می‌شود که خدا مجید، کریم، محمود در همه کارهایش است، و این سخن (یعنی حروف مقطعه) حجتی بر یهود قرار داده شده است، و این از آن جهت است که خدای تعالی وقتی موسی بن عمران را مبعوث فرمود و بعد از وی پیامبرانی را به بنی اسرائیل فرستاد، در بین بنی اسرائیل کسی نماند جز اینکه از آنها پیمان گرفتند که

ص: 78

- 1- . رجوع: بروجردی، تفسیر الصراط المستقیم، ج 4، ص: 61؛ ابن عاشور، التحرير و التنوير، ج 1، ص: 213
- 2- . ابن عطیه، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج 1، ص: 82؛ ابوحیان، البحر المحيط في التفسير، ج 1، ص: 59؛ ابن عرفة، تفسیر ابن عرفة، ج 1، ص: 41 (نقل از: أزهری).
- 3- . امام حسن عسکری (علیه السلام)، التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (علیه السلام)، ص: 63، ح 33

به محمد عربی اُمی که در مکه مبعوث می‌شود ایمان بیاورند، کسی که از مکه به مدینه مهاجرت کرده و کتابی می‌آورد که در آغاز برخی از آنها حروف مقطعه است».

تحلیل مؤلف

درباره این نظریه می‌توان گفت:

اولاً: الزام و حجت بودن بر یهود نوعی تفسیر نیست، بلکه یکی از کارکردهای حروف مقطعه است، چنانچه امام صادق (علیه السلام) ابتداء در مقام تفسیر، معنای برخی از حروف مقطعه را بیان فرموده و سپس «الزام یهود» را به عنوان کارکردی از کارکردهای حروف مقطعه بیان می‌فرماید.

ثانیاً: درست است که علائم حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فوق احصاء است، ولی در صورتی که انبیاء قبلی (علیه السلام) به مقطعه دار بودن قرآن خبر داده باشند، در این صورت حروف مقطعه هم می‌تواند علاوه بر معجزات و آیات بینات، دلیل دیگری بر حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد.

16. نشانه غلبه حروف

طبق نظریه‌ای، حروف مقطعه در اوایل سُور مخصوص نشانه غلبه حروف مزبور در کلمات آن سُور است، و این خود يك معجزه است. صاحبان این رأی معتقدند که در سوره‌های مشتمل بر حروف مقطعه، درصد حروف مزبور نسبت به سایر حروف آن سوره، بیشتر از همین درصد در سایر سوره هاست. مثلاً درصد تکرار حرف «ق» در هر يك از سوره‌های «ق» و «حم عسق»، از درصد حرف «ق» در هر يك از سوره‌های قرآن بیشتر است به جز سه سوره شمس و قیامت و فلق. (1)

ص: 79

1- زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 259؛ معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج 5، ص: 316 الی 321 (نقل از: رشاد خلیفه).

اگر این وجه اثبات شود از معجزات لفظی قرآن به شمار می‌رود؛ زیرا سوره‌ای مانند سوره بقره که طی 12 یا 18 ماه نازل شده اگر چنین نظم‌ی داشته باشد نشانه اعجاز آن است؛ زیرا بشر عادی هرگز نمی‌تواند چنین سخن بگوید؛ چنانکه اعجاز عددی قرآن در سایر موارد نیز شگفت‌انگیز است، مانند این که کلمه «شهر» در قرآن کریم دوازده بار، به عدد ماه‌های سال و کلمه «یوم» 365 بار، به عدد روزهای سال تکرار شده است و رقم واژه‌های «دنیا» و «آخرت» یکسان است. (هر يك 115 بار). کتابی که طی 23 سال نازل شده است و دارای چنین نظم ریاضی است، اگر این نظم عددی در حد گمان نیز برای ما پیامی داشته باشد سودمند است. اما درباره تحلیل آماری حروف مقطعه باید گفت: گرچه کوشش نیکویی است، لیکن به دلیل موارد نقض آن، هنوز قابل اعتماد نیست و لازم است قرآن پژوهان دقیق‌تر بررسی کنند که آیا مدعای مزبور تنها در سطح مجموعه‌های همسان، مانند سوره‌های طوال، مئین، مفصل و... قابل ارزیابی است یا در سطح همه سوره‌های قرآن کریم، تا نقض پذیر نباشد. به هر تقدیر، در این بخش تا کنون رأی قابل اعتماد و نقض ناپذیری ارایه نشده است، گرچه ممکن است طمأنینه روان‌شناختی نه اطمینان منطقی پدید آمده باشد. (1)

تحلیل مؤلف

درباره این نظریه می‌توان گفت: این نظریه بر فرض پذیرش، یک نظریه تفسیری محسوب نمی‌شود، بلکه یک نوع اعجاز قرآنی محسوب می‌شود، مثلاً اگر کسی بگوید: فلان عالم کتابی به اسم «نسخ» نوشته و در آن کلمه «نسخ» را هفتصد و ده بار (به عدد ابجد واژه: نسخ) تکرار کرده و در آن کتاب از حرف «ن» و «س» و «خ» بیش از همه حروف الفباء استفاده کرده است، آیا گفتن این نکات تفسیر واژه «نسخ» یا تفسیر آن کتاب است یا اینکه نشان دهنده دقت نویسنده موقع نوشتن کتاب است؟

ص: 80

اما درباره سخن تفسیر تسنیم که می‌فرماید: اعجاز عددی قرآن شگفت‌انگیز است، مانند این که کلمه «شهر» در قرآن کریم دوازده بار، به عدد ماه‌های سال و کلمه «یوم» 365 بار، به عدد روزهای سال تکرار شده است، و رقم واژه‌های «دنیا» و «آخرت» یکسان است. (هریک 115 بار). باید بگوییم که اعجاز عددی قرآن مورد شک و تردید نیست، و روشن است که قرآن نه فقط در جنبه عددی بلکه در ابعاد مختلفی نظیر: فصاحت و بلاغت، عدم اختلاف، جاری بودن در زمان و مکان، موسیقایی، جامعیت و تبیان کل شیء، تحدی و مبارزه طلبی، اخبار به اخبار غیبی، اعجاز علمی، ظواهر متعدّد داشتن، بطون مختلف داشتن، و... (1) معجزه است. اما برخی از آمارهای داده شده در قرآن از روی بی‌دقتی بوده و نوعی «معجزه تراشی» برای قرآن است، در حالی که ساحت قرآن بی‌نیاز از معجزه تراشی ما است. صاحب تفسیر تسنیم هم ظاهراً خودش به این نکته دقت نداشته و بر حسب اعتماد به نویسندگان، این آمار را نوشته است. امروزه با وجود نرم‌افزارهای پیش‌رفته به آسانی می‌توان درباره واژه‌های قرآن به سادگی جستجو و بررسی کرد. مثلاً واژه «یوم» به صورت جمع و مثنی و مفرد در قرآن به این تعداد آمده است:

«الایام» دو بار. «ایام» بیست بار. «ایاما» چهار بار. «بایام» یک بار. یعنی «ایام» به صورت جمع در کل بیست و هفت بار آمده است.

«الیومین» به صورت مثنی سه بار آمده است.

«الیوم» شصت و چهار بار. «بالیوم» سه بار. «یوم» پنج بار. «فالیوم» هشت بار. «لیوم» هشت بار. «یوم» دویست و شصت و یک بار. «یوما» شانزده بار. «یومکم» پنج بار. «یومهم» پنج بار. یعنی «یوم» به صورت مفرد سیصد و هفتاد و پنج بار آمده است.

«یومئذ» شصت و شش بار. «فیومئذ» چهار بار آمده است. یعنی جمعاً هفتاد بار آمده است.

ص: 81

در مجموع واژه «یوم» با همه مشتقاتش چهار صد و هفتاد و پنج بار آمده است. من نمی دانم عدد سیصد و شصت و پنج بار از کجا آمد؟
بله اگر کلمه «یوم» را به صورت مفرد در نظر بگیریم و کلمه «یومکم» (با پنج بار تکرار) و «یومهم» (با پنج بار تکرار) را حذف کنیم، عدد
«سیصد و شصت و پنج» به دست می آید. ولی چرا کلمه «یومکم» و «یومهم» از شمارش کنار گذاشته شده است؟

اگر دلیل این است که با کلمه دیگر موقع نوشتار به صورت پیوسته نوشته شده اند، پس باید «بالیوم» (با سه بار تکرار) و «بیوم» (با پنج بار
تکرار) و «فالیوم» (با هشت بار تکرار) و «لیوم» (با هشت بار تکرار) هم از شمارش کنار گذاشته شوند چون به همه اینها، حرف جر یا
حرف دیگری چسبیده است و دو کلمه با هم نوشته شده اند.

اگر دلیل کنار گذاشتن «یومکم» و «یومهم» این است که مضاف واقع شده اند در 228 مورد دیگر هم کلمه «یوم» به صورت مفرد، مضاف
واقع شده است، پس چرا همه آن موارد، مورد محاسبه واقع شده اند؟

اگر کلمه «یومکم» و «یومهم» به خاطر «معنی» از شمارش کناره گذاشته شده اند باید بگویم که همه این ده مورد واژه «یومکم» و
«یومهم» درباره قیامت است، و کلمه «یوم» در بسیاری از موارد دیگر هم به معنای قیامت است، پس معنی نمی تواند ملاک باشد.

اما کلمه «شهر» (به معنای ماه) درست است که به صورت مفرد در قرآن دوازده بار تکرار شده است، ولی کلمه «اشهر» شش بار در قرآن
آمده و کلمه «شهور» یک بار در قرآن آمده و کلمه «شهرین» دو بار در قرآن آمده است. سؤال من این است که «اشهر» و «شهور» (جمع
شهر و به معنای ماهها) و «شهرین» (مثنی شهر و به معنای دو ماه) چرا موقع محاسبه کنار گذاشته شده اند؟ در حالی که «شهر» به صورت
مفرد و مثنی و جمع، جمعاً بیست و یک بار آمده است.

اما درباره تعداد واژه «دنیا» و «آخرت» در قرآن باید بگویم که درست است که واژه «الدنیا» در قرآن 115 بار آمده است، و واژه های
«الآخرة» (با نود بار تکرار) و «بالآخرة» (با بیست و دو بار تکرار) و «للاخرة» (با سه بار تکرار) جمعاً 115 بار تکرار شده اند، ولی یادآوری
چند نکته لازم است:

1. همه واژه‌های «الآخرة» در قرآن به معنای آخرت و قیامت نیستند، مثلاً: «الْمِلَّةُ الْآخِرَةُ» (1) و «وَعْدُ الْآخِرَةِ» (2) به معنای سرای جاوید و قیامت نیستند، آیا صرف لفظ ملاک است یا باید معنی هم مد نظر گرفته شود؟

2. چرا «اليوم الآخر» و «باليوم الآخر» (با بیست و شش بار تکرار) و ده‌ها نام دیگر قیامت و آخرت در این شمارش مورد محاسبه قرار نگرفته است؟

3. اساساً آیا کتاب جاودانه الهی که برای رشد و سعادت انسان آمده، نباید از سرای جاوید و آخرت بیشتر از سرای فانی و دنیا سخن بگوید؟ پس واژه «آخرت» باید بسیار بیشتر از واژه «دنیا» در قرآن ذکر شوند، و همین‌گونه هم هست، یعنی «آخرت» با همه اسامی آن بسیار پر تکرارتر از «دنیا» هستند.

من تعجب می‌کنم از عالم مدقق و مفسر محقق و استاد معظم بنده حقیر، صاحب تفسیر تسنیم که موقع نقد نظریه «تحدی و مبارزه طلبی» با وجود چندین مؤید، چنین می‌نویسد: «متوسطان از انسان‌ها از تراکم وجوه استحسانی به طمانینه می‌رسند؛ زیرا آنان متراکم را علم می‌پندارند و به گمان رسیدن به علم از تحقیق دست برمی‌دارند، ولی محققان علمی که در کنار وجوه استبعادی را نیز می‌نگرند رغبت تحقیق بیشتر می‌یابند»، در حالی که چندین روایت از معصومین (علیهم السلام) هم در تأیید این نظریه وجود داشت. حتی اگر آن روایات را مرسل و ضعیف بدانیم، باز حق رد آن را نداریم، چرا که قرآن درباره بدترین خبر که خبر فاسق است، دستور به ردّ نمی‌دهد، بلکه دستور به تبیین و بررسی داده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (3) «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، واریسی کنید». قرآن فرموده است: «فَتَبَيَّنُوا» نفرموده است: «فردّوه». اما صاحب تسنیم درباره اعجاز عددی قرآن به سخن غیر معصومی اکتفا کرده و حتی در نرم افزارهای علمی، بررسی انجام نمی‌دهند.

ص: 83

1- ص: 7

2- الإسراء: 7

3- الحجرات: 6

طبق نظریه‌ای، مراد از حروف مقطعه ذکر حروف الفباء است، که بخشی از آنها ذکر شده و دیگر نیازی به ذکر بقیه نبوده است، چنانچه برای ذکر حروف الفباء می‌گویند: ا ب پ ت، یا می‌گویند: ابجد. (1)

نقد تفسیر تسنیم

حتی اگر حروف مقطعه را مثال و نمونه‌ای از حروف الفبا بدانیم، این وجه را به عنوان تفسیر حروف مزبور نمی‌توان پذیرفت؛ مگر آن که گفته شود از این حروف متنوع، بسیط و مرکب هیچ معنایی اراده نشده، و فقط به عنوان اشاره به ترکیب قرآن از سنخ این حروف نازل شده است که در این حال، تفسیری نخواهد داشت. (2)

تحلیل مؤلف

این نظریه علاوه بر اینکه هیچ مستند قابل اتکائی ارائه نمی‌دهد، به جنبه تفسیری اشاره‌ای نمی‌کند، بلکه به کیفیت انتخاب حروف مقطعه اشاره می‌کند. و از سوی دیگر سطح علمی قرآن را به گونه‌ای تنزل می‌دهد که انگار قرآن می‌خواهد حروف الفباء را ذکر کند و چون نمی‌تواند ذکر کرده می‌گوید: دیگر نیازی به ذکر بقیه نیست. این نظریه در پاسخ به این سؤالات عاجز است: چرا قرآن این حروف را انتخاب کرده و چهارده حرف دیگر را انتخاب نکرده است؟ چرا حروف الفباء را به صورت ترتیبی انتخاب نکرده است، الف، ب، ت، و..؟ چرا حروف مقطعه را فقط در اول برخی از سوره‌ها آورده است؟ چرا برخی از حروف مقطعه تکرار شده و برخی تکرار نمی‌شوند؟

ص: 84

1- . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 113؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 68؛ شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 48؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص: 70؛ ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 1، ص: 82 (نقل از: قطرب).

2- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 86

طبق نظریه‌ای، حروف مقطعه اسامی کل قرآن هستند. مثلاً: الم و المص و طسم و طس و ق ... اسم قرآن هستند، مثل فرقان و کتاب. (1)

نقد تفسیر تسنیم

گرچه این احتمال نیز محال عقلی نیست، ولی اثبات آن، دلیل معتبر می‌طلبد و دلیلی از سوی صاحبان این رای ارائه نشده است؛ از این رو از محدوده احتمال تجاوز نمی‌کند. اگر این حروف نام قرآن باشد لازمه‌اش آن است که بتواند به جای هر يك از آنها کلمه القرآن یا سایر نام‌های، مانند فرقان یا ذکر، نهاد، مانند این که به جای «كهيعص * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ ...» (2) بتوانیم بگوییم: «القرآن ذکر رحمت ربك ...» البته تالی مزبور نزد صاحبان رأی سوم (یعنی همین قول) باطل نیست، چنانکه را اصل تلازم نیز می‌تواند ملتزم شوند. (3)

تحلیل مؤلف

صحیح است که قائلین این نظریه دلیل معتبری نیاورده‌اند، اما تلازم (جایگزینی قرآن و دیگر اسامی قرآن به جای حروف مقطعه (4)) امری لازم نیست، چرا که بر فرض اینکه حروف مقطعه اسامی قرآن باشند، و مترادف اجمالی داشته باشند، باز با توجه به ساختار مختلف، تفاوت‌های لطیفی خواهند داشت

ص: 85

1- . طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 67 (نقل از: قتاده و مجاهد و ابن جریج) و ج 8، ص: 85؛ شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 47 (نقل از: قتاده و مجاهد و ابن جریج)؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 112 (نقل از: قتاده)؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 253 (نقل از: کلبی و سدی و قتاده)؛ ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 1، ص: 26 (نقل از: مجاهد و شعبی و قتاده)

2- . مریم: 1 و 2

3- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 73

4- . دقت شود که مراد از جایگزینی، در مقام معنی است، نه در مقام لفظ، که سر از تحریف لفظی در بیاورد.

که مانع از جایگزینی می‌شود، مثلاً وقتی ما می‌دانیم «کلام الله» همان «کتاب الله» است، آیا می‌توان در هر جا، از یکدیگر جایگزین شوند؟ در دو آیه شریفه: «أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ» (1) «يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ» (2)، جایگزینی، صحیح نیست، چرا که درست است مراد از «کلام الله» و «الكتاب» همان قرآن است، ولی «کلام الله» به اعتبار گفتار و «الكتاب» به اعتبار نوشتار است، از این رو برای یکی فعل «یسمعون» و برای دیگری «تتلون» آمده است.

19. ستایش

طبق نظریه‌ای، حروف مقطعه ثناء الهی هستند که خدا خود را با آن ستوده است. (3)

تحلیل مؤلف

بر این نظریه اشکالاتی وارد است:

اولاً: گرچه این نظریه محال عقلی نیست، ولی مستند نداشتن، مانع از پذیرش آن می‌شود.

ثانیاً: ثناء الهی بودن اشاره به محتوای کلی آن دارد، و تفسیر دقیقی محسوب نمی‌شود، چرا که ثناء الهی با الفاظ مختلف و معانی گوناگونی امکان پذیر است.

20. تفسیر آموزشی - تربیتی

ص: 86

1- . البقرة : 44

2- . البقرة : 75

3- . ثعلبی، الکشف و البیان ، ج 6، ص: 205 (نقل از: کلبی)؛ طبرانی، تفسیر القرآن العظیم، ج 4، ص: 198 (نقل از: ابن عباس)؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 254 (نقل از: ابن عباس).

حروف مقطعه جهت آموزش عملی مطرح شده‌اند، یعنی خدا، ابتداء حروف را به صورت مفرد و قطعه قطعه بیان فرموده و سپس به صورت جمله و مرکب ادامه سخن می‌دهد، به عبارت دیگر، خدا با آوردن حروف مقطعه انگار می‌فرماید: حروف را به صورت حرف به حرف یاد بگیرید تا وقتی با حروف دیگر ترکیب شدند و به صورت کلمه و تألیفی دیدید بشناسید، و این شیوه آموزش کودکان است، یعنی همانگونه که وقتی می‌خواهیم به کودک آموزش بدهیم، ابتداء حروف را به تنهایی آموزش داده و سپس کلمه و جمله را یاد می‌دهیم. (1)

تحلیل مؤلف

این نظریه دارای مناقشاتی است:

اولاً: قرآن در پی آموزش کتابت و قرائت نیست، بلکه شخص باید قبل ورود به قرآن، آموزش قرائت را ببیند.

ثانیاً: گرچه می‌توان از حروف مقطعه در تعلیم قرائت بهره گرفت، چنانچه از تجزیه و ترکیب آیات قرآن می‌توان برای علم صرف و نحو بهره جست، ولی تنزّل حروف مقطعه تا حد آموزش به کودکان، شاید نوعی اهانت به گوینده حروف مقطعه است.

ثالثاً: حتی اگر این قول مستندی هم داشت، باز ربطی به جنبه تفسیری ندارد، بلکه اشاره به کاربرد حروف مقطعه دارد.

21. تفسیر روانشناسی

ص: 87

-
- 1- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 253 (نقل از: عبد العزیز بن یحیی)؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ج 1، ص: 137 (نقل از: عبد العزیز بن یحیی)؛ نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 132 (نقل از: عبد العزیز بن یحیی).

کفار و مشرکین نیت و هدفشان این بود که به قرآن گوش ندهند، حتی برای اینکه قرآن را گوش ندهد در گوش‌هایشان پنبه می‌گذاشتند، و همدیگر را تشویق به گوش نکردن به قرآن می‌کردند چون می‌دانستند که قرآن اثر عجیبی بر روح و روان انسان بیدار و خفته می‌گذارد، خدا در یکی از سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز می‌شود همین نکته را بیان می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ» (1) «کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید و [هنگام قرائتش] سخنان لَهو و بیهوده بگویید در آن افکنید شاید که (بر دین پیامبر) پیروز شوید».

از این رو قرآن سخن خود را با ابهام گویی حروف مقطعه به عنوان نوعی جذابیت گفتاری، آغاز می‌کند تا باعث تعجب کفار و ساکت شدن آنها شده و مشرکین را برای گوش دادن کلام هدایت تحریک کند، و اتفاقاً این شیوه کارآمد هم بوده است. (2)

نقد تفسیر تسنیم

این وجه نیز اولاً يك احتمال صرف است که دلیلی بر اثبات آن وجود ندارد، گرچه برهانی بر نفی آن نیز نیست و در بحث روایی خواهد آمد که روایات مؤید این رأی نیز اطمینان بخش نیست. ثانیاً، این وجه را به عنوان تفسیر حروف مزبور نمی‌توان پذیرفت. ثالثاً، اگر این حروف برای اسکات باشد باید عتایق از سُور قرآنی دارای حروف مقطعه باشد و سوره‌هایی که پس از هجرت نازل شده مشتمل بر آن نباشد، در حالی که هم برخی سُور اولیه فاقد آن و هم سوره‌های پس از هجرت واجد آن است؛ حروف مزبور در عتایق سُور کمتر آمده و در سُور مدنی نیز یافت می‌شود. رابعاً، در تاریخ نقل نشده که مشرکان حجاز با شنیدن این حروف تعجب و سکوت کرده باشند. خامساً، حتی اگر در هنگام شنیدن این حروف سکوت کرده باشد، چرا هنگام شنیدن سایر آیات سکوت کرده باشند؛ زیرا سایر

ص: 88

1- . فصلت: 26

2- . طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 69؛ شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 48؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 253 (نقل از: ابن وراق و قطرب)؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 113

آیات برای آنان تازگی نداشت و مشابه آیاتی بود که پیش از آن شنیده بودند. البته اگر طبق شواهد معتبر ثابت شود که حروف مقطعه از نظر قرآن کریم، حروف تنبیه است و به معنای «ألا» و مانند آن به کار می‌رود، یا اصل جعل آنها برای اسکات مخاطبان عنود بوده، معنایی غیر از هدف یاد شده ندارد، آنگاه مورد قبول است و نیازی به تفسیر ندارد. (1)

22. تفسیر موسیقایی

برخی اعتقاد دارند که حروف مقطعه جنبه موسیقی داشته و نوعی رمز صوتی و موسیقی هستند، چنانچه موسیقی قدیمی بسیط بوده و با یک یا دو یا سه حرف به لحن اشاره می‌شد. (2)

تحلیل مؤلف

این نظریه دارای مناقشاتی است:

اولاً: جنبه موسیقایی داشتن حروف مقطعه سخنی است که بدون مستند ارائه شده است.

ثانیاً: جنبه موسیقایی داشتن نوعی تفسیر محسوب نمی‌شود، چرا که تفسیر به بحث محتوا اشعار داشته و جنبه موسیقایی ناظر به آهنگ الفاظ است. مثلاً وقتی می‌گوییم: فلان شعر از لحاظ موسیقی بسیار موزون است، آیا آن شعر را تفسیر کرده‌ایم یا اینکه درباره سبک چینش کلمات و آوای آن نظر داده‌ایم؟ آری حروف مقطعه هم بقیه آیات قرآن، (بلکه ارجح از بقیه آیات) دارای موسیقی زیبا و إعجازین هستند، چنانچه گفته شده: آیه «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي

ص: 89

1- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 88 و 89

2- . خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص: 291 (نقل از: دکتر مبارک).

الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (1) با تکرار (ذ، ض، ظ) نوعی رمز صوتی نسبت به صدا و آوای نهنگی است که یونس را بلعید (هم آوایی صوت نهنگ و آوای این آیه).

23. تفسیر تجویدی - عرفانی

نظریه‌ای در تفسیر حروف مقطعه می‌نویسد: (الم): الف از اقصای الحلق بوده و آن اول مخارج است، و لام از طرف زبان بوده و آن وسط مخارج است، و میم از لب بوده و آن آخر مخارج است، پس این حروف اشاره به این دارند که اول و وسط و آخر سخن (و رفتار) بنده، جز خدا نباید باشد. (2) و مشابه همین مطلب به حضرت علی (علیه السلام) هم نسبت داده شده است. (3)

تحلیل مؤلف

بر این نظریه اشکالاتی وارد است:

اولاً: این نظریه استحسانی ذوقی و بدون مستند است، و روایت مذکوره هم اعتباری نداشته و بنده بعد از جستجو، چنین روایتی را در منابع روایی و همچنین در منابع تاریخی نیافتم.

ثانیاً: این تفسیر در همه حروف مقطعه قابل صدق نیست، بر فرض صحت به صورت موجهه جزئی می‌باشد.

ثالثاً: این نظریه جنبه تفسیری ندارد، فقط به انتخاب دقیق حروف مقطعه اشعار دارد.

ص: 90

1- . الأنبياء : 87

2- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص 254؛ نظام الدین نیشابوری، نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 133؛ بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج 1، ص: 35؛ کاشانی، زبدة التفاسیر، ج 1، ص: 39.

3- . در کتاب (عبد السادة، الحروف و الحروف المقطعة فی القرآن الکریم، ص 27، به نقل از: تاریخ جمع القرآن، ص 330) می‌نویسد: «عن أمير المؤمنين قال: ألم: ألف تلفظ من داخل الحلق و هو أول المخارج، و اللام من طرف اللسان و هو وسط، یعنی علی الإنسان أن يستأنس بذكر الله فی بدء أعماله و وسطها و آخرها».

برخی اعتقاد دارند که حروف مقطعه برای آزمایش انسان‌ها نازل شده است، پس معنای خاصی ندارند، و فقط مراد این است که بندگان فرمانبردار از دیگران تفکیک شوند.⁽¹⁾ برخی هم نظر دارند که حروف مقطعه معنی داشته ولی معانی آنها از باب آزمایش بر بندگان پوشیده شده است.⁽²⁾

بنابراین حروف مقطعه مثل تعداد برخی فرشتگان مایه امتحان است: «وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا»⁽³⁾

تحلیل مؤلف

بر این نظریه، نقدهایی وارد است:

اولاً: با هدف آزمایش نازل شدن، إشعار به هدف نزول دارد، نه اینکه جنبه تفسیری داشته باشد، و این سخن با معنی دار بودن حروف مقطعه منافات ندارد. مثلاً وقتی می‌گوییم: قرآن با هدف هدایت نازل شده، آیا با این سخن قرآن را تفسیر کرده‌ایم؟ بنابراین هدف حروف مقطعه با تفسیر آن متفاوت است.

ثانیاً: حروف مقطعه در مجموعه پیکره قرآن با هدف هدایت نازل شده‌اند، اگر مراد از «آزمایش» چیزی غیر از هدایت باشد، مخالف حکمت نزول قرآن است، اما اگر مراد از «آزمایش»، آزمایش در مسیر تربیت و هدایت باشد، گرچه چنین سخنی امتناع عقلی ندارد، اما نیازمند ارائه مستند است.

ص: 91

-
- 1- . خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص: 292
 - 2- . قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص: 154 (نقل از: ابوبکر).
 - 3- . المدثر: 31

برخی اعتقاد دارند که حروف مقطعه برای تنبيه و هشدارى دادن مى آیند، مثل: حروف نداء. (1) خوئى گوید: قول به حرف تنبيه بودن حروف مقطعه قول نیکویی است، چون قرآن کتاب عزیزی است که قبل از شنیدن باید شخص را متوجه و مُتنبّه آن کنیم، ممکن است که بگوییم: چون خدا مى دانسته که پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) مشغول به کارهای بشری بوده، پس خدا به جبرئیل دستور داده که موقع نزول قرآن «الم» و «الر» و «حم» بگوید تا پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) صدای جبرئیل را شنیده و متوجه شده و قرآن را از زبان جبرئیل بشوند، و چون قرآن شبیه کلام بشر نیست، از این رو از حروف تنبيه مثل «ألا» و «أما» استفاده نکرده است، تا در هشدارى دادن رساتر باشد. (2) از این رو برخی «الم» را به «ألو» که در اول مکالمات تلفنی مى گوئیم تشبيه کرده اند. (3)

تحليل مؤلف

اگر مراد این است که حروف مقطعه، از حروف تنبيه بوده و صراحتهً معنی تنبيه را افاده مى کنند، و یا از حروف دیگری (مثل: نداء) هستند که به صورت ضمنی معنی تنبيه را مى فهمانند، این خلاف وضع و استعمالات عرب است. اما اگر مراد این است که این حروف برای تنبيه وضع نشده، ولی به خاطر بدیع بودن نوعی تنبيه را همراه دارند و مشرکان را متوجه و جذب مى کنند، همان نظریه «اسکات مشرکین» خواهد بود که مطرح شد. اما بعید است مراد تنبيه دادن به پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) یا مؤمنان باشد.

اما دليل عقلی «خوئى» هم مخدوش است، چرا که:

ص: 92

1- . سیوطی، معترك الأقران فى إعجاز القرآن، ج 1، ص: 156؛ خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص: 290 (نقل از: ابن عطیه)؛ سیوطی، الإیتقان فى علوم القرآن، ج 1، ص: 617؛ ابو حیّان، البحر المحيط فى التفسیر، ج 1، ص: 59؛ نحاس، اعراب القرآن، ج 2، ص: 139 (نقل از: محمد بن یزید).

2- . سیوطی، الإیتقان فى علوم القرآن، ج 1، ص: 617

3- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و دهها معجزه در آن، ج 1، ص 32

اولاً: حروف مقطعه اول سُور نیستند، بلکه «بسم» الله اول سُور است، پس طبق این تعلیل باید حروف مقطعه قبل «بسم الله» بیایند.

ثانیاً: آیا جبرئیل موقع نزول بر پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) بدون سلام کردن، شروع به قرآن خواندن می‌کند، آن هم بدون «بسم الله»؟

ثالثاً: چطور می‌توان گفت که قرآن برای متفاوت بودن با سائر کلمات از حروف تنبیه متعارف عرب بهره نجسته است؟ در حالی که در قرآن حرف تنبیه «ألا» وجود دارد؟ و آیا ابداع حرف جدید برای تنبیه رساتر و بلیغ‌تر است یا غیر فصیح و غیر بلیغ؟

رابعاً: گیریم پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) مشغول غذا خوردن بوده و جبرئیل نازل شده، چرا جبرئیل باید با واژه قرآنی پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) را متوجه خود کند، چرا جبرئیل قبل از خواندن آیات قرآنی با کلمات خودش مثل سلام دادن، پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) را متوجه خودش نمی‌کند؟

خامساً: اگر این استدلال صحیح باشد باید همه سُور قرآنی دارای حروف مقطعه باشند، بلکه لازم است در هر سوره ده‌ها حروف مقطعه داشته باشیم، چون بسیاری از سُور قرآنی چند آیه، چند آیه نازل شده‌اند، یعنی پنج آیه نازل شده و دفعه بعد پنج آیه بعد و هکذا.

سخن تفسیر تسنیم

در تفسیر تسنیم در باره این نظریه آمده: اگر این حروف برای تنبیه باشد، حتماً برای تنبیه دیگران است، نه تنبیه رسول اکرم (صل الله علیه و آله و سلم)؛ برخی مفسران گفته‌اند: چون پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) به کارهای دنیوی اشتغال داشت، خداوند برای تنبیه آن حضرت و توجه وی به وحی این حروف را نازل کرد. این سخن ناصحیح است؛ زیرا پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) قلبش متّیم به حبّ خدا بود و خدای سبحان به او شرح صدر عطا کرده بود، و هرگز دلش از یاد خدا غافل نبود؛ زیرا مردان الهی که رسول اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) کاملترین آنهاست،

چیزی آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند: «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»⁽¹⁾ و اما این که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دلم را غین فرا می‌گیرد و من در روز هفتاد بار استغفار می‌کنم: «إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ بِالنَّهَارِ سَبْعِينَ مَرَّةً»⁽²⁾، برای تعلیم دیگران است، نه برای خود آن حضرت. آن قلب مطهر، از هر غین و غبار غفلت و گناه منزّه است؛ زیرا آیه شریفه تطهیر به نحو مطلق همه رجس‌ها را از حریم قلب نفی می‌کند. از سوی دیگر، اگر این حروف برای تنبیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد وجهی ندارد که جزو متن و نص قرآن قرار گیرد، مگر آن که نظیر کلمه «قل» باشد که هم خطاب به پیامبر است و هم جزو متن صحیفه دینی قرار گرفته است.⁽³⁾

توضیح مؤلف

اینکه خدا، اهل بیت (علیهم السلام) را از هرگونه رجس و پلیدی پاک کرده امری است که قرآن به آن ناطق است و بر هیچ مسلمانی جای انکار وجود ندارد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»⁽⁴⁾، منتها درباره علت استغفار اهل بیت عصمت (علیهم السلام) اقوال و نظریاتی وجود دارد که یکی از این اقوال همان «آموزش دادن» است، که این قول دارای اشکالاتی است، استاد معظم و اخوی فاضل بنده حقیر، به این نظریه سه اشکال فرموده و می‌نویسد: «در ادعیه معصومین (علیهم السلام) مکرر از خدا درخواست آمرزش گناه شده که نمی‌توان همه این موارد را فقط از باب تعلیم به دیگران دانست زیرا: اولاً به جهت این که در این صورت باید قائل شد که امام (علیه السلام) در اداء کلمات دعا و تلفظ به آن قصد جدی نداشته و فقط نقش بازی می‌کرده است. ثانیاً در موارد فراوانی صدور اولیه این ادعیه از معصوم (علیه السلام) در خفاء و پنهانی بوده، به طوری که قصد تعلیم به دیگران با این فرض منتفی است. ثالثاً در مواردی امام (علیه السلام) دعا را مکرر می‌خوانده که اگر غرض فقط انتقال به دیگران و آموزش آنها باشد تکرار وجهی نخواهد داشت»⁽⁵⁾.

ص: 94

1- .النور: 37

2- . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 25، ص: 204

3- . جوادی آملی، تسنیم، 89

4- . الأحزاب: 33

5- . شعبانی، کلمات بینات در باب ادعیه و زیارات، ص 196

اضافه کن: رابعاً: اگر مراد اهل بیت (علیهم السلام) آموزش صرف بود، لازم نبود خودشان استغفار کنند، بلکه می توانستند بفرمایند: این گونه استغفار کنید، نه اینکه خودشان شروع به استغفار کنند، چنانچه اهل بیت (علیهم السلام) در برخی موارد آموزش دعا و استغفار داشته اند و فرموده اند: ادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ. مثلاً اگر شخصی بخواهد شیوه عذر خواهی را به فرزندش آموزش دهد، به او می گوید: پیش پدر بزرگ برو و بگو: اشتباه کردم، مرا ببخش، نه اینکه خودش بدون هیچ مقدمه ای شروع به عذر خواهی کند. بنابراین «آموزش» نمی تواند علت استغفار اهل بیت (علیهم السلام) باشد، گرچه تعلیم و آموزش «محصول تبعی» و دست آورد استغفار اهل بیت (علیهم السلام) است، اما «مقصود بالذات» نیست. (1)

26. مرکب از ذات و صفت و فعل

برخی از حروف مقطعه به اسم ذات و برخی به صفات یا افعال دلالت دارند، چنانچه ابن عباس در تفسیر (الم) گوید: (أنا الله أعلم: من خدایی هستم که می دانم) و در تفسیر (المر) گوید: (أنا الله أعلم و أرى: من خدایی هستم که می دانم و می بینم) و (المص) معنایش این است: (أنا الله أعلم و أفصل: من خدایی هستم که می دانم و جدا می کنم). (2) همچنان که ابن عباس در تفسیر (عسق) گوید: (عَسَقَ عِلْمُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَفْسُقُ كُلَّ جَمَاعَةٍ وَنِفَاقٍ كُلُّ فِرْقَةٍ) (3) عسق یعنی علم علی (علیه السلام) به فاسق بودن هر جماعتی و منافق بودن هر فرقه ای.

مشابه همین تفسیر است که اهل اشاره و صوفیه در تفسیر «الم» گفته اند: «الف یعنی أنا، لام یعنی: لی، میم یعنی: منی» (4). همچنین گفته شده که «الم» یعنی: «ألست بربکم» (الف و لام اول این جمله و میم

ص: 95

1- . در باب علت استغفار پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین اقوالی مطرح است، که بنده در تحقیق دیگری اقوال را مطرح کرده و توضیح داده ام.

2- . ملا صدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج 1، ص: 210؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 253

3- . بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص: 803؛ محمد قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 11، ص:

475

4- . الکشف و البیان (تفسیر ثعلبی)، ج 1، ص: 140؛ طبرانی، تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص: 122؛ نظام الدین نیشابوری، تفسیر

غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 132

آخر این جمله). (1) و برخی در تفسیر «الم» گویند: الف اشاره به قیام نماز، و لام اشاره به رکوع نماز، و میم اشاره به سجده نماز دارد. (2)

تحلیل مؤلف

رمز بودن حروف مقطعه با روایات متعدده قابل اثبات است، منتهی رمز از ذات و صفت و فعل بودن، نیازمند دلیلی متقن است و این تفاسیر چون از معصومین و مفسران حقیقی قرآن نیستند، استحساناتی بیش نیستند مگر اینکه این تفاسیر را از معدن علم دریافت کرده باشند.

27. رمز عددی مربوط به نوع سوره

شهید مصطفی خمینی عدد حروف مقطعه را مرتبط با تعداد آیات و همچنین مکی و مدنی بودن سوره می داند، مثلاً سوره اعراف با (المص) آغاز شده و طبق حساب ابجد معادل عدد (161) است و تا آیه 161 مکی و بقیه آیات آن مدنی هستند. نمونه دیگر: سوره نمل با (طس: 69) شروع شده و سوره قصص با (طسم: 109) آغاز شده است، و این دو سوره طبق حساب ابن ندیم و ابن عباس پشت سر هم نازل شده و عملاً یک سوره محسوب می شوند، جمع حروف مقطعه این دو سوره می شود: (178)، و مجموع آیات سوره نمل به حساب شمارش حجازی 95 آیه و آیات قصص به شمارش حجازی 88 آیه می باشد، مجموعاً آیات دو این سوره (183) می شود. و طبق گفته سیوطی در (الإتقان) چهار آیه سوره قصص (52، 53، 54، 55) مدنی می باشد، و وقتی (4) آیه به اضافه آیه (طسم) از (183) آیه کم شود مجموع آیات مکی (178) آیه می شود. (3)

ص: 96

- 1- . نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 133
- 2- . آملی، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، ج 1، ص: 289 (نقل از: شیخ نجم الدین رازی)؛ نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 134 (نقل از: صوفیه).
- 3- . خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص: 308 و به بعد

اثبات این نظریه، نیازمند مذاقه بیشتری و بررسی در همه سوره است، و بر فرض اثبات به یکی از کارایی های حروف مقطعه اشعار دارد، نه اینکه تفسیر حروف مقطعه باشد.

28. غیر عربی

برخی اعتقاد دارند حروف هجاء مقطعه، غیر عربی یعنی اعجمی هستند. (1)

مثلاً برخی می گویند: حروف مقطعه رموزی برای کلمات و جملات زبان هیروغلیفیه (مصر قدیم) است. (2) وقتی «معاویه» از «عقیل بن ابی طالب» درباره تفسیر حرف مقطعه «طه» می پرسد، عقیل جواب می دهد: «طه بِالْعِبْرَانِيَّةِ: يَا رَجُلُ» (3) «طه در زبان عبرانی به معنای "ای مرد" است». و «قتاده» و «ابن عباس» و «سعید بن جبیر» و «حسن» و «مجاهد» گویند: طه در زبان «سریانی» به معنای: یا رجل است. (4)

چنانچه در روایتی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) آمده است: «طه بِلُغَةِ طِيٍّ: يَا مُحَمَّدُ» (5) «طه به زبان طی به معنای یا محمد است».

- 1- . فراهیدی، کتاب العین، ج 1، ص: 238؛ طریحی، مجمع البحرین، ج 6، ص: 112؛ صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج 1، ص: 160؛ آیاری، الموسوعة القرآنية، ج 8، ص: 364
- 2- . عادل، الأحرف المقطعه فی أوائل السور، ص 97 (نقل از: سعد عبد المطلب العدل).
- 3- . ثقفی، الغارات، ج 2، ص: 380؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 34، ص: 293
- 4- . طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص: 103 (نقل از: قتاده)؛ سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج 4، ص: 289 (نقل از: ابن عباس)؛ ثعلبی، الكشف و البیان، ج 6، ص: 236 (نقل از: قتاده)؛ شوکانی، فتح القدیر، ج 3، ص: 426 (نقل از: ابن عباس)؛ شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص: 158 (نقل از: ابن عباس و سعید بن جبیر و حسن و مجاهد).
- 5- . قمی، تفسیر القمی، ج 2، ص: 58

درباره این نظریه باید دقت کرد که:

اولاً: غیر عربی بودن یا عربی بودن حروف الفباء یا حروف مقطعه، جنبه تفسیری ندارد، بلکه اشاره به نوع زبان این واژگان دارد، مثلاً شخصی از تفسیر «ابریق» پرسد، شخص در جواب بگوید: واژه فارسی است و معرب (عربی شده) «آبریز» است، در این صورت تفسیری رخ نداده است، بلکه تعلق یک واژه به یک زبان مطرح شده است. به عبارت دیگر بر فرض اینکه اثبات شد که غیر عربی است، باید معنای این حروف را در غیر عربی به عنوان تفسیر مطرح شود، نه صرف غیر عربی بودن به عنوان تفسیر این حروف باشد.

ثانیاً: غیر عربی بودن همه حروف مقطعه مستند قابل قبولی ندارد، و روایات شریف اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) درباره غیر عربی بودن برخی از حروف مقطعه نقل شده است.

ثالثاً: یکی از صنعت‌های بلاغی که توسط علمای بلاغی مطرح شده این است که لفظی مشترك بین دو زبان یا بیشتر باشد و وقتی متکلم آن واژه را استعمال کرد، معنی کلام در هر دو زبان یا بیشتر صحیح باشد و متکلم همه معانی را اراده کرده باشد. برخی از علماء نام آن را «أبو قلمون» گذاشته‌اند. مثلاً: «طوبی لَهُمْ (1)»، کلمه «طوبی» در زبان عربی به معنی زندگانی پاکیزه، و در زبان هندی به معنی بهشت است و هر دو در قرآن مراد است. (2) بعید نیست که حروف مقطعه از این باب، هم در عربی و هم در زبان‌های دیگر معانی خاصی داشته باشند و همه مراد باشد.

29. مرتبط با محتوای کلی سور

علامه طباطبائی اعتقاد دارد ارتباط محتوایی بین حروف مقطعه و محتوای کلی سُوری که با آن حروف مقطعه آغاز شده، برقرار است. مؤید این ادعا این است که سوره‌های دارای حروف مقطعه همسان، با

ص: 98

1- .الرعد: 29

2- . بلاغی، حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، تعلیقه 1 ج 7، ص: 49

الفاظی همانند یا نزدیک به هم آغاز شده، و محتوایی مشابه هم دارند، چنانکه سوره‌های «حوامیم» با عبارت «تنزیل الكتاب من الله» یا الفاظ دیگری که مفید همین مضمون است شروع می‌شود. به عنوان مؤید دیگر می‌توان گفت: هر گاه سوره‌ای دارای حروف مقطعه دو سوره دیگر باشد، جامع محورهای اصلی محتوای آن دو سوره نیز خواهد بود، مثلاً سوره اعراف که با (المص) آغاز شده جامع محتوای سُور (الم) و سوره (صل الله علیه و آله و سلم) است. همچنین سوره رعد که با (المر) آغاز شده جامع محتوای سُور (الم) و (الر) است. (1)

نقد تفسیر تسنیم

رأی استاد علامه (قدس سره) گرچه کوششی ارزشمند در جهت دستیابی به تفسیر حروف مقطعه است و شواهدی نیز آن را تأیید می‌کند، لیکن برای رسیدن به نصاب پذیرش نیاز به بررسی و مذاقه بیشتری دارد؛ یعنی، اثبات تشابه ویژه بین سوره‌های مُصدّر به حروف مقطعه خاص و اثبات نفی آن تناسب مخصوص در همه سُور دیگر نیازمند به سیر و تقسیم و تحلیل فراگیر است که تنها با ادعا یا به صرف مشاهده برخی شواهد اکتفا نمی‌شود. البته زمینه فحص و ارزیابی کامل موجود است و شاید بتوان با رسیدگی نهایی به چنین نتیجه‌ای رسید. البته وقتی می‌توان حدس حضرت استاد علامه (رحمه الله) را صائب دانست که اولاً: جهات مشترك ویژه‌ای بین سوره‌های مُصدّر به حروف مقطعه خاص یافت شود، و ثانیاً: وجوه مشترك در سایر سُور یافت نگردد، و ثالثاً: سایر سُور با یکدیگر جهات مشترك دیگر نداشته باشد، و رابعاً: بر فرض داشتن وجوه مشترك دیگر چنین حدس زده شود که هر گونه وجوه اشتراکی مُوجب یا مُصحح تصدیق سُور به حروف مقطعه نیست، بلکه وجوه مشترك ویژه که در سوره‌های مُصدّر به حروف مقطعه است، موجب یا مرجح آنها به حروف مقطعه می‌شود. روشن

ص: 99

است که بعد از طی همه این مراحل صعب بلکه، آنگاه می‌توان حدس حضرت استاد (قدس سره) را تصویب کرد؛ لیکن تا کنون حدسی بهتر از حدس ایشان به نظر نمی‌رسد. (1)

تحلیل مؤلف

اولاً: بهترین حدس دانستن این نظریه با آن همه شروط اثبات نشده پیش رو، به نظر قابل تأمل است. از طرفی، با وجود روایات تفسیری که برخی از آنها یا مستفیضه بوده و یا با مرجحاتی دلالتی و قرائن صدوریه همراه بودند، رد همه آنها و ارجح دانستن نظریه حدسی، صحیح نیست.

ثانیاً: ارتباط محتوایی داشتن حروف مقطعه با محتوای سُور بر فرض اثبات نوعی تفسیر دقیق محسوب نمی‌شود، مثلاً اگر کسی بگوید که محتوای سوره توحید با اول سوره حدید از لحاظ محتوایی مرتبط است، آیا این به معنای تفسیر سوره توحید است یا اشعار به محتوای آن؟

30. نیمی از حروف الفباء

طبق نظریه‌ای، این چهارده حرف مقطعه مشتمل بر نیمی از حروف معجم هستند. نیمی از حرف مهموسه از حروف مقطعه‌اند: ص، ک، ه، س، ح، (نیم دیگر: ت، ث، خ، ش، ف). نیمی از حرف مجهوره از حروف مقطعه‌اند: ا، ل، م، ر، ع، ط، ق، ی، ن، (نیم دیگر: ب، ج، د، ذ، ز، ض، ظ، غ، و). نیمی از حرف شدیده از حروف مقطعه‌اند: ا، ک، ط، ق، (نیم دیگر: ب، ت، ج، د). نیمی از حرف رخوت از حروف مقطعه‌اند: ل، م، ر، ص، ه، ع، س، ح، ی، ن، (نیم دیگر: ث، خ، ذ، ز، ش، ض، ظ، غ، ف، و). نیمی از حرف مطبقة از حروف مقطعه‌اند: ص، ط، (نیم دیگر: ض، ظ). نیمی از حرف منفحه از حروف مقطعه‌اند: ا، ل، م، ر، ک، ه، ع، س، ح، ق، ی، ن، (نیم دیگر: ب، ت، ج، د، و، ز، ف، ش، ث، خ، ذ، غ). چون تعداد حروف مستعلیه فرد می‌باشد، حدود نیمی از حرف مستعلیه از

ص: 100

حروف مقطعه‌اند: ص، ط، ق، (نیم دیگر: ض، ظ، غ، خ). چون تعداد حروف منخفصه فرد است، حدود نیمی از حرف منخفصه از حروف مقطعه‌اند: ا، ل، م، ر، ک، ه، ی، ع، س، ح، ن، (نیم دیگر: ب، ت، ج، د، و، ز، ف، ش، ث، ذ). نیمی از حرف شدیده از حروف مقطعه‌اند: ا، ک، ط، ق، (نیم دیگر: ب، ت، ج، د). چون تعداد حروف قلقله فرد می‌باشد، حدود نیمی از حرف قلقله از حروف مقطعه‌اند: ط، ق، (نیم دیگر: ب، ج، د). همچنین این حروف مقطعه چهارده گانه بیشترین استعمال را در کلمه سازی و جمله بندی دارد. (1) و این نوعی غیب گویی است، چرا که این تقسیمات حروف، در زمان نزول قرآن نبود و قرآن با انتخاب دقیق این حروف خبر از تقسیم‌بندی‌هایی که در آینده رخ می‌دهد داده است. (2)

تحلیل مؤلف

این نظریه در صورت صحت نمی‌تواند جنبه تفسیری داشته باشد، بلکه اشاره به انتخاب دقیق از حروف بیست و هشت گانه عربی دارد.

31. دلالت بر حدوث

برخی نظر داده‌اند که چون خدا می‌دانست گروهی از این امت به قدیمی قرآن قائل خواهند شد، حروف مقطعه را در ابتدای برخی سوره‌ها آورد، تا انسان‌ها بدانند که قرآن از همین حروف حادث تشکیل شده و قدیم نیست. اگر کسی قائل شود قرآن قدیم است، باید این حروف را نیز قدیم بداند و چون کسی این حروف را قدیم نمی‌داند، قرآن را نیز نباید قدیم دانست. (3)

ص: 101

1- زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج 1، ص: 29 و 30

2- فتاحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 1، ص 25؛ سیوطی، الإیتقان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 617 و 618

3- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 254 (نقل از: ابوبکر تبریزی)؛ خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص: 290 (نقل از: ابوبکر تبریزی).

این رأی نیز فاقد هر گونه برهان عقلی و دلیلی نقلی است. افزون بر این که، قائلان به قدم قرآن، به قدم حروف آن نیز فتوا می دهند. (1)

تحلیل مؤلف

علاوه بر نقد ارزشمند صاحب تسنیم، ایرادات دیگری هم بر این نظریه وارد است:

اولاً: این تفسیر نوعی تفسیر به رأی بوده و شخص بعد از اعتقاد به حدوث قرآن در پی توجیهی از قرآن برای نظریه خود است، و بی طرفانه به سراغ قرآن نرفته است.

ثانیاً: دال بر حدوث قرآن بودن، بنابر فرض صحّت، نوعی تفسیر نیست، بلکه نوعی کارکرد است.

32. خلاصه سُور

خدا تمام معارف سوره (اعم از احکام و قصص و ..) را در حروف مقطعه آن قرار داده، و این معارف را کسی جز نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) یا ولی (علیه السلام) نمی داند، سپس خدا همه معارف را در کل سوره بیان فرموده است. (2)

-
- 1- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 98
 - 2- . قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص: 156 (نقل از: محمد بن علی ترمذی)؛ سمرقندی، بحر العلوم، ج 1، ص: 21 (نقل از: محمد بن کعب بن علی ترمذی).

در این صورت باید سایر سوره‌ها نیز دارای چنین عنوانی باشد؛ زیرا کتاب منسجمی مانند قرآن باید در این بخش نیز منسجم باشد؛ چنانکه خدای سبحان درباره همگونی همه اجزای قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي» (1). (2)

تحلیل مؤلف

علاوه بر نقد تفسیر تسنیم، بر این نظریه اشکالات دیگری هم وارد است:

اولاً: این چنین نظریه، جز از معصوم (علیه السلام) قابل پذیرش نیست. چرا که این نظریه، از طرفی ادعای مستور بودن از غیر نبی و ولی داشته و از طرف دیگر، خود صاحب این نظریه که غیر نبی و غیر ولی است، معنی حروف مقطعه را خلاصه کل سوره بیان می‌کند. یعنی یک بار می‌گوید معانیش را فقط معصوم می‌داند و یک بار دیگر خودش معنای آن را بیان می‌کند، و این تناقضی آشکار است مگر اینکه بگوییم: این نظریه می‌گوید من اجمالاً معنای حروف مقطعه را می‌دانم ولی تفصیلاً فقط معصوم می‌داند.

ثانیاً: اصلاً چه نیازی به بیان خلاصه قرآن، و آن هم به صورت مبهم وجود دارد.

ثالثاً: مستند و مؤیدی برای این نظریه ارائه نشده است.

33. اشاره به تعداد آیات قرآن

محتمل است این حروف به گونه‌ای ناظر به تعداد آیات سوره‌ها باشد. (3)

نقد تفسیر تسنیم

ص: 103

1- . الزمر : 23

2- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 95

3- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 98

این وجه نیز از وجوه استحسانی و فاقد دلیل است و چون 85 سوره قرآن حروف مقطعه ندارد پذیرش چنین وجهی دشوار است. (1)

34. ناظر به مصاحف

برخی نظر داده‌اند که حروف مقطعه بعداً به قرآن افزوده شده و رمزی است که به نسخه‌های مختلف قرآنی، مثل: نسخه ابن مسعود و ابن عباس، اشاره دارد. (2)

یعنی این حروف هر یک به صحابه‌ای اشاره دارد که نسخه قرآنی داشته است، مثلاً: «س» اشاره به «سعد بن ابی وقاص»، «م» اشاره به «مغیره بن شعبه»، «ن» اشاره به «عثمان بن عفان»، «ه» اشاره به «ابو هریره»، «طه» اشاره به «طلحه»، «حم» و «ن» اشاره به «عبد الرحمن» و «ح» اشاره به «حذیفه» و «الر» به «الزبیر» و «المر» به «المغیره» اشاره دارد. (3)

نقد تفسیر تسنیم

بی پایگی این سخن روشن است، زیرا:

اولاً، مبتنی بر این اساس باطل است که این حروف جزء وحی و کلام خدای سبحان نیست و کلماتی است که نص قرآنی افزوده شده و این مخالف اجماع همه مسلمانان است که معتقدند: قرآن کنونی، بدون هیچ کم و کاست، همان است که از جهت لفظ و معنا بر قلب مطهر رسول اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) نازل شده است.

ص: 104

1- . جواد آملی، تسنیم، ج 2، ص 98

2- . خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص: 291 و 292 (نقل از: طه حسین).

3- . میر محمدی زرنندی، بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص: 25 (نقل از: نولدکه آلمانی)؛ صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، ص: 241 و 242 (نقل از: نولدکه آلمانی، بهل، هرشفیلد)؛ فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 1، ص 45 و 46 (نقل از: نولد و هیر شفلد).

ثانیاً، چنانکه در تاریخ ثبت شده و در روایات متعدد نیز آمده، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز این حروف را قرائت کرده‌اند.

ثالثاً، نامبردگان کاتبان وحی و صاحبان نسخه‌های اصلی قرآن نبوده‌اند؛ قرآن کریم که به صورت متواتر از لسان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده در خانه آن حضرت و نزد بسیاری از صحابه بوده است. ... قرآن در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری شده بود؛ ... اگر قرآن کریم تنها چند نسخه معدود داشت و نزد برخی از صحابه بود نمی توانست مرجع عمومی هدایت امت و معیار سنجش روایات باشد.

رابعاً، اگر این حروف ناظر به نام‌های صاحبان نسخه‌ها باشد، باید مانند سایر علامت‌های اختصاری در صدر نسخه یا در پشت جلد نسخه نوشته شود، نه پس از آیه «بسم الله...»، در حالی که حروف مقطعه، پس از بسم الله آمده است. خامساً، صاحبان این رأی تنها برای برخی از حروف مقطعه چنین توجیهی ارائه کرده‌اند، نه برای همه آنها.

این رأی از نظر سخافت نازل‌ترین احتمالی است که در تفسیر حروف مقطعه گفته‌اند. (1)

تحلیل مؤلف

ادله صاحب تسنیم کاملاً به حق بوده و این نظریه، تفسیر باطل است، اما به نظر می‌رسد احتمال دیگری در برداشت از این نظریه وجود دارد، هر چند این احتمال ضعیف است، و آن اینکه شاید این نظریه مرادش آن باشد که حروف مقطعه کلام خداست و خدا با اعجاز غیبی به نسخه‌هایی که در آینده از قرآن نوشته می‌شود اشاره دارد، ولی حتی اگر چنین نظریه‌ای هم مراد باشد باز سخن کاملاً باطلی است، چرا که طبق اسناد تاریخی و علمی این نسخه‌ها اختلافاتی با هم داشته‌اند، مثلاً در برخی نسخ سوره «خلع» و «حفد» بوده و در برخی دیگر حتی سوره «ناس» و «فلق» هم نبوده است، و ذکر آنها در قرآن بدون نقد کردن و رد کردن، به منزله تأیید نسخه اشتباه می‌باشد در حالی که قرآن کتاب هدایت

ص: 105

بوده و هرگز نسخه باطل را با نام بردن و اشاره کردن تأیید نمی‌کند. از طرفی دیگر برخی از نویسندگان این نسخ مورد تأیید خدا و قرآن نیستند، در حالی که اشاره به این نسخ نوعی تأیید ضمنی برای آنها خواهد بود. و از سوی سوم باید گفت: این نسخه‌ها هیچ موضوعیتی نداشته و قرآن فقط باید یک نسخه واحد و آن هم به تأیید اهل بیت عصمت (علیهم السلام) باشد. و اگر این نسخه‌ها موضوعیت شرعی داشتند پس چرا عثمان بن عفان همه آنها را جز یک نسخه سوزاند؟ و گفته شده عثمان در این کار از حضرت علی (علیه السلام) مشورت گرفت. پس قرآنی که در پی دعوت به نسخه واحد است هیچ گاه نسخه‌های متفرقه را تبلیغ نکرده و با ذکر آنها مردم را به سوی آنها سوق نمی‌دهد. و از سوی چهارم باید گفت: این نظریه با استحضانات مردود خود، فقط برخی از حروف مقطعه را با برخی افراد ارتباط داده است، ولی مثلاً نتوانسته بگوید «کهیصص» و «حم عسق» و بسیاری از حروف مقطعه دیگر، به کدام نسخه اشاره دارند.

35. معنای فعل و جمله داشتن

طبق قولی هر یک از حروف مقطعه به فعلی از افعال دلالت دارد. (1) مثلاً مراد از «الم» در سوره بقره «أَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْكِتَابُ: بر شما این کتاب را نازل کرد» می‌باشد. (2) و همچنین «حَمَّ» و «طَسَمَ». و در صورتی که حرف مقطعه یک حرفی باشد، اشعار به فعلی دارد که با آن حرف شروع می‌شود، مثل: «ص»، یعنی: «صدق الله» یا «صدق محمد». (3) و «طه» یعنی: «إِطْمَأْنَنَ» یا «طَأْفَرَأَشَكَ أَوِ الْأَرْضِ». (4) و گفته شده: «ص» یعنی: «حادث القرآن» یا «عارض القرآن بعملك». (5) چنانچه واژه «إِكْسِيس» (به معنای: ماهی) در زبان

ص: 106

- 1- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 253؛ بروجردی، تفسیر الصراط المستقیم، ج 4، ص: 74
- 2- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 254 (نقل از: قاضی مارودی)؛ نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 133 (نقل از: قاضی مارودی).
- 3- . طبرانی، تفسیر القرآن العظیم، ج 5، ص: 329؛ ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 4، ص: 491
- 4- . جرجانی، درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص: 285
- 5- . طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 23، ص: 74 (نقل از: حسن).

یونانیه در اسکندریه و مصر و روم در عصر نزول قرآن رمز جمله «یسوع المسیح بن الله المخلص» بود. (1)

ربیع بن أنس گوید: وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نماز می ایستاد یک پای خود را بر زمین می گذاشت و پای دیگرش را بلند می کرد (و فشار بدن را بر یک پا وارد می کرد)، خدا نازل فرمود: «طه» یعنی: طه الأرض یا محمد: بر زمین قدم بگذار ای محمد. (2)

و مفسرین احتمال داده اند که «هاء» در «طه» ضمیر باشد که به «ارض: زمین» برمی گردد، یعنی: طه: بر زمین قدم بگذار. (3) یا «هاء» سکت یا بدل از همزه باشد. (4)

عن علی (علیه السلام) قال: لما نزل علی النبی ص (یا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیْلًا) (5) قام اللیل کله حتی تورمت قدماه فجعل یرفع رجلا و یضع رجلا فیهبط علیه جبریل، فقال: (طه) یعنی الأرض بقدیمک یا محمد، (ما أَنزَلْنَا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) (6). (7)

امام علی (علیه السلام): وقتی بر پیامبر نازل شد: (ای جامه به خویشتن پیچیده * به پا خیز شب را مگر اندکی)، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کل شب را عبادت کرد تا اینکه پاهایش ورم کرد، (از این رو) یک پایش را بر می داشت و یک پایش را (بر زمین) می گذاشت، (یعنی نوبتی به پاهایش فشار می آورد تا درد کمتری داشته باشد)، جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آمد و گفت: (طه) یعنی پاهایت را بر زمین بگذار ای محمد، (قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی).

ص: 107

1- . بلخی، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج 6، ص: 211؛ زرقانی، مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 223. فالألف من إکسیس هی الحرف الأول من لفظ «ایسوس» یسوع. و الکاف منها هی الحرف الأول من «کرسستوس» المسیح. و السین منها هی حرف الثاء التي تبدل منها فی النطق فی لفظ «ثبو» الله. و الیاء منها تدل علی «ایوٹ» ابن. و السین الثانية منها تشير إلى «ثوتیر» المخلص. و مجموع هذه الكلمات: یسوع المسیح بن الله المخلص.

2- . قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 11، ص: 167؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 5، ص: 240

3- . پانی پتی، التفسیر المظهری، ج 6، ص: 124

4- . سیوطی، الإیتقان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 618

5- . المزمّل: 1 و 2

6- . طه: 2

7- . سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج 4، ص: 288؛ علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص: 126

از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر «حم» روایت شده است: «حم، أمر قد حمّ أي قد قرب»⁽¹⁾ «حم یعنی کاری که به تحقیق نزدیک شده است».

تحلیل مؤلف

بر این نظریه خدشه‌هایی وارد است:

اولاً: این نظریه به طور موجه کلیه و در همه موارد فاقد دلیل بوده و ادعایی بیش نیست، اما به صورت موجه جزئی و فقط در موارد منصوصه قابل پذیرش است.

ثانیاً: در برخی از حروف مقطعه، از آن حروف فعلی وجود ندارد، مثل: «طس» که «ابن فارس» می‌نویسد: «طس. الطاء و السین لیس أصلاً»⁽²⁾.

ثالثاً: به هجاء خواندن حروف مقطعه، مخالف فعل بودن آنها است.

36. نوعی اعجاز

به گفته برخی از مفسرین: گرچه همه مردم عادت داشتند که با حروف الفباء و کلمات متشکل از حروف الفباء سخن بگویند، اما با نام گفتن حروف الفباء را (یعنی: الف، لام، میم، کاف، و...) جز افراد باسواد و درست خوانده بلد نبودند، وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که از کسی آموزش ندیده بود، اول برخی از سوره‌ها، حروف مقطعه را با نام خواند، همین حروف مقطعه معجزه‌ای از حقانیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و وحیانی بودن قرآن بود، چرا که انسان بی سواد بدون آموزش اسامی حروف مقطعه را

ص: 108

1- . سیاری، کتاب القراءات أو التنزیل و التحریف، ص 125، ح 476

2- . ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج 3، ص: 410

می‌خوانند، از این رو حروف مقطعه در اول سوره‌ها آمده تا اولین سخنی که از سوره‌های دارای حروف مقطعه، شنیده می‌شود، معجزه‌ای دال بر صدق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن باشد. (1)

تحلیل مؤلف

نقدهایی بر این نظریه وارد است:

اولاً: این نظریه فاقد دلیل معتبر بوده و نوعی استحسان است.

ثانیاً: اینکه در زمان قدیم افراد درس نخوانده اسامی الفباء را بلد نبودند، بر فرض ثبوت، نمی‌تواند دلیل محکمی بر اعجاز قرآن باشد، چرا که آموزش اسامی حروف الفباء بسیار آسان بوده و در کمترین زمان امکان پذیر است.

ثالثاً: این نظریه جنبه تفسیری ندارد، بلکه گویای معجزه بودن نطق به حروف مقطعه است، آیا کسی از شما پرسد: تفسیر سوره حمد چیست؟ و شما پاسخ دهید: سوره حمد معجزه است، آیا تفسیری رخ داده است؟ رابعاً: ادله فراوانی داریم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نبوت سواد خواندن و نوشتن بلد بوده است.

37. دلالت بر قدرت کتابت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

برخی دیگر از مفسران نظریه‌ای مشابه نظریه قبل، مطرح کرده و می‌گویند: حروف مقطعه آمده تا بگویند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سواد خواندن و نوشتن بلد بوده است، چرا که در نطق به خود حروف (یعنی: ا، ب، ج، د، ه، و...) با سواد و بی سواد برابر بودند، ولی قدرت بر نطق به اسامی حروف (یعنی: الف، باء، جیم، دال، ...) مخصوص کسانی بود که سواد خواندن و نوشتن داشتند، از آن جهت که پیامبر

ص: 109

1- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 254؛ خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص: 289؛ شیخ زاده، حاشیه محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی، ج 1، ص: 140

(صلی الله علیه و آله و سلم) پیش هیچ کسی نوشتن و خواندن را آموزش ندیده بود، وقتی بدون آموزش دیدن، حروف مقطعه را آورد که در آن حروف با اسامی خوانده می‌شوند، این حروف مقطعه گواه آن بود که خدا سواد خواندن و نوشتن را از طریق وحی به پیامبر آموزش داده است. (1)

فرق این نظریه و نظریه قبلی

درست است که این نظریه و نظریه قبلی هر دو نوعی از اعجاز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را مطرح می‌کنند، ولی فرق این نظریه با نظریه قبلی این است که طبق نظریه قبلی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با وجود نداشتن سواد نوشتن و خواندن، حروف مقطعه را از جانب خدا آورده و این نوعی معجزه است، در حالی که این نظریه می‌گوید خدا قبل از نزول حروف مقطعه به طریق اعجازی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خواندن و نوشتن را الهام فرمود، پس یکی اعجاز را در آوردن حروف مقطعه توسط شخص بی‌سواد و دیگری اعجاز را در تعلیم الهی می‌داند.

تحلیل مؤلف

درباره این نظریه می‌توان گفت:

اولاً: این نظریه فاقد دلیل معتبر بوده و نوعی استحسان است.

ثانیاً: با اسامی خواندن حروف مقطعه دلیل محکمی بر سواد خواندن و نوشتن داشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست، چرا که وقتی وحی نازل شود و کلمه‌ای را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگویند که به همان شکل بگو، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن همه استعداد و حافظه، بسیار آسان است که آن کلمات را نطق کند، از سوی دیگر

ص: 110

1- . نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 132؛ نسفی، مدارك التنزيل و حقائق التأویل، ج 1، ص: 40؛ معرفت، التأویل في مختلف المذاهب والآراء، ص: 185؛ زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج 1، ص: 28

ادله بسیار محکمی بر سواد خواندن و نوشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد و با آن همه ادله محکم نیازی به استدلال به این دلیل وجود نداریم.

ثالثاً: این نظریه جنبه تفسیری ندارد، چرا که معجزه رخ دادن قبل از نزول حروف مقطعه، نوعی تفسیر حروف مقطعه نیست، و مثل این است که ما بگوییم: قبل از نزول فلان آیه فلان معجزه رخ داده است.

38. معکوس خوانی

برخی از افراد نظرشان این است که حروف مقطعه به صورت برعکس باید مورد توجه قرار گرفته تا معنای آنها آشکار شود، چنانچه گاه شخصی از باب رمز بر عکس کلمه را مطرح می‌کند. مثلاً مقلوب «طسم» اشاره به آیه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (1) دارد، «م» و «س» اشاره به «یمسه» و «ط» اشاره به «المطهرون» دارد. (2)

تحلیل مؤلف

بر این نظریه اشکالاتی وارد است:

اولاً: درست است که گاه در علم لغت، از معکوس کلمه استفاده شده است، مثلاً طبق نظریه‌ای «طِلْسَم» کنایه از مقلوب طلسم، یعنی «مسلط» است. (3) و طبق نظریه‌ای «عیسی» از مقلوب خود یعنی «یسوع» (به معنای نجات دهنده) ساخته شده است. (4) اما رمز معکوس بودن حروف مقطعه سخنی است که بدون مستند ارائه شده است.

ص: 111

1- . الواقعة : 79

2- . صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، ص: 240 (نقل از: شیرنجر، لوث).

3- . طریحی، مجمع البحرین، ج 6، ص: 107، ماده: طلسم؛ حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، ج 5، ص: 404

4- . قرشی، قاموس قرآن، ج 5، ص: 82؛ قاسمی، محاسن التأویل، ج 1، ص: 347

ثانیاً: اصل بر این است که کلمات به شکل اصلی خود خوانده شوند، نه به صورت معکوس.

ثالثاً: روایات تفسیری هیچ کدام اشعاری به این معنی ندارد. البته این وجه امتناع عقلی ندارد و در صورت اثبات، نافی بقیه وجوه نیست.

39. برتری حروف مقطعه بر سائر حروف

بیست و هشت حرف عربی به نورانی و ظلمانی تقسیم می‌شود، و حروف مقطعه از چهارده حرف نورانی یعنی (ا، ل، ر، ک، ه، ی، ع، ص، ط، س، ح، م، ق، ن) تشکیل شده و چهارده حرف باقی مانده ظلمانی است که هفت حرف آن علوی (ب، د، و، ت، ذ، ض، غ) است و هفت حرف دیگر سفلی (ج، ز، ف، ش، ث، خ، ظ) است، و این حروف ظلمانی سفلیه پست‌ترین حروفند و همین هفت حرف هستند که در سوره «حمد» نیامده‌اند.⁽¹⁾

«ثاء» اشاره به «ثبور: هلاکت» و «جیم» اشاره به «جهنم: دوزخ» و «جحیم: آتش بزرگ» و «خاء» اشاره به «خزی: خواری» و «خیث: ناپاکی» و «زاء» اشاره به «زقوم: غذای اهل جهنم» و «زفیر: خارج کردن نفس با اندوه» و «شین» اشاره به «شهیق: نفس کشیدن با اندوه» و «شقاقوت: بدبختی» و «ظاء» اشاره به «ظلمت: تاریکی» و «ظل ذی ثلاث شعب: سایه دودهای آتش دوزخ که دارای سه شعبه است» و «لظی: شعله خالص» و «فاء» اشاره به «فراق: جدایی» دارد.⁽²⁾

تحلیل مؤلف

ص: 112

1- . بلاغی، حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، تعلیقه 1، ج 7، ص: 29

2- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 1، ص: 160؛ نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص: 84؛ ابن عادل، اللباب فی علوم الکتاب، ج 1، ص: 228. به همین معنی روایتی از امام هادی (علیه السلام) در (شرح شافیه ابی فارس به نقل از منتخب التواریخ) نقل شده که بنده به کتاب دسترسی نداشتم، لذا ذکر نمی‌کنم.

این نظریه بر فرض اثبات شدن، نمی‌تواند به عنوان نظریه تفسیری باشد، بلکه گویای اوصاف حروف مقطعه است، و گویای این است که حروف مقطعه با علم الهی انتخاب شده‌اند.

40. علامت آغاز و پایان مطلب و سُور

برخی اعتقاد دارند که حروف مقطعه علامتی برای آغاز سوره حروف مقطعه دار و پایان سُور قبلی هستند، و همچنین به این معنی است که سخن قبلی تمام شده و حرف جدیدی می‌خواهد آغاز شود. (1) یعنی حروف مقطعه برای مرز بندی سوره‌ها است.

نقد تفسیر تسنیم

اولاً، برای تفکیک سوره‌ها از یکدیگر، آیه کریمه (بسم الله الرحمن الرحيم) کافی است، چنانکه در برخی روایات آمده است که در عصر نزول وحی نزول این آیه کریمه نشانه پایان یافتن سوره پیشین و آغاز نزول سوره جدید بود: «وَإِنَّمَا كَانَ يُعَرِّفُ انْقِضَاءَ السُّورَةِ بِنُزُولِ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) ابْتِدَاءً لِلْآخِرَى» (2). ثانیاً، اگر این حروف برای مرز بندی است، باید همه سوره‌ها [به استثنای اولین سوره] دارای حروف مقطعه باشد، در حالی که تنها در 29 سوره آمده است. (3)

تحلیل مؤلف

اگر مراد این نظریه، پایان سوره است، اشکالات صاحب تسنیم وارد است، و اگر مراد، پایان مطالب است، چه بسا در وسط سوره هم مطالب از هم بریده شده و مطلب جدیدی آغاز می‌شود، پس باید در اواسط سُور هم حروف مقطعه باشند.

ص: 113

-
- 1- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 2، ص: 254؛ بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج 1، ص: 34
 - 2- . عیاش سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج 1، ص: 19، ح 5؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص: 6، ح 13 [از: امام صادق ع].
 - 3- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 94 و 95

تفاوت این نظریه با نظریه «مفتاح و آغاز سوره» در این است که این نظریه قائل به این است که حروف مقطعه برای مرزبندی بین سُور آمده و نشانه پایان سوره قبلی و آغاز سوره بعدی است، در حالی که بر خلاف این نظریه، مرزبندی با «بسم الله» رخ داده است. ولی نظریه «مفتاح و آغاز سوره» می‌گوید: حروف مقطعه برای مرزبندی نیامده، ولی در اول برخی سوره‌ها آمده است، چنانچه برخی از حروف مثل «بل» و «اما» بعد از «بسم الله» در اول برخی از خطبه‌ها یا شعرها می‌آیند.

41. منادی

برخی از مفسرین اعتقاد دارند، حروف مقطعه منادی هستند، چه منادی با حرف نداء یعنی حروف مقطعه مرکب از حرف نداء و منادی هستند، و چه منادی با تقدیر و حذف حرف نداء یعنی حروف مقطعه فقط منادی بوده و حرف «یا» در تقدیر است. چنانچه «ابن عباس» گوید: یس یعنی: یا انسان به زبان حبشیه. و «سعید بن جبیر» گوید: یس یعنی: یا رجل به زبان حبشه. (1) از «ابن عباس» و «سعید بن جبیر» و «حسن» و «مجاهد» و «کلبی» و «ضحاک» و دیگران نقل شده که «طه» در زبان «نبطیه» یا «حبشیه» یا «عک (عکه/عکل)» به معنای «یا رجل» است. (2) «عبد الله بن عمرو» گوید: «طه» به زبان «عک» به معنای: یا حبیبی است و «قطرب» گوید به زبان «طی» است. (3) «سدی» هم گوید: معنی طه: یا

ص: 114

-
- 1- . سیوطی، الإیتقان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 438
 - 2- . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص: 5؛ سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج 4، ص: 289؛ ابن عاشور، التحریر و التنویر، ج 16، ص: 94؛ حائری، مقتنیات الدرر، ج 7، ص: 68
 - 3- . قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 11، ص: 166؛ شنقیطی، أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن، ج 4، ص: 303

فلان است. (1) و ابن عباس درباره «طه» گوید: «هو كقولك: يا محمد بلسان الحيش» (2) «طه به زبان حبشی مثل سخن توست (که بگویی): یا محمد». به هر حال «طه» نوعی منادی است، چنانچه شاعر هم «طه» را منادی و به معنای «یا رجل» دانسته و چنین سروده است: «إن السفاهة طه من [فی] خلائکم [شمائلکم] * ...» و شاعر دیگری سروده: «دعوت [هتفت] ب- "طه" في القتال فلم يجب * ...» (3).

چنانچه در روایتی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) آمده است: «طه بِلُغَةِ طَيِّ يَا مُحَمَّدُ» (4) «طه به زبان طی به معنای یا محمد است».

همچنین امام صادق (علیه السلام) در توضیح «طه» فرمودند: «هی: یا رجل» (5) «طه یعنی: ای مرد».

تحلیل مؤلف

روایات مذکوره، نشان می‌دهند که حروف مقطعه به صورت موجه جزئی و در برخی موارد، به معنای منادی هستند، اما اینکه همه حروف مقطعه به معنای منادی باشند، نیازمند دلیل دیگری است.

42. ترکیب کل حروف مقطعه

یکی از تفاسیری که برای حروف مقطعه مطرح شده، چنین است: برای به دست آوردن معنای حروف مقطعه باید آنها را ترکیب کرد، و وقتی مکررات حروف مقطعه حذف شود، از باقی مانده این جمله

ص: 115

- 1- . ابوحيان، البحر المحيط فی التفسیر، ج 7، ص: 309؛ طبرانی، تفسیر القرآن العظیم، ج 4، ص: 229
- 2- . سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج 4، ص: 289؛ سیوطی، معترك الأقران فی إعجاز القرآن، ج 2، ص: 150؛ سیوطی، الإتيان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 433
- 3- . طبرانی، تفسیر القرآن العظیم، ج 4، ص: 230؛ ثعلبی، الكشف و البیان، ج 6، ص: 236؛ ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، ج 4، ص: 36؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 11، ص: 165 و 166
- 4- . قمی، تفسیر القمی، ج 2، ص: 58
- 5- . سیاری، کتاب القراءات أو التنزیل و التحریف، ص 87، ح 337

ساخته می‌شود: «صراطِ علیّ حقّ نمسکه» «راه علی حق است به آن چنگ می‌زنیم (و آن را نگه می‌داریم)».(1)

تحلیل مؤلف

بر این نظریه اشکالاتی وارد است:

اولاً: ساخته شدن این جمله یا هر جمله دیگر از حروف مقطعه، جنبه تفسیری ندارد، بنابراین این نظریه را در ردیف تفسیر حروف مقطعه قرار دادن نیکو نیست.

ثانیاً: چرا مکررات را حذف کردید؟ و چرا بدون حذف مکررات جمله‌ای نساختید؟

ثالثاً: از حروف مقطعه فقط این یک جمله ساخته نمی‌شود، بلکه ده‌ها جمله دیگر هم می‌توان ساخت، مثل: «علی صراط حق نمسکه»، «حق صراط علی نمسکه»، «نص حکیم قاطع له سرّ»، «حکیم نص له سر قاطع»، «الم یسطع نص حق کره»، «طرق سمعک النصیحة»، «صح طریقک مع السنّة»، «لم یکرها نصّ حق سطع»، «صن سرّا یقطعک حمله»، «من حرص علی بطه کاسر»، «سر حصین قطع کلامه»، «صله سحیرا من قطعک»، «صن سرّا یقطعک حمله»(2) و مشابه همین جملات، مثل: «صالح من قطعک سیره».

ص: 116

1- . جزائری، عقود المرجان في تفسير القرآن، ج 1، ص: 36؛ نظام الدین نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص:

2- . درباره جملات، رجوع: البرهان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 256؛ خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص: 334 و 335؛ شکر، اسرار الحروف و یلیه الحروف المقطعه فی القرآن الکریم، ص: 109؛ عبد الرحمن، الحروف المقطعة فی القرآن الکریم، ص 10

رابعاً: برخی از آیات قرآنی فقط از حروف مقطعه ساخته شده‌اند، مثل: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»⁽¹⁾، «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»⁽²⁾، «هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ»⁽³⁾، «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»⁽⁴⁾، «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»⁽⁵⁾، «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ»⁽⁶⁾، «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»⁽⁷⁾، «مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ»⁽⁸⁾. همچنین کلمه توحید «لا-إله إلا الله» از حروف مقطعه ساخته شده است. همچنین برخی از احادیث از حروف مقطعه ساخته شده‌اند، مثل: «يَا كُمَيْلُ قُلِ الْحَقُّ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ»⁽⁹⁾، و «صِلْ مَنْ قَطَعَكَ» و «أَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ» و «أَحْسِنْ إِلَىٰ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ»⁽¹⁰⁾. همچنین برخی از اسامی انبیاء و ائمه از حروف مقطعه ساخته شده‌اند، مثل «صالح» و «سام» و «اسماعیل» و «اسحاق» و «سلیمان» و «عیسی مسیح» و «یحیی» و «علی» و «حسن» و «حسین». آیا این آیات و این روایات و این اسامی را بدون مستند نقلی، می‌توان به عنوان تفسیر حروف مقطعه دانست؟

بنابراین استدلال به این جملات برای تفسیر حروف مقطعه صحیح نبوده و جملات ساخته شده از حروف مقطعه ملاکی برای حقانیت هیچ گروهی نیست.

اشکال برخی از علمای اهل تسنن

ص: 117

-
- 1- . الشرح : 6
 - 2- . العلق : 5
 - 3- . الحاقة : 29
 - 4- . یس : 3؛ البقرة : 252
 - 5- . الصافات : 130
 - 6- . الصافات : 51
 - 7- . الفاتحة : 3
 - 8- . الناس : 2 و 3
 - 9- . ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ص: 173 (نقل از: امام علی ع)
 - 10- . ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ص: 305 (نقل از: امام صادق ع). و مشابه همین حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نقل شده است.

برخی از علماء اهل تسنن مطلبی می‌نویسند که ما حصل آن چنین است: برخی از شیعیان برای اثبات خلافت حضرت علی (علیه السلام) می‌گویند: حروف مقطعه بعد از حذف مکررات می‌شود: «صراط علی حق نمسکه»، سنی هم می‌تواند بگوید: حروف مقطعه بعد از حذف مکررات می‌شود: «طرق سمعك النصيحة» که اشاره به حق اصحاب دارد، و همچنین این جمله می‌شود: «صح طریقك مع السنة» که صراحتاً تأیید اهل تسنن است. (1)

جوابیه اشکال

در جواب این اشکال می‌توان گفت:

اولاً: برای هیچ عالم شیعی شایسته نیست که جهت حقایق مذهبش چنین استدلال غیر علمی بیاورد، مگر شیعه، آیه و روایات و تاریخ برای اثبات حقایقش ندارد؟ همچنین برای هیچ عالم اهل تسنن هم شایسته نیست به این چنین استدلالاتی چنگ بزنند. بنابراین اگر کسی برای اثبات مذهب خود به این چنین استدلالی چنگ زده، به ریسمان پاره‌ای چنگ زده است، و شیعه با وجود ریسمان محکم و پایدار قرآن و عترت نیازی به هیچ ریسمان دیگری ندارد.

ثانیاً: اگر هم بر فرض، استدلال با این جملات برای حقایق روا باشد، هیچ کدام از سه جمله نه دال بر حقانیت شیعه بوده و نه دال بر حقانیت سنی است، اما درباره جمله «صراط علی حق نمسکه» سنی می‌تواند در جواب شیعیان بگوید: ما راه علی (علیه السلام) را حق می‌دانیم ولی اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند و به عبارت علم اصول: لقب مفهوم ندارد، یعنی راه علی (علیه السلام) حق است و راه دیگران هم حق است. اما درباره جمله «طرق سمعك النصيحة» شیعی می‌تواند در جواب اهل تسنن بگوید: این جمله خطاب به اهل تسنن است که از اهل بیت (علیهم السلام) و ائمه معصومین حرف شنوی داشته باشید و به راه هدایت پیوندید. اما درباره جمله «صح طریقك مع السنة» شیعه می‌تواند بگوید: سنت در این جمله

ص: 118

سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که ما پیروان حقیقی سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم، و چون ما به حقیقت سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را پیروی می‌کنیم پس راه ما حق است.

43. اسامی فرشتگان

برخی نظر داده‌اند که حروف مقطعه اشاره به اسامی فرشتگان دارند.⁽¹⁾

تحلیل مؤلف

بر این نظریه مناقشاتی وارد است:

اولاً: این قول که همه حروف مقطعه اسامی فرشتگان هستند، ادعایی بیش نبوده و فاقد هر گونه مستند است.

ثانیاً: ظاهراً غیر از محیی الدین کسی این قول را نگفته است.

طبق برخی روایات، برخی از حروف مقطعه مثل «نون» اسم فرشته بود، بنابراین حروف مقطعه به صورت موجهه جزئی اسامی فرشتگان هستند، ولی به صورت موجهه کلیه اسامی فرشته دانستن حروف مقطعه، قولی فاقد استناد است.

44. اسامی انبیاء (علیهم السلام)

ص: 119

1- . ابن عاشور، التحرير والتنوير، ج 1، ص: 205 (به نقل از: فتوحات محیی الدین)؛ فهد، وجوه التحدی و الأعجاز فی الأحرف المقطعة فی أوائل السور، ص 12؛ فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 1، ص 25 (نقل از: محیی الدین عربی).

برخی نظر داده‌اند که هر کدام از حروف مقطعه می‌تواند نام یکی از پیامبران یا صالحان باشد. (1) به عبارت دیگر حروف مقطعه اشاره به اسامی انبیاء الهی (علیهم السلام) دارند (2)، مثلاً «الم» الف اشاره به همه انبیائی دارد که اسمشان با الف آغاز می‌شود، مثل: آدم و ابراهیم، و لام اشاره به انبیائی دارد که آخر اسمشان با لام پایان می‌پذیرد، مثل: اسماعیل و اسرائیل، و میم اشاره به انبیائی دارد که نامشان با میم آغاز می‌شود، مثل: موسی و محمد. (3)

و مثلاً «یس» یعنی «یونس». (4)

تحلیل مؤلف

بر این نظریه اشکالاتی وارد است:

اولاً: اینکه همه حروف مقطعه اسامی انبیاء (علیهم السلام) باشند محل تردید بلکه محل انکار است، و در کتاب «وجوه القرآن» فقط «الم» به عنوان اسامی انبیاء (علیهم السلام) مطرح شده است.

ثانیاً: این قول حتی در «الم» هم سخنی بدون مستند است.

ثالثاً: چرا در حرف «لام» آخر اسامی معیار شده است، چرا به انبیائی که با لام آغاز می‌شوند، اشاره نشده، مثل: لوط.

رابعاً: چرا برخی از انبیاء الهی (علیهم السلام) در حروف مقطعه ذکر نشده‌اند و مورد بی توجهی قرآن قرار گرفته‌اند؟ مثل حضرت «شعیب» (علیه السلام) که نامش با حروف غیر مقطعه آغاز شده و با حروف غیر مقطعه هم پایان پذیرفته است.

ص: 120

1- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و دهها معجزه در آن، ج 1، ص 341 الی 472

2- . صاوی، حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج 1، ص: 10

3- . حیرى نیشابوری، وجوه القرآن، ص 56

4- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و دهها معجزه در آن، ج 1، ص 48

45. اسامی افراد برجسته تاریخی

همه حروف مقطعه اسامی افراد مشهور تاریخی هستند. چنانچه گفته شده: «حم عسق» اسم مردی است که به وی «أبو عبد الله» یا «عبد الله» می‌گفتند، و در کنار رودی در مشرق زمین زندگی می‌کرد و در آنجا یک یا دو شهر ساخته بود، و خدا وی را به زمین فرو برد. (1)

تحلیل مؤلف

این نظریه مورد پذیرش نیست، چرا که:

اولاً: خود جلال الدین سیوطی این تفسیر را در بحث «غرائب القرآن» آورده و سپس می‌نویسد: «و هذه أمثلة منها ليحذرهما المفسر ولا يعول عليها» (2) «این نمونه‌هایی از غرائب قرآن است و مفسر باید از آنها پرهیز کرده و به آنها تکیه نکند».

ثانیاً: این تفسیر بدون مستند است.

البته این نظریه ادعای تفسیر همه حروف مقطعه را ندارد، بلکه فقط درباره «حم عسق» چنین تفسیری دارد.

46. وقایع تاریخی مهم

این قول می‌گوید حروف مقطع به خود وقایع تاریخی اشاره دارند، نه به سال وقوع وقایع تاریخی. چنانچه از «أبو مسلم» نقل شده: «حم عسق» حاء یعنی: حرب علی و معاویه، میم یعنی: ولایت مروانیه، عین یعنی: ولایت عباسیه، سین یعنی: ولایت سفیانیه، قاف یعنی: قدوه مهدی (یعنی پیشوایی مهدی). (3)

ص: 121

1- . ابن عبد السلام، تفسیر العز بن عبد السلام، ج 2، ص: 179؛ سیوطی، التحبیر فی علم التفسیر، ص 133

2- . سیوطی، التحبیر فی علم التفسیر، ص 133

3- . سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن، ج 2، ص: 464؛ کرمانی، اسرار التکرار فی القرآن، ص: 18

و «عطاء» در تفسیر «حم عسق» گوید: الحاء یعنی حرب (جنگ)، و المیم یعنی تحویل (و گردش) ملک از قومی به قوم دیگر، و العین یعنی عدو (و دشمن) قریش که سوارشان می شود ولی بعداً به برکت کعبه حکومت به آنها بر می گردد، و السین یعنی استئصال (و درماندگی) با قحطی مانند قحطی یوسف، و القاف یعنی قَدَر الهی در ملکوت زمین نافذ است و از قدر الهی کسی نمی تواند خارج شود. (1)

«حم عسق» یعنی: عزيمة من الله عين عدلا منه سين سيكون ق واقعا بهم. (2)

از ابن عباس نقل شده: «حم» اسمی از اسماء خدای تعالی است، و «ع» یعنی «عذاب روز بدر» و «س» یعنی: «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (3) و «ق» یعنی: قارعه و بلائی از آسمان که به مردم می رسد. (4)

از صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در تفسیر (کهیصص) آمده: «فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعِثْرَةِ وَ الْيَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ الْعَيْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ». (5)

پس کاف اسم کربلاست و هاء رمز هلاک عثرت است و یاء نام یزید ظالم بر حسین علیه السلام است و عین اشاره به عطش او و صاد نشان صبر او است.

یعنی حروف مقطعه (کهیصص) به رویداد کربلاء اشاره دارد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي (حَمِصَق): ((حَم) حَمِيمٌ [حَتْمٌ] وَ (عَيْنٌ) عَذَابٌ وَ (سَيْنٌ) سِنُونُ كَسْنِي يُوسُفَ وَ (قَافٌ) قَذْفٌ وَ خَسْفٌ وَ مَسْحٌ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ بِالسُّفْيَانِيِّ وَ أَصْحَابِهِ (6)

امام باقر (عليه السلام): (حم) آتش است و عین عذاب و سین سال هائی مانند سال های یوسف و قاف غرق شدن و فرو رفتن و تغییر شکل دادن (مسح) است که در آخر الزمان با سفیانی و یاران انجام می شود.

ص: 122

1- . سمرقندی، بحر العلوم، ج 3، ص: 235 (نقل از: عطاء).

2- . ابن عبد السلام، تفسیر العز بن عبد السلام، ج 2، ص: 179 (نقل از: حذیفه بن یمان)؛ سیوطی، التحییر فی علم التفسیر، ص 133

3- . الشعراء: 227

4- . سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج 6، ص: 2

5- . شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص: 461؛ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ ج 2؛ ص 463 و 464

6- . استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 528؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 24، ص: 373، ح 100

بر این نظریه نقدهایی وارد است:

اولاً: خود «أبو مسلم» بعد از بیان این تفسیر می‌گوید: «أردت بذلك أن يعلم أن فيمن يدّعي العلم حمقى»⁽¹⁾ «با این تفسیر خواستم دانسته شود که در بین مدعیان دانش، احمق‌هایی هستند».

ثانیاً: تفسیر عطاء بدون مستند است، اما روایت امام زمان (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) مورد پذیرش است، و سخن ابن عباس و حدیقه قابلیت پذیرش داشته و مانع عقلی ندارد.

ثالثاً: این تفسیر ادعای تفسیر همه حروف مقطعه را ندارد، بلکه فقط درباره برخی از حروف مقطعه، مثل: «حم عسق» و «کهیعیص»، چنین تفسیری دارد، بنابراین این تفسیر به صورت موجه کلیه صادق نیست، بلکه فقط در موارد منصوبه مورد پذیرش است.

47. نوشتار تمام حروف الفباء

برخی اعتقاد دارند که حروف مقطعه گویای نوشتار همه حروف الفباء هستند، و در واقع به گونه‌ای زیبا، شکل و نوشتار همه حروف الفباء را استفاده کرده است، توضیح اینکه قبل از نقطه گذاری در خطوط، برخی از حروف مشابه برخی دیگر نوشته می‌شدند که با حذف تکراری آنها حروف مقطعه باقی می‌ماند، یعنی: «أ» (گویای نوشتار: آ، ا)، «ح» (بیانگر نوشتار: ج، ح، خ)، «ط» (بیانگر نوشتار: ط، ظ، د، ذ)، «س» (بیانگر نوشتار: س، ش)، «ر» (بیانگر نوشتار: ر، ز)، «ع» (بیانگر نوشتار: ع، غ)، «ص» (بیانگر نوشتار: ص، ض)، «ق» (بیانگر نوشتار: ق، ف، و)، «ی-» (بیانگر نوشتار: ب، ت، ث، ی)، «ن»

ص: 123

1- . سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن، ج 2، ص: 464؛ کرمانی، اسرار التکرار فی القرآن، ص: 18

(بیانگر نوشتار: ن)، «ل» (بیانگر نوشتار: ل)، «م» (بیانگر نوشتار: م)، «ک» (بیانگر نوشتار: ک)، «ه» (بیانگر نوشتار: ه). (1)

تحلیل مؤلف

بر این نظریه ایراداتی وارد است:

اولاً: چه لزومی دارد که حروف مقطعه را نمایشگر همه حروف مقطعه بدانیم؟

ثانیاً: چرا خط بی نقطه باید معیار تفسیر قرار گیرد؟

ثالثاً: آیا نوشتار «و» و «ف» حتی در فرض بی نقطه بودن نگارش، یکی است؟

رابعاً: اگر هدف حروف مقطعه نماد همه حروف الفباء بودن است، چرا به جای «ی» حرف «ب» نماد حروفی نظیر «ت» و «ث» و «ت» نشده است؟ آیا فقط این چهارده حرف می‌توانند نماد بقیه حروف باشند؟

خامساً: بر فرض پذیرش این نظری، آیا این نظریه تفسیری است یا اشاره به انتخاب هوشمندانه حروف مقطعه دارد؟

سادساً: این نظریه فقط یک استحسان خالی از تعلیل عقلی و نقلی بوده و قابل پذیرش نیست.

48. نماد «بسمله»

«جمیز ا. بلامی» معتقد است که وقتی «بسمله» در ابتدا معمول شد، کاتبان پیامبر، در آغاز این 29 سوره آن را به شکل‌های گوناگون مخفف کردند، و گردآوردگان بعدی نتوانستند این علائم اختصاری را

ص: 124

1- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 1، ص 40 و 41 و 51 (البته احتمال داده شده که «د» و «ذ» به «ر») یا «ک» شباهت نوشتاری داشته باشد.

تشخیص دهند، از این رو به آنها یک مکان همیشگی در متن قرآن دادند. وی برای اینکه بتواند تمام حروف مقطعه را رمز «بسمله» (یعنی: بسم الله الرحمن الرحيم) قرار دهد، پیشنهاد می‌کند که «ط» و «ک» را به «با» تبدیل کرده و «ق» و «ص» را به «م» تبدیل کرده و «ع» را به «بس» یا «س» تبدیل کرده و «یاء» را به «ب» تبدیل کنیم، تا «طه» و «یس» و «طسم» و «کهیصص» و «حم عسق» به ترتیب تبدیل به «بس» و «بس» و «بسم» و «باه بسم» و «حم بسم» شوند.⁽¹⁾

تحلیل مؤلف

این نظریه باطل و مردود است، چرا که:

اولاً: از بدیهیات قرآنی است که حروف مقطعه جزء قرآن است و نوشته کاتبان قرآن نیست، پس این نظریه که ادعای قرآن نبودن حروف مقطعه را دارد، کاملاً سخیف و باطل است، و این نظریه در سخافت رتبه اول یا دوم را دارد و جزء سخیف‌ترین نظریات تفسیری است.

ثانیاً: این معادله عجیب و مضحکی که صاحب نظریه برای تبدیل یک حرف به حرف دیگر گفته تا همه حروف مقطعه تبدیل به «بسمله» شود، هیچ پایه و اساس منطقی نداشته و دلیل دیگری بر بطلان این نظریه است.

ثالثاً: همه سُور قرآنی قبل از حروف مقطعه، بسم الله دارند و نیازی به رمز گذاری «بسمله» نیست.

رابعاً: چرا در برخی سُور رمز گذاری «بسمله» وجود ندارد، چرا نویسندگان برخی از سُور اعتقادی به «بسمله» نداشتند؟

خامساً: چرا «بسمله» با ده‌ها رمز عجیب و غریب طرح شده است که گاه هیچ شباهتی با هم و با واژه «بسم الله» ندارند.

ص: 125

1- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 1، ص 48 و 49

سادساً: کسی که اندکی تاریخ جمع آوری قرآن را مورد مطالعه قرار دهد بطلان چنین نظریه‌ای برایش مُحَرَز می‌شود، چرا که جمع آوری قرآن بر خلاف تورات و انجیل در همان سال وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام شد، و امکان رهیافت غیر قرآن به قرآن وجود نداشته است.

49. ابتدای فهم قرآن

برخی فهم حروف مقطعه را ابتدای فهم قرآن می‌دانند، و می‌گویند: در قرآن عجایی وجود دارد که بسیار پیچیده‌تر از فهم حروف مقطعه است. چون بدایه قرآن ندانی چگونه می‌توانی نهایش را بدانی؟ (1)

نقد تفسیر تسنیم

لازمه این رأی آن است که همه سوره‌های قرآن دارای چنین مقدمه و مفتاحی باشد، در حالی که 85 سوره قرآن فاقد آن است، همچنین با توجه به ناشناخته بودن حروف مقطعه، لازمه این قول آن است که حدود يك پنجم سوره‌های قرآن مبهم و ناشناخته باشد، زیرا این حروف در آغاز يك پنجم سوره‌ها قرار گرفته و تا کنون معنای دقیق آنها ناشناخته است، و وقتی کلید گنجیه‌ای روشن نبود آن گنجینه نیز مبهم است، زیرا از در بسته نمی‌توان وارد شد. (2)

تحلیل مؤلف

علاوه بر نقد ارزشمند تفسیر تسنیم، بر این نظریه اشکالات دیگری هم وارد است:

اولاً: این نظریه مستندی ندارد و نوعی برداشت ذوقی و صوفیانه و عرفانی است.

ص: 126

1- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 1، ص 56 (نقل از: عین القضاة).

2- . جوادی آملی، تسنیم، ج 2، ص 95 و 96

ثانیاً: چرا حروف مقطعه که ابتدای فهم قرآن است فقط در برخی سُور آمده است، آیا فقط برخی از سُور قرآن مفاهیم پیچیده دارند؟

ثالثاً: چرا ظواهر قرآن و مفاهیمی که در قرآن به صورت آسان مطرح شده است، مورد توجه حروف مقطعه نبوده است؟

رابعاً: آیا اساساً پیچیده‌تر از حروف مقطعه در قرآن وجود دارد؟ بقیه آیات قرآن حداقل ظاهراً آسان و قابل فهم هستند ولی حروف مقطعه ظاهراً هم مشکل هستند.

خامساً: بر فرض صحت این تحلیل، این نظریه جنبه تفسیری ندارد، بلکه گویای آسان بودن فهم حروف مقطعه نسبت به بقیه قرآن است، مثلاً: اگر کسی درباره عبارت «المفرد يستعمل في كلام النحاة في ثلاثة عشر معنى» از شما بپرسد و شما بگویید: این یکی از ابتدائی‌ترین مطالب نحوی است، آیا تفسیری رخ داده است؟

50. یادآور جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»

طبق نظریه‌ای حروف مقطعه یادآور جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» و اَسْمَاءِ حَسَنی مورد نظر در آن است. صاحب این نظریه تلاش کرده که برای این نظریه مستنداتی هم بیاورد ولی خودش اعتراف می‌کند که این دلایل کافی نیست. (1)

تحلیل مؤلف

بر این نظریه مناقشه می‌شود:

ص: 127

1- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 1، ص 67 الی 135

اولاً: ارتباط داشتن حروف مقطعه با اُسماء حسنی الهی نظریه‌ای جدید نیست، بلکه همچنان که گذشت نظریه‌ای است که در روایات مختلف اسلامی به آن پرداخته شده است، پس طرح آن به عنوان نظریه جدید خالی از خلل نیست.

ثانیاً: نوع ارتباط دهی که در این نظریه مطرح شده فاقد مستند و استحسانی بیش نیست.

51. سوره حمد و علق

برخی نظر دارند که حروف مقطعه (به عنوان اولین آیات و حروف سُور) نشانه برجسته بودن سوره حمد (به عنوان اولین سوره کتابت در مصحف)⁽¹⁾

و سوره علق (به عنوان اولین سوره نزول) است، وی ادعا می‌کند که حروف مقطعه مرتبط با تعداد رکعات نماز و نشانه‌ای برای نماز وسطی بوده و حروف مقطعه با سوره حمد با هم «سبع المثانی» هستند. این محقق با محاسبه درصد استفاده از حروف مقطعه در سوره‌های مختلف قرآن، به این نتیجه می‌رسد که در سوره حمد (اولین سوره کتابت) با حدود 85% و در سوره علق (اولین سوره نزول) با حدود 82% و در سوره قدر (به عنوان بیانگر نزول قرآن در شب قدر) با حدود 81% بیشترین استفاده از حروف مقطعه شده است، وی طبق جدولی درصد استفاده حروف مقطعه را در همه سُور قرآنی مطرح می‌کند، که سوره فلق با حدود 65% درصد کمترین درصد بهره را از حروف مقطعه دارد.⁽²⁾

ص: 128

- 1- . در کتاب «تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن» برای پیوند دادن بین سوره حمد و حروف مقطعه، به دفعات متعدد تکرار شده که 5 آیه اول سوره حمد 78 آیه دارد و عدد 78 همان عدد حروف مقطعه است. ولی من پنج آیه اول سوره حمد را شمارش کردم بیش از این عدد بود، و از طرفی چرا باید پنج آیه اول شمارش شود؟ چرا بقیه آیات شمارش نمی‌شوند؟
- 2- . فتاحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 1، ص 139 الی 191. همچنین در همین کتاب آمده که: سوره فاتحه 29 کلمه است و حروف مقطعه در ابتدای 29 سوره آمده است، ولی من به هر شکلی (با بسم الله و بی بسم الله) شمردم، تعداد کلمات سوره فاتحه بیش از این عدد بود.

بر این نظریه اشکال می‌شود که:

اولاً: ارتباط عددی داشتن بین حروف مقطعه و سوره علق و حمد، بر فرض صحت، نمی‌تواند جنبه تفسیری تولید کند.

ثانیاً: این نظریه استحسانی بر پایه تشابه عددی بوده و هیچ گونه اعتبار علمی ندارد.

52. اشاره به تعداد استخوان‌ها

طبق نظریه‌ای تعداد مجموع حروف مقطعه (یعنی 78) به تعداد استخوان‌های قرینه بدن انسان بالغ - که در طرف راست و چپ هستند - اشاره دارد. (1)

تحلیل مؤلف

بر این نظریه ایراداتی وارد است:

اولاً: بر فرض اینکه تعداد استخوان‌های بدن به همان عددی باشد که ادعا شده است، صرف مشابهت عددی نمی‌تواند به عنوان تفسیر و شاهی برای یک تفسیر باشد، آیا وقتی عدد هفت در صدها جا تکرار می‌شود آیا یکی تفسیر دیگری است، مثلاً آیا عدد هفت در ایام هفته تفسیر آسمان‌های هفت گانه و تفسیر هفت دور طواف خانه خداست؟

ثانیاً: چرا استخوان‌های غیر قرینه لحاظ نشده‌اند؟ آیا آنها ویژگی مخصوص دارند که باید از محاسبه خارج شوند؟

ص: 129

ثالثاً: چرا از بین همه اعداد مرتبط با حروف مقطعه عدد 78 پایه تحلیل تفسیری است و بقیه اعداد لحاظ نمی‌شوند؟

رابعاً: این نظریه استحسانی بر پایه تشابه عددی بوده و هیچ گونه اعتبار علمی و مستندی ندارد.

53. ارتباط با ماده «وحی»

طبق نظریه‌ای منظور از حروف مقطعه «وحی الهی» است، محقق با بررسی مشتقات ماده «وحی» خواسته نوعی بین این ماده و حروف مقطعه ارتباط برقرار کند، چرا که ماده «وحی» در قرآن با تعداد مجموع حروف مقطعه یکی است، و هر دو هفتاد و هشت مورد هستند.⁽¹⁾ انگار صاحب نظریه می‌خواهد بگوید که حروف مقطعه گواه و حیانی بودن قرآن هستند.

تحلیل مؤلف

بر این نظریه نقدهایی وارد است:

اولاً: ارتباط عددی داشتن بین حروف مقطعه و ماده «وحی»، بر فرض صحت، نمی‌تواند جنبه تفسیری داشته باشد.

ثانیاً: این نظریه استحسانی بر پایه تشابه عددی بوده و هیچ گونه اعتبار علمی و مستندی ندارد.

ثالثاً: ماده «عرض» هم در قرآن 78 بار آمده است، آیا «عرض» هم تفسیر حروف مقطعه است؟

رابعاً: چرا از بین همه اعداد مرتبط با حروف مقطعه عدد 78 پایه تحلیل تفسیری است و بقیه اعداد لحاظ نمی‌شوند؟

ص: 130

1- . فتوحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 1، ص 241 الی 265

طبق نظریه‌ای حروف مقطعه با رموز قرآنی ارتباط دارد. به عنوان نمونه: حرف مقطعه «ق» فقط در سوره «ق» و «شوری» آمده است، و مجموع حرف «قاف» در این دو سوره برابر با تعداد سُور قرآنی و تعداد «بسم الله الرحمن الرحيم» قرآنی یعنی 114 عدد است، در سوره «شوری» 57 بار حرف «قاف» و در سوره «ق» هم 57 بار حرف «قاف» آمده است. [\(1\)](#)

نمونه دیگر: اسامی سُوری که در آنها غیر از حروف مقطعه هیچ حرف دیگری استفاده نشده 29 سوره هستند، که عبارتند از: آل عمران، النساء، الأنعام، النحل، الإسراء، مريم، طه، النمل، القصص، لقمان، يس، ص، ق، القمر، الرحمن، الطلاق، الملك، القلم، الحاقة، القيامة، الإنسان، الطارق، الأعلى، الليل، العلق، القارعه، العصر، النصر، الناس. و بقیه سُور قرآنی یک یا چند حرف از حروف غیر مقطعه دارند، مثل: «العنكبوت» که در آن «کاف» و «باء» و «تاء» از غیر از حروف مقطعه است، و در سوره «الروم» حرف «واو» از حروف غیر مقطعه است. [\(2\)](#)

نمونه سوم: در 29 سوره قرآن خدا به غیر خود قسم خورده است و همگی سُور مکی هستند که عبارتند از: حجر، يس، صافات، ص، زخرف، دخان، ق، ذاریات، طور، نجم، واقعه، قلم، حاقه، مدثر، قیامت، مرسلات، نازعات، تکویر، انشقاق، بروج، طارق، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، تین، عادیات، عصر، که در 25 مورد آن فقط به غیر خودش و در چهار مورد هم خودش و هم غیر خودش (حجر، ذاریات، شمس، لیل) قسم خورده است. البته خدا در 11 سوره به خودش سوگند خورده است، که در چهار مورد آن هم به خودش و هم به غیر خودش (حجر، ذاریات، شمس، لیل) و در هفت مورد فقط

ص: 131

1- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 1، ص 270 الی 284

2- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 2، ص 11 الی 47. البته مؤلف کتاب مذکور در این صفحات آدرس داده شده نظریه دیگری به نام «هر کدام از حروف مقطعه می‌تواند اشاره به یکی از سوره‌های قرآن باشد» مطرح کرده که ما از ذکر آن چشم‌پوشی کردیم.

به خودش (نساء، یونس، نحل، مریم، سبأ، تغابن، معارج) قسم خورده است. و در 78 سوره قرآن هیچ سوگندی نیست و 78 جمع حروف مقطعه است. (1)

تحلیل مؤلف

بر این نظریه ایراداتی وارد است:

اولاً: قبلاً هم گفته شد که ارتباط عددی داشتن بین حروف مقطعه و چیز دیگر، بر فرض صحت، نمی تواند نه به عنوان تفسیر بوده و نه شاهی برای یک تفسیر باشد.

ثانیاً: این نظریه هم استحسانی بر پایه تشابه عددی بوده و هیچ گونه اعتبار علمی ندارد.

ثالثاً: طبق لیست همین محقق: نام 29 سوره قرآن هم دو حرف غیر مقطعه دارد، مثل: الکوثر، الکافرون، و ... آیا این هم به عنوان تفسیر است؟

رابعاً: چرا از بین همه اعداد مرتبط با حروف مقطعه عدد 78 پایه تحلیل تفسیری است و بقیه اعداد لحاظ نمی شوند؟

خامساً: آیا اسامی سوره قرآنی توقیفی هستند که بر روی آن اسامی تحلیل علمی انجام شود، و آیا هر سوره فقط یک اسم دارد؟ چرا اسم دیگر بقیه سوره ملاک این محاسبات قرار نگرفته است.

55. ارتباط با کتب آسمانی

ص: 132

1- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده ها معجزه در آن، ج 2، 50 الی 101. البته در کتاب مذکور در صفحات اشاره شده نظریه دیگری تحت عنوان «هر کدام از حروف مقطعه می تواند یکی از سوگندها در قرآن باشد» مطرح بود که بنده از ذکر آن به صورت مجزا صرف نظر کردم.

حروف مقطعه با کتب آسمانی که در قرآن از آنها نام برده شده است، (یعنی: تورات، انجیل، زبور) مرتبط است، چرا که نام این سه کتاب آسمانی در قرآن 78 بار به تعداد حروف مقطعه آمده است، و سپس استدلال‌ات دیگری مشابه همین مستندات، توسط مؤلف ارائه می‌شود. (1)

تحلیل مؤلف

بر این نظریه اشکالاتی وارد است:

اولاً: قبلاً هم گفته شد که مشابهت عددی نمی‌تواند توجیهی برای تفسیرهای ما باشد، دلیل باید متقن و معتبر باشد.

ثانیاً: چرا کتاب صحف ابراهیم خلیل و موسی کلیم از کتاب‌های آسمانی مورد محاسبه و شمارش واقع نشده است: «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» (2) و «صُحُفِ مُوسَى» (3)؟

ثالثاً: چرا از بین همه اعداد مرتبط با حروف مقطعه عدد 78 پایه تحلیل تفسیری است و بقیه اعداد لحاظ نمی‌شوند؟

بنابراین، این نظریه هم استحسانی بر پایه تشابه عددی بوده و هیچ گونه اعتبار علمی و سندیتی ندارد.

56. فرمول نابودی شیاطین

طبق نظریه‌ای هر کدام از حروف مقطعه فرمولی برای نابودی شیاطین هستند. با این توضیح که ماده «شیطان» در قرآن 88 بار آمده است، که این هشتاد و هشت بار در 78 آیه آمده است، یعنی در چندین آیه کلمه «شیطان» دو یا سه بار تکرار شده است. از طرفی دیگر «الشیاطین» و «الشیطان» با الف و لام

ص: 133

1- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 1، ص 287 الی 338

2- . الأعلى : 19

3- . النجم : 36

78 بار در قرآن آمده است. از سوی سوم ماده «شطن» در 36 سوره قرآن آمده است که 114 سوره قرآن منهای این سوره‌ها شود عدد 78 به دست می‌آید ($78 = 114 - 36$)، به عبارت دیگر در 78 سوره قرآن اصلاً ماده «شیطان» نیامده است. و عدد 78 مساوی با عدد حروف مقطعه است. (1)

تحلیل مؤلف

این نظریه با اشکالاتی مواجه بوده و ناصحیح است:

اولاً: قبلاً هم گفته شد که مشابهت عددی بر فرض صحت، نمی‌تواند توجیهی برای تفسیرهای ما باشد، دلیل باید متقن و معتبر باشد. بنابراین این نظریه هم استحسانی بر پایه تشابه عددی بوده و هیچ‌گونه اعتبار علمی ندارد.

ثانیاً: این نوع معادله (نشمردن شیاطین بدون الف و لام و منهای کردن از مجموع سُور قرآنی) برای ایجاد مشابهت عددی طبق کدام معیار علمی است؟

ثالثاً: چرا از بین همه اعداد مرتبط با حروف مقطعه عدد 78 پایه تحلیل تفسیری است و بقیه اعداد لحاظ نمی‌شوند؟

57. نماد بهشت و جهنم

طبق نظریه‌ای حروف مقطعه و عدد 7 و 8 نشانه‌ای از درها یا طبقات بهشت و جهنم است. 7 و 8 کنار هم همان عدد 78 است که عدد حروف مقطعه است. (2)

ص: 134

1- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 2، ص 105 الی 145

2- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 2، ص 149 الی 174

درست است که طبق آیه قرآن جهنم هفت درب دارد، «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» (1) «برای جهنم هفت در است، و برای هر دری بخشی معین از آنان است». و طبق نصوص قطعی سنی و شیعه، بهشت هشت درب دارد، که به عنوان نمونه یک حدیث از منابع شیعه و یک حدیث از منابع شیعه آورده می‌شود:

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص: «لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةُ أَبْوَابٍ، وَلِلنَّارِ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» (2)

رسول خدا (صل الله علیه و آله و سلم): «برای بهشت هشت در و برای آتش هفت در است».

عَنْ النَّبِيِّ (صل الله علیه و آله و سلم): «لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةُ أَبْوَابٍ» (3)

رسول خدا (صل الله علیه و آله و سلم): «برای بهشت هشت در است».

ولی هشت درب داشتن بهشت و هفت درب داشتن جهنم تفسیری برای حروف مقطعه نمی‌شود. و در ردّ این نظریه تفسیری می‌توان گفت:

اولاً: مشابَهت عددی بر فرض صحت، نمی‌تواند توجیهی برای تفسیرهای ما باشد، دلیل باید متقن و معتبر باشد. بنابراین این نظریه هم استحسانی بر پایه تشابه عددی بوده و هیچ گونه اعتبار علمی ندارد.

ثانیاً: این نوع معادله (کنار هم گذاشتن هفت و هشت به این شکل) برای ایجاد مشابَهت عددی طبق کدام معیار علمی است؟ چگونه هفت تبدیل به هفتاد می‌شود؟

ثالثاً: چرا درب‌های جهنم یعنی عدد هفت پیش از درب‌های بهشت یعنی عدد هشت ذکر شده است، در حالی که رحمت الهی که بهشت، نمادی از آن است، بر غضب الهی که جهنم، نماد آن است، سبقت دارد. در ادعیه فراوانی آمده: «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» (4). پس باید عدد هشت پیش از عدد هفت ذکر

ص: 135

1- . الحجر : 44

2- . شیخ صدوق، الأموال، ص: 66، مجلس 16، ح 1

3- . دارمی، مسند الدارمی، ج 3، ص: 1859، کتاب الرقاق، ب 97، ح 2860

4- . شیخ طوسی، مصباح المتعبد، ج 2، ص: 696

شود و وقتی عدد هشت زودتر از عدد هفت ذکر شود، عدد هشتاد و هفت (87) به دست می‌آید، و دیگر عدد، هفتاد و هشت (78) نخواهد داشت.

رابعاً: چرا حروف مقطعه نماد همه اعداد هفت و هشت نیست؟ پیشنهاد هشت سال چوپانی موسی (1)، و هشت زوج اُنعام (2)

و هشت فرشته (3) و هفت روز هفته، هفت سنبل و هفت گاو در رؤیای عزیز مصر (4)، هفت سنبل (5)،

و هفت دریا (6)، و ارتباط دادن اینها با هم، یعنی مثلاً بگوییم: حروف مقطعه با هشت فرشته و هفت آسمان ارتباط دارند، و دهها چیزی که با عدد 7 و 8 مرتبط است. یا بگوییم: حروف مقطعه به هفت سال قطعی یوسف اشاره دارد که بعد از آن در سال هشتم فراوانی نعمت شد. یا بگوییم: هفت دریایی که با دریای اول هشت دریا می‌شوند.

خامساً: چرا از بین همه اعداد مرتبط با حروف مقطعه عدد 78 پایه تحلیل تفسیری است و بقیه اعداد لحاظ نمی‌شوند؟

سادساً: وقتی درهای بهشت و جهنم، به صورت صریح در قرآن و روایات آمده است، چه ضرورتی دارد با رمزی پیچیده بار دیگر در حروف مقطعه ذکر شود؟

58. نماد تعداد اصحاب کهف

نظریه‌ای می‌گوید که حروف مقطعه نماد تعداد اصحاب کهف هستند. (7)

ص: 136

- 1- . «عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ» (القصص : 27)
- 2- . «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» (الأنعام : 143). «أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» (الزمر : 6).
- 3- . «يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» (الحاقة : 17)
- 4- . «إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِيَمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضِرٌ وَأُخْرَ يَابِسَاتٍ» (يوسف : 43) «أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِيَمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضِرٌ وَأُخْرَ يَابِسَاتٍ» (يوسف : 46).
- 5- . «سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ» (البقرة : 261).
- 6- . «الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ» (لقمان : 27)
- 7- . فتحي، تفسير جامع حروف مقطعه قرآن و دهها معجزه در آن، ج2، ص 177 الى 201

بر این نظریه اشکالاتی وارد است:

اولاً: مشابهت عددی بر فرض صحت، نمی‌تواند توجیهی برای تفسیرهای ما باشد. بنابراین این نظریه هم استحسانی بر پایه تشابه عددی بوده و هیچ گونه اعتبار علمی نداشته و مستندی برایش وجود ندارد.

ثانیاً: چرا از بین همه اعداد مرتبط با حروف مقطعه، عدد 78 پایه تحلیل تفسیری است و بقیه اعداد لحاظ نمی‌شوند؟

ثالثاً: این نوع معادله (کنار هم گذاشتن هفت و هشت به این شکل) برای ایجاد مشابهت عددی طبق کدام معیار علمی است؟ چگونه عدد هفت تبدیل به هفتاد می‌شود؟

رابعاً: در تعداد اصحاب کهف دو عدد هفت و هشت نداریم تا با معادله غیر صحیح این نظریه تبدیل به هفتاد و هشت شود، بلکه بنابر فرض اینکه اصحاب کهف هفت نفر باشند، هشتمین آنها سگ آنها است. به بیان دیگر بین عدد اصلی (مثل: یک، دو، سه) و عددی ترتیبی (مثل: اولین، دومین، سومین) خلط شده است: «يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ»⁽¹⁾ «می‌گویند: هفت نفر بودند و هشتمین آنها سگشان بود»، باید دقت کرد که «سبعه» یعنی هفت، عدد اصلی بوده و «ثامن» یعنی هشتمین، عدد ترتیبی است، و نباید بین عدد اصلی و ترتیبی جمع کرد، وقتی ما می‌گوییم: در این عکس، هشتمین نفر یک مفسر است، معنایش این نیست که هشت نفر مفسر هستند، بلکه معنایش این است که یک نفر مفسر است و آن نفر هشتم است، ولی وقتی بگوییم: در این عکس، هشت نفر مفسر هستند، یعنی هشت مفسر وجود دارد، پس نباید فرق عدد اصلی و ترتیبی را نادیده گرفت.

ص: 137

خامساً: درباره عدد اصحاب كهف دو نظريه ديگر هم در قرآن مطرح شده است، چرا آن دو نظريه ديگر ملاك تفسير قرار نگرفته است؟ قرآن مي‌فرمايد: «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ» (1) «به زودي خواهند گفت: سه نفر بودند، چهارمين آنها سگشان بود. و مي‌گويند: پنج تن بودند، ششمين آنها سگشان بود. تير در تاريكي مي‌اندازند». البته سياق اين آيه شريفه و روايات مرويّه از اهل بيت (عليهم السلام) گواه اين است كه اين دو نظريه درباره تعداد اصحاب كهف صحيح نبوده و نظريه صحيح همان هفت نفر بودن اصحاب كهف است. ناگفته نماند طبق قرائت «يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَالْيَهُم» (2) «مي‌گويند: آنها هفت نفرند و هشتمين آنها صاحب سگشان است»، عدد اصحاب كهف هشت نفر خواهد بود.

سادساً: وقتي تعداد اصحاب كهف در آيه بيست و دوم سوره كهف به صورت مستقل مورد بررسي قرار گرفته و در روايات اسلامي به صورت صريح تعداد و نام آنها ذكر شده است، چه ضرورتی دارد كه حروف مقطعه به صورت رمزي تعداد آنها را بيان كنند؟

59. نشانی از علل نابودی قوم عاد

طبق نظريه‌اي حروف مقطعه نشانی از علل نابودی قوم عاد است. قوم عاد در هفت شب و هشت روز نابود شدند: «سَدَّخَرَهَا عَلَيْهِمْ سَمَّيْعَ لَيْالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا» (3) و عدد حروف مقطعه همان هفت و هشت يعني 78 است. از طرفي نمازهاي واجب شبانه هفت ركعت (3 مغرب و 4 عشاء) و نمازهاي واجب روزانه هشت ركعت (4 ظهر و 4 عصر) است، و اين نشانی از علت نابودی قوم عاد است.

ص: 138

1- . الكهف : 22

2- . أبو حيان، البحر المحيط في التفسير، ج 7، ص: 160؛ آلوسی، روح المعاني، ج 8، ص: 234

3- . الحاقة : 7

نابودی قوم عاد در سوره حاقه آمده است، و سوره حاقه از لحاظ ترتیب نزول سوره 78 قرآن است. (1) نام هود نبی هم 7 بار در قرآن آمده است.

تحلیل مؤلف

این نظریه با ایراداتی مواجه است:

اولاً: مشابهت عددی بر فرض صحت، نمی‌تواند توجیهی برای تفسیرهای ما باشد. بنابراین این نظریه هم استحسانی بر پایه تشابه عددی بوده و هیچ گونه اعتبار علمی نداشته و مستندی برایش وجود ندارد.

ثانیاً: چرا از بین همه اعداد مرتبط با حروف مقطعه عدد 78 پایه تحلیل تفسیری است و بقیه اعداد لحاظ نمی‌شوند؟

ثالثاً: این نوع معادله (کنار هم گذاشتن هفت و هشت به این شکل) برای ایجاد مشابهت عددی طبق کدام معیار علمی است؟ چگونه عدد هفت تبدیل به عدد هفتاد می‌شود؟

رابعاً: چرا نماز صبح مورد توجه این نظریه قرار نگرفته است؟

60. طراح تقویم هجری قمری

برخی نظریه داده‌اند که حروف مقطعه طراح اصلی تقویم دقیق هجری قمری است، و سپس مطالبی آورده‌اند که چون اثباتگر این مدعای نبود و فاقد اعتبار بود، از ذکر آنها پرهیز کردیم. (2)

ص: 139

1- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 2، ص 205 الی 232

2- . فتحی، تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن، ج 2، ص 235 الی 301

بر این نظریه اشکال می‌شود که:

اولاً: تقویم هجری قبل از نزول قرآن و طبیعتاً قبل از نزول حروف مقطعه قرآنی بوده است.

ثانیاً: مشابهت عددی بر فرض صحت، نمی‌تواند توجیهی برای تفسیرهای ما باشد.

بنابراین این نظریه هم استحسانی بر پایه تشابه عددی بوده و هیچ گونه اعتبار علمی نداشته و مستندی برایش وجود ندارد.

نکته مهم درباره چند نظریه اخیر

درباره چندین نظریه قبلی که متکی بر مشابهت عددی بودند و آقای فتحی در کتاب «تفسیر جامع حروف مقطعه قرآن و ده‌ها معجزه در آن»، آنها را ذکر کرده بود، باید گفت که: این نوع تحلیل‌های عددی جنبه ذوقی و قیاسی داشته و کاملاً اشتباه و مخالف با معیارهای علمی هستند، و به برادران مسلمان خود (اعم از سنی و شیعه) توصیه دوستانه می‌کنم که از این تحلیل‌های غیر علمی پرهیز کنند تا:

اولاً: دشمنان اسلام استدلال‌ات ما را سخیف و سست ندانسته و به ما طعنه نزنند.

ثانیاً: دشمن هم بر ضد ما مثل ما استدلال نکند، مثلاً دشمن اسلام می‌تواند بگوید: حروف مقطعه نماد دروغ بودن قرآن و دروغ‌گویی مسلمانان است، چرا که کلمه «الْمُكَذِّبِينَ» (به همین صورت) در قرآن هفت بار آمده و کلمه «فَكَذَّبُوهُ» (به همین صورت) در قرآن هشت بار آمده و این یعنی عدد حروف مقطعه (78) پس قرآن دروغ می‌باشد. یا مثلاً: کلمه «النصارى» در هشت آیه قرآن و کلمه «اليهود» در هفت آیه قرآن آمده و این همان عدد حروف مقطعه است، پس یهود و نصاری حق هستند.

این نوع تحلیل‌ها مرا به یاد استدلال سخیفی می‌اندازد که علامه امینی آن را نقل کرده و سپس به درستی نقد می‌فرماید. خلاصه آن چنین است که یک پیر مرد سنی هر وقت اسم «شیعه» را می‌شنید خشمگین می‌شد وقتی علت را از وی جویا شدند، وی گفت: من از هیچ چیز شیعه به اندازه این شین اول اسمش بدم نمی‌آید، زیرا من شین را ندیده‌ام مگر در اول هر کلمه زشتی، از قبیل: شرّ، شوم، شیطان، شغب (آشوب و فتنه)، شقاء، شفار (نقص)، شرر، شین، شوک (خار) شکوی، شهره (افتضاح)، شتم (فحش)، شخّ (حرص و بخل). سپس عالمی از اهل تسنن درباره این استدلال می‌گوید: با این استدلال دیگر برای شیعه اساس و بنیانی نماند (و تشیع واژگون شد). این استدلال سخیفی است که علامه امینی بعد از نقل آن، چنین ردش می‌فرماید:

اولاً: در قرآن واژه «شیعه» آمده و ستایش شده است: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»⁽¹⁾ «و همانا، ابراهیم از پیروان اوست» و «هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ»⁽²⁾ «یکی، از پیروان موسی و دیگری از دشمنانش بود».

ثانیاً: اگر اول برخی از کلمات زشت با شین شروع می‌شود، اول برخی از کلمات زیبا هم با شین شروع می‌شود، مثل: شریعت، شمس، شروق (تابش) شعاع، شهد، شفاعت، شرف، شباب (جوانی)، شکر، شهامت، شأن، شجاعت، شفق، که برخی از این واژگان در قرآن هم آمده‌اند.

ثالثاً: آیا شیعه نمی‌تواند به آن پیر مرد سنی بگوید: من از سنی به خاطر سین اول اسمش بدم می‌آید که آن را در کلمات: سام (مرگ)، ستم (ملول شدن)، سحر (آتش)، سقر (دوزخ)، سبی (اسارت)، سقم (بیماری)، سمّ، سموم (باد گرم جهنم)، سوئه (بدی)، سهم (تیر)، سهو، سرطان، سرقت، سفه، سفل،

ص: 141

1- . الصافات : 83

2- . القصص : 15

سَخَب (سر و صدا)، سَخَط، سَخَف، سَقَط، سَلَّ، سَلِطَه، سَمَاجَت، مِی یابم، و برخی از آنها هم در قرآن آمده‌اند. (1)

علاوه بر استدلال‌ات دقیق علامه امینی، حقیر می‌گویم:

رابعاً: این سنی باید از خدا هم بدش بیاید چرا که برخی از نام‌های خدا با «شین» آغاز می‌شوند، مثل: شاهد، شهید، شافی، شاکر، شدید، شریف، شدید العقاب، شریف الجزاء، شکور، شافع، شفیق. ولی ما از «سین» اول واژه «سنی» بدمان نمی‌آید و می‌دانیم اول برخی از اسماء الهی با حرف سین است، مثل: سمیع، سامع، سریع الحساب، ساتر.

خامساً: این سنی باید از برخی از انبیاء الهی (علیهم السلام) هم بدش بیاید که نامشان با «شین» آغاز می‌شود، مثل: شعیب، شیث، شمعون، شالح، شمعی. ولی ما از واژه «سنی» و پیروان اهل سنت، بدمان نمی‌آید و می‌دانیم اول برخی از اسماء انبیاء الهی با سین آغاز می‌شود، مثل: سام، سلیمان.

سادساً: این سنی چرا از هر حرفی که شین دارد و لو اینکه شین در وسط و آخرش باشد بدش نمی‌آید؟ چرا فقط شین اول برای او منزجر کننده است؟

سابعاً: این سنی چرا از بقیه حروف شیعه یعنی یاء و عین و هاء بدش نمی‌آید، همان حروفی که همه آنها از حروف مقطعه هستند و برخی از آنها یعنی یاء در واژه «سنی» هم هست؟ اگر واژه «شیعه» بد است چرا فقط شین آن بد است و بقیه‌اش بد نیست؟

ص: 142

1- . علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، ج 3، ص: 129 الی 131. برای دسترسی محققین به متن علامه امینی (با نرم افزارهای علمی) بخشی از متن کلام ایشان را ذکر می‌کنم: «قال أبو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ: أخبرني رجلٌ من رؤساء التجار، قال: كان معنا في السفينة شيخٌ شرس الأخلاق، طويل الإطراق ... ولا يخدشون العواطف بالسفاسف، ولا يشوّهون سمعة أيّ مبدأ بمثل هذه الخرافات».

ثامناً: شیعه اسامی دیگری هم دارد، مثل: «اثنی عشریه» و «جعفریه» و «خاصّه» و «رافضه(1)»

«اهل ایمان»، چرا این سنی از بقیه اسامی «شیعه» غفلت ورزیده است، شاید اگر بقیه اسامی شیعه را که حرف شین ندارند، می دانست دیگر از شیعه متنفر نمی شد و شاید هم متمایل به شیعه می شد.

تاسعاً: نزاع علمی شیعه و سنی بر روی واژه «شیعه» و «سنی» نیست، که بگردیم ببینیم کدام کلمه خوب است و کدام کلمه بد است، بلکه نزاع شیعه و سنی، بحث های کلامی و عقیدتی و به طبع آن مباحث فقهیه است.

61. متعلق به چهارده معصوم

در کتاب «اسرار حروف مقطعه در آیات الهی» نوشته آقایان «سید رسول حسینی اصل خسروشاهی» و «علی خرامانی خسروشاهی» آمده که: یکی از نویسندگان این کتاب، شبی حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در خواب دید که سخنرانی می فرماید و خواب بیننده در پای منبر بود، خواب بیننده صبح که

ص: 143

1- . رفض به معنای ترک است، بنابراین رافض به معنای ترک کننده است. دشمنان شیعیان آنها را از باب تحقیر «روافض» و «رافضی» می نامند، و می گویند آنها دین و صحابه را ترک کردند. اما خبر ندارند که این نام را خدا (پیش از دشمنان شیعه) برای شیعیان برگزیده است، چنانچه سلیمان اعمش گوید: حضور امام صادق (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم که مردم ما را «روافض» می نامند، روافض چیست؟ حضرت فرمود: «وَاللّٰهُ مَا هُمْ سَمَوْكُمُوهُ وَ لَكِنَّ [اللّٰهُ سَمَّاكُمْ بِهِ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ عَلَى لِسَانِ مُوسَى وَ لِسَانِ عِيسَى وَ ذَلِكَ أَنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ دَخَلُوا فِي دِينِ مُوسَى [ع] فَسَمَّاَهُمُ اللّٰهُ [تَعَالَى] الرَّافِضَةَ وَ أَوْحَى إِلَى مُوسَى أَنْ أَتَيْتَ لَهُمْ [هَذَا الْإِسْمَ] فِي التَّوْرَةِ ... رَفَضُوا الْخَيْرَ وَ رَفَضْتُمُ الشَّرَّ» (کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص: 376، ح 506) «به خدا قسم آنها (برای بار اول) شما را به این نامیدند، بلکه خدا شما را به این نام در تورات و انجیل به زبان موسی و عیسی، نامید، و این از آن رو بود که هفتاد نفر از قوم فرعون، فرعون را رها کرده و داخل در دین موسی شدند و خدا آنها را رافضه نامید، و به موسی وحی فرمود که این اسم را در تورات ثبت کن ... آنها خوبی را رها کردند و شما بدی را رها کردید». ابوبصیر هم از لقب «رافضه» ناراحت بوده و به امام صادق (علیه السلام) عرض می کند که اهل تسنن برای ما لقبی گذاشته اند که کمر ما را شکسته و والیان به خاطر این نام خون ما را حلال کرده اند، امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَا وَ اللّٰهُ مَا هُمْ سَمَوْكُمُ وَ لَكِنَّ اللّٰهُ سَمَّاكُمْ بِهِ، أَمَا عَلِمْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلَالُهُمْ فَلَحِقُوا بِمُوسَى (علیه السلام) لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هَذَا فَمُوا فِي عَسْكَرِ مُوسَى الرَّافِضَةَ، لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ كَانُوا أَشَدَّ أَهْلَ ذَلِكَ الْعَسْكَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمْ حُبًّا لِمُوسَى وَ هَارُونَ وَ ذُرِّيَّتِهِمَا عَ، فَأَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى (علیه السلام) أَنْ أَتَيْتَ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ فَإِنِّي قَدْ سَمَيْتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إِيَّاهُ فَأَتَيْتَ مُوسَى (علیه السلام) الْإِسْمَ لَهُمْ، ثُمَّ ذَخَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ هَذَا الْإِسْمَ حَتَّى نَحْلُكُمُوهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، رَفَضُوا الْخَيْرَ وَ رَفَضْتُمُ الشَّرَّ» (کلینی، الکافی، ج 8، ص: 34، ح 6).

بیدار شد، چهارده رمزی که هر کدام متعلق به یکی از چهارده معصوم است به وی اعطاء شده بود، و بر اساس آن چهارده رمز، تحقیقات آغاز شده و این کتاب نوشته شده است.

در این کتاب نوشته شده که: «عسق» متعلق به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، و «المر» متعلق به امیر المؤمنین (علیه السلام)، و «حم» متعلق به حضرت زهراء (سلام الله علیها)، و «الم» متعلق به امام حسن (علیه السلام)، و «الر» متعلق به امام حسین (علیه السلام)، و «طسم» متعلق به امام سجاد (علیه السلام)، و «طس» متعلق به امام باقر (علیه السلام)، و «طه» متعلق به امام صادق (علیه السلام)، و «ص» متعلق به امام کاظم (علیه السلام)، و «یس» متعلق به امام رضا (علیه السلام)، و «ق» متعلق به امام جواد (علیه السلام)، و «المص» متعلق به امام هادی (علیه السلام)، و «کهیصص» متعلق به امام عسکری (علیه السلام)، و «ن» متعلق به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. سپس مؤلفین کتاب مطالب و توجیهاتی می آورند که به اعتراف خودشان از تحقیقات خودشان بوده و هیچ ربطی به رموز اعطائی ندارد، مثلاً می نویسند: «المر» رمز متعلق به حضرت علی (علیه السلام) است، و سوره رعد سیزدهمین سوره قرآن بوده و در جزء سیزدهم قرآن می باشد و اشاره به تولد حضرت علی (علیه السلام) در سیزدهم رجب دارد. همچنین می نویسند: «الم» رمز امام حسن مجتبی و «الر» رمز امام حسین (علیه السلام) است، و این دو حرف زائیده و ساخته شده از «المر» هستند و حروف «الم» و «الر» در «المر» وجود دارند، و حضرت علی (علیه السلام) پدر حسنین است. (1)

تحلیل مؤلف

این نظریه با سؤالات و اشکالات زیر مواجه است:

اولاً: اینکه هر کدام از حروف مقطعه مخصوص یکی از حضرات معصومین (علیهم السلام) باشد، هیچ منع عقلی ندارد، منتها باید بحث شود که آیا خواب در تفسیر قرآن و علوم قرآنی حجت است یا نه؟

ص: 144

1- رجوع: خسرو شاهی، اسرار حروف مقطعه در آیات الهی.

ثانیاً: بر فرض اینکه رؤیا در علوم قرآن حجت باشد، باید بحث کرد که آیا رؤیای وی صادق بوده یا نه؟⁽¹⁾

ثالثاً: اگر رؤیای وی صادق بوده و رؤیا هم در تفسیر حجت باشد، باید در عدالت و توثیق راوی رؤیا هم بحث کرد تا اطمینان صدوری پیدا کرد.

رابعاً: بر فرض پذیرش تمام مقدمات، باید گفت: این نظریه جنبه تفسیری ندارد، بلکه بیانگر ارتباط هر حرف مقطعه با یک معصوم (علیه السلام) می باشد، و مثل این است که کسی از شما درباره تفسیر سوره «الإنسان» (همان سوره دهر) و سوره «الفجر» پرسد و شما بگویید: سوره دهر برای حضرت علی (علیه السلام) و سوره فجر برای امام حسین (علیه السلام) است، آیا در این صورت تفسیری رخ داده است؟

خامساً: اما استدلالاتی که مؤلفین کتاب از ناحیه خودشان آورده اند «لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ»⁽²⁾ بوده و انسان تشنه را سیراب نمی کند، و اعتباری هم ندارد.

62. نعمت های الهی

طبق نظریه ای هر حرفی از حروف مقطعه به نعمتی از نعمت های الهی اشاره دارد.⁽³⁾

تحلیل مؤلف

بر این نظریه ایراداتی وارد است:

ص: 145

1- . بنده در کتاب «قواعد تعبیر رؤیا» مسأله حجیت رؤیا و علائم صادق و کاذب بودن رؤیاها را بحث کرده ام.

2- . الغاشية : 7

3- . صاوی، حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج 1، ص: 10؛ عادل، الأحرف المقطعة فی أوائل السور، ص 96

اولاً: این نظریه چون به صورت کلی و مجمل مطرح شده است، و نعمت‌ها را دقیق تبیین نمی‌کند، نمی‌تواند جنبه تفسیر دقیقی را ارائه دهد، باید مفسّر بتواند بگوید هر حرفی از حروف مقطعه به کدام نعمت اشاره دارد.

ثانیاً: این نظریه گرچه هیچ منع عقلی ندارد ولی فاقد سند و مدرک است.

ثالثاً: برخی از حروف مقطعه به برخی از مخلوقات الهی که نعمت هستند اشاره دارد، مثلاً- پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاترین نعمت الهی برای بشر است و برخی از حروف مقطعه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره دارند، پس اگر مراد این قول همین امور باشد، بازگشتش به اقوال پیشین است، و قول مجزایی محسوب نخواهد شد.

63. کنایه‌ای از پیچیدگی قرآن

طبق نظریه‌ای خدا در اول برخی از سُوَر قرآنی حروف مقطعه آورده تا بفهماند که کسی قادر نیست سخن خدا را با کنهش بفهمد. یعنی در اول گفتار که طبیعتاً باید روشن باشد، خدا کلماتی را آورده تا مخاطبان قرآن بدانند که راهی برای معرفت حقائق قرآنی نیست مگر با دانش و اعتراف به ناتوانی از پی بردن به کنه معارف قرآنی. (1)

نکته

این نظریه غیر از نظریه «راز بودن حروف مقطعه» است، نظریه راز بودن حروف مقطعه می‌گوید که خود حروف مقطعه راز هستند، ولی این نظریه می‌گوید که حروف مقطعه به رازهای قرآن اشاره دارند.

ص: 146

1- . ثعلبی، الکشف و البیان، ج 1، ص: 140 (نقل از: حکماء)؛ خازن، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج 1، ص: 23؛ معرفت، التفسیر الأثری الجامع، ج 1، ص: 197 (نقل از: حکماء).

یکی می‌گوید خود حروف مقطعه راز می‌باشد و دیگری می‌گوید رازهایی در قرآن است که حروف مقطعه مشیر به آنها می‌باشد.

تحلیل مؤلف

بر این نظریه نقدهایی وارد است:

اولاً: این نظریه بنابر درست بودن جنبه تفسیری ندارد، بلکه اشاره به جنبه کارکردی دارد، مثلاً اگر فقیهی کتابی پیچیده و مغلق بنویسد، و ما از مُدَرِّس آن کتاب بپرسیم که فلان واژه یا فلان جمله چه معنایی دارد، و مدَرِّس به ما بگوید: صاحب این کتاب عمداً عبارات را پیچیده آورده تا بفهماند که سطح علمی خودش بالا است و بفهماند که کمتر کسی سخن ایشان را می‌تواند بفهمد، آیا با این پاسخ استاد، متن تفسیر می‌شود؟

ثانیاً: بر فرض صحت این نظریه، آوردن حروف مقطعه در اول بیست و نه سوره و نیاوردن آن در بقیه سوره قرآنی توجیهی نخواهد داشت، یا باید در همه سوره می‌آمد تا یادآور دشواری فهم قرآن باشد، و یا فقط در یک سوره و آن هم یک بار می‌آمد.

ثالثاً: اگر مراد این نظریه آن است که لایه اولیه قرآن پیچیده و غیر قابل فهم است، این سخن با هدف نزول قرآن که هدایت همه مردم است، منافات دارد، و مخالف آیاتی است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (1) «و به تحقیق قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم؛ پس آیا پندگیرنده ای هست؟» و اگر مراد بطون و لایه‌های بعدی قرآن است، پیچیدگی آنها محل تردید نیست، ولی چرا قرآن لایه اولیه را رها کرده و لایه‌های پیچیده را متذکر می‌شود.

رابعاً: این نظریه استحسانی بیش نبوده و هیچ مستند قابل اتکائی ندارد.

ص: 147

برخی نظر داده‌اند که حروف مقطعه در اوائل برخی از سوره‌ها آمده تا به ما بفهماند که ثواب بردن با شمارش حروف است، یعنی بابت تلاوت هر حرفی از قرآن ثواب می‌بریم، حال چه معنای آن را بدانیم یا معنای آن را ندانیم. (1)

شاید بتوان مستند این نظریه را روایتی قرار داد که برای بیان شیوه ثواب دهی در تلاوت قرآن، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است: «تَعَلَّمُوا هَذَا الْقُرْآنَ فَإِنَّكُمْ تُؤْجَرُونَ بِتِلَاوَتِهِ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ بِ (الم)، وَلَكِنْ بِالْفِ، وَ لَامٍ، وَ مِيمٍ، بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ» (2) «این قرآن را یاد بگیرید، چرا که بابت تلاوت هر حرف آن ده حسنه، به شما اجر داده می‌شود، هان، همانا من نمی‌گویم بابت "الم" (ده حسنه به شما داده می‌شود)، بلکه برای الف و لام و میم و بابت هر حرفی ده حسنه داده می‌شود».

تحلیل مؤلف

بر این نظریه ایراداتی وارد است:

اولاً: این نظریه بنابر درست بودن جنبه تفسیری ندارد، بلکه اشاره به جنبه مثالی و کارکردی دارد، مثلاً اگر از کسی تفسیر «لَمْزَه» را پرسید و وی بگوید: «لَمْزَه» پنج حرف بوده و بابت هر حرف آن ده ثواب است، آیا تفسیری رخ داده است؟

ثانیاً: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان مثال از حرف (الم) استفاده کرده و نظرش جنبه تفسیری نبوده است، و از طرفی معلوم نیست که آیا مراد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حرف مقطعه «الم» است یا «أَلَم» (حرف استفهام و لم جازمه). البته با توجه به روایاتی که در کنار این روایات آمده به نظر می‌رسد که همان «الم» یعنی حرف

ص: 148

1- . عادل، الأحرف المقطعه فی أوائل السور، ص 99 (نقل از: محمد متولی شعراوی).

2- . دارمی، مسند الدارمی، ج 4، ص: 2084، کتاب فضائل القرآن، ب 1، ح 3351

مقطعه مراد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است، چنانچه در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است: «من قرأ القرآن كتب الله بكل حرف حسنة، لا أقول الم ذلك الكتابُ حرف ولكن الالف و الذال و الالف و الكاف»⁽¹⁾ «هر کس قرآن را بخواند بابت هر حرفش خدا حسنه‌ای (برایش) می‌نویسد، نمی‌گوییم: "الم ذلك الكتاب" یک حرف است، ولی الف و ذال و الف و کاف (هر کدام یک حرف هستند)».

ثالثاً: بر فرض صحت این نظریه، آوردن حروف مقطعه در اول بیست و نه سوره و نیاموردن آن در بقیه سوره قرآنی توجیهی نخواهد داشت، یا باید در همه سوره قرآنی می‌آمد تا یادآور شیوه ثواب دهی باشد، و یا فقط در یک سوره و آن هم یک بار می‌آمد، تا یک بار شیوه ثواب دهی را بیان بفرماید.

رابعاً: این نظریه استحسانانی بیش نبوده و هیچ مستند قابل اتکائی ندارد، و این حدیث هم بر این مطلب دلالتی ندارد.

خامساً: اگر هدف حروف مقطعه فقط بیان شیوه ثواب دهی بود، چرا فقط از یک نوع حروف مقطعه استفاده نکرده است، مثلاً در اول همه سوره قرآنی «الم» بیاید؟ یا چرا وقتی قرآن می‌خواهد از بقیه حروف الفباء استفاده کند از همه بیست و هشت حرف الفباء استفاده نمی‌کند، مگر «باء» در متن قرآن نیست؟

سادساً: وقتی حروف مقطعه برای این هدف باشند، باید قبل از «بسم الله الرحمن الرحيم» باشند تا قبل از شروع قرآن به ما تذکر دهند که چگونه ثواب خواهیم برد، مگر اینکه بگوییم که «بسمله» جزء سوره قرآنی (غیر از سوره حمد) نیست، چنانچه برخی از اهل تسنن (بر خلاف اجماع شیعیان) چنین نظری دارند.

65. شعار اسلامی

ص: 149

برخی احتمال داده‌اند که حروف مقطعه نوعی شعار و نماد اسلامی باشند.⁽¹⁾ روایاتی هم درباره شعار بودن برخی از حروف مقطعه وارد شده است:

عن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم): «إِنَّ بَيِّنَتَكُمْ الْعَدُوُّ فَقُولُوا: حَمَّ لَا يُنْصَرُونَ»⁽²⁾

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): «اگر دشمن به شما شبیخون زد بگوید: حم لا ینصرون».

عن النبی: «إِنَّ بَيِّنَتَكُمْ فَلْيَكُنْ شِعَارُكُمْ: حَمَّ لَا يُنْصَرُونَ»⁽³⁾

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): «اگر به شما شبیخون زده شد شعارتان باید (حم لا ینصرون) باشد».

عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): «إِنَّكُمْ تَلْقَوْنَ الْعَدُوَّ غَدًا وَإِنَّ شِعَارَكُمْ حَمَّ لَا يُنْصَرُونَ»⁽⁴⁾

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): «همانا شما فردا با دشمن روبرو می‌شوید، و همانا شعار شما (در برابر دشمن) حم لا ینصرون است».

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در «جنگ حنین» سوار بر قاطر سفیدش بود که به آن «دلدل» گفته می‌شد، و مشتی خاک برداشت و آن را به طرف مشرکین پرتاب کرد و فرمود: «حم لا ینصرون»⁽⁵⁾ یا فرمود: «شاهت الوجوه، حم لا ینصرون»⁽⁶⁾، و مشرکین پشت کرده و شکست خوردند.

عن الصادق (علیه السلام): «شِعَارُ الْمُسْلِمِينَ ... يَوْمَ الْأَحْزَابِ حَمَّ لَا يُبْصَرُونَ»⁽⁷⁾

امام صادق (علیه السلام): شعار مسلمانان در جنگ احزاب (حم لا ینصرون) بود.

البته همین روایت در نسخه «بحار الأنوار» با شعار «حم لا ینصرون» ذکر شده است.

عن الصادق (علیه السلام): «شِعَارُ الْمُسْلِمِينَ ... يَوْمَ الْأَحْزَابِ حَمَّ لَا يُنْصَرُونَ»⁽⁸⁾

ص: 150

1- . خفاجی، عناية القاضی و كفاية الراضی، ج 6، ص: 323؛ آلوسی، روح المعانی، ج 8، ص: 465؛ قاسمی، محاسن التأویل، ج 8،

ص: 61

2- . ترمذی، سنن الترمذی، ج 3، کتاب الجهاد، ب10، ص: 593، ح1682

3- . أبو داود، سنن أبي داود، ج 3، ص: 1124، کتاب الجهاد، ب78، ح2597

4- . نسائی، سنن النسائی، ج 6، ص: 158، کتاب عمل اليوم و الليلة، ح10452

5- . طبری، تاریخ الطبری، ج 3، ص: 78؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ج 5، ص: 70

6- . مقریزی، إمتاع الأسماع، ج 2، ص: 13

7- . کلینی، الکافی، ج 5، ص: 47، ح1؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 15، ص: 138، ح20160

البته در تفسیر معنای «حم» در این احادیث، بین علماء اختلاف است:

1. «حم» در اینجا به معنای «اللهم» است، یعنی: «اللهم لا ینصرون»⁽¹⁾. مؤید این نظریه روایتی از حضرت علی (علیه السلام) است:

قَالَ عَلِيٌّ ع: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِسَرِيَّةٍ بَعَثَهَا: «لِيَكُنْ شِعَارُكُمْ حَمَ لَا يُنْصَرُونَ فَإِنَّهُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عَظِيمٌ»⁽²⁾.

امام علی (علیه السلام): رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به گروهی که آنان را به جنگ اعزام می کرد، فرمود: شعار شما «حم لا ینصرون» باشد، چون آن یکی از اسم های بزرگ خدای تعالی است.

2. «حم» در اینجا به معنای «قَسَم» است⁽³⁾.

و معنای آن این است: «و الله لا ینصرون»⁽⁴⁾

3. «حم لا ینصرون» یعنی: «بحماية الله لا ینصرون»⁽⁵⁾

«به حمایت خدا، آنها یاری نمی شوند»

4. سوره هایی که اول آنها «حم» است به خاطر شرافتی که دارند باعث نصرت الهی در جنگ می شوند و باعث می شوند که مشرکین مورد یاری قرار نگیرند، یعنی در جنگ ها «حم» بگویند تا خودتان یاری شده و کفار یاری نشوند⁽⁶⁾.

5. «حم لا ینصرون» یعنی: توسل به حبیب الله برای شکست دشمن⁽⁷⁾.

ص: 151

1- . جرجانی، درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص: 538 (نقل از: أبو عیید)؛ طریحی، مجمع البحرین، ج 3، ص: 495؛ ابن عجیبه، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج 5، ص: 109 (نقل از: أبو عیید)؛ ابن منظور، لسان العرب، ج 12، ص: 151 (نقل از: ابن اثیر).

2- . راوندی کاشلنی، النوادر، ص: 33

3- . بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج 4، ص: 22؛ کاشانی، زبدة التفاسیر، ج 4، ص: 220؛ پانی پتی، التفسیر المظهری، ج 6، ص: 124

4- . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 28، ص: 116؛ طریحی، مجمع البحرین، ج 3، ص: 496

5- . حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، ج 8، ص: 149

6- . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 28، ص: 116؛ طریحی، مجمع البحرین، ج 3، ص: 496

7- . ابن عجیبه، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج 5، ص: 109

6. «حم لا ينصرون» به سوره «فصلت» اشاره دارد، چرا که تنها سوره‌ای که با «حم» شروع شده و عبارت «لَا يُنْصَرُونَ»⁽¹⁾ در آن وجود دارد همین سوره است.

تحلیل مؤلف

بر این نظریه اشکالاتی وارد است:

اولاً: شاعر بودن تمام حروف مقطعه مورد تأیید نبوده، و دارای مستند روایی نیست. بررسی‌ها نشان می‌دهد در جنگ‌های دیگر غیر از جنگ احزاب، حروف مقطعه جزء شعار مسلمین نبوده است، چنانچه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: شعار ما (یعنی مسلمانان) در روز بدر «يَا نَصْرَ اللَّهِ افْتَرَبْ» بود، و شعار مسلمانان در روز أحد «يَا نَصْرَ اللَّهِ افْتَرَبْ» بود، و در روز بنی‌نضیر «يَا رُوحَ الْقُدُسِ أَرْحْ»، و در روز بنی‌قیقاع «يَا رَبَّنَا لَا يَغْلِبُنَاكَ»، و در روز طائف «يَا رِضْوَانُ»، و در روز حنین «يَا بَنِي عَبْدِ اللَّهِ [يَا بَنِي عَبْدِ اللَّهِ]»، و در روز احزاب «حم لا يُبْصِرُونَ»⁽²⁾ و روز بنی‌قریظه «يَا سَلَامُ أَسْلِمَهُمْ»، و روز مُریسيع که همان روز بنی‌المُصطلق است «أَلَا إِلَى اللَّهِ الْأَمْرُ»، و روز حدیبیه «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»، و روز خیبر، روز قَمُوص «يَا عَلِيُّ آتِهِمْ [آتِهِمْ] مِنْ عَلٍ»، و روز فتح «نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا»، و روز تبوک «يَا أَحَدُ يَا صَدِّمَدُ»، و روز بنی‌المُلُوح «أَمِيتْ أَمِيتْ»، و یوم صِفِّین «يَا نَصْرَ اللَّهِ»، و شعار امام حسین (علیه السلام) «يَا مُحَمَّدُ» بود.⁽³⁾

ثانیاً: طبق روایات مطرح شده، حرف مقطعه «حم» به تنهایی شعار نبوده است، بلکه «حم لا ينصرون» یا «حم لا يبصرون» به عنوان شعار مطرح بوده است، پس شعار بودن مرتبط با حرف «حم» به تنهایی نیست، تا بتواند تفسیری برای حرف «حم» باشد.

ص: 152

1- . فصلت : 16

2- . در «بحار الأنوار» شعار جنگ احزاب «حم لا يُنْصَرُونَ» ذکر شده است.

3- . کلینی، الکافی، ج 5، ص: 47، ح 1؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 15، ص: 138، ح 20160؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 19، ص: 163، ح 1

ثالثاً: شعار بودن جنبه کارکردی آیه است، و به جنبه تفسیری اشاره ندارد، به عنوان مثال اگر کسی درباره تفسیر «درود بر رزمندگان اسلام» از شما پرسد و شما بگویید: این یک شعار است، در واقع تفسیری رخ نداده است. احتمالاً صاحبان این نظریه هم نظرشان جنبه تفسیری نبوده، بلکه به کارکرد حرف مقطعه «حم» اشاره دارند.

66. کارکرد به جای تفسیر

از برخی از نظریات تفسیری چنین استشمام می‌شد که حروف مقطعه تفسیر خاصی ندارند، فقط کارکرد دارند یا نمادی هستند. چنانچه نظریاتی نظیر «دلالیت بر اعجاز» و «شیوه ثواب دهی» و «آزمایش» و «دلالیت بر حدوث»، و ... گویای این مطلب بودند.

تحلیل مؤلف

به این نظریه چندین اشکال وارد است:

اولاً: کارکرد داشتن حروف مقطعه نوعی تفسیر محسوب نشده و با تفسیر داشتن منافاتی ندارد، بنابراین حتی اگر همه کارکردهای حروف مقطعه پذیرفته شود باز بحث تفسیری به قوت خود باقی است.

ثانیاً: برخی از این کارکردها مستندی نداشتند، و برخی از این کارکردها به یقین باطل بودند.

ثالثاً: واقعاً نوعی اهانت به قرآن است که حروف مقطعه قرآن را الفاظی مهمل و فاقد معنی دانسته و فقط چند کارکرد برای آن فرض کنیم، در حالی که ساحت قدس قرآن منزّه از مهمل گویی است.

67. رمز نیازمندی به معصوم (علیه السلام)

ص: 153

طبق نظریه‌ای، حروف مقطعه برای این در قرآن آمده تا بفهماند در تفسیر قرآن نیازمند معصوم هستیم و بدون معصوم تفسیر قرآن به صورت کامل رخ نخواهد داد. همچنین حروف مقطعه آمده‌اند تا هر وقت غیر معصومی ادعای علم کرد، حروف مقطعه جهل آن شخص را فریاد زده و پوچی ادعای وی بر دیگران روشن گردد، حروف مقطعه با زبان خود فریاد می‌زنند که همه ما محتاج معصوم و مفسر واقعی قرآن هستیم.

توضیح اینکه: این نظریه را خدا به ذهن من انداخت و من در کتابی ندیده‌ام، و می‌دانم که این نظریه جنبه تفسیری ندارد، بلکه یکی از اهداف تبعی نزول حروف مقطعه است. حروف مقطعه به زیبایی نیازمندی بشر را به معصوم فریاد می‌زند، وقتی مفسران که در دریای قرآن غوطه‌ور گشته‌اند، در تفسیر حروف مقطعه عاجز مانده‌اند و بعد از نقل اقوال‌های متعدد نتوانسته‌اند به یقینی صائب دست یابند، یعنی با زبان قال یا حال معترف به عجز خویش هستند.

حضرت علی (علیه السلام) در یک حدیث طولانی می‌فرماید: «قَسَمَ كَلَامَهُ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ؛ فَجَعَلَ قِسْمًا مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالِمُ وَالْجَاهِلُ، وَقِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ صَفَا ذَهْنُهُ وَلَطَفَ حِسُّهُ وَصَحَّ تَمَيُّزُهُ مِمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، وَقِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَأُمْنَاؤُهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، وَإِنَّمَا فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لِئَلَّا يَدَّعِيَ أَهْلُ الْبَاطِلِ مِنَ الْمُسْتَوِلِينَ عَلَى مِيرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ مَا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُمْ، وَ لِيَقُودَهُمُ الْإِضْطِرَارُ إِلَى الْإِيْتِمَارِ لِمَنْ وَلَّاهُ أَمْرَهُمْ» (1) «خدا قرآن را سه قسم گردانید؛ یک قسم آن آنگونه قرار داد که دانا و نادان بدانند، و قسم دیگر را نمی‌داند مگر کسی که ذهنش صاف و حسش لطیف و قوه تشخیص سالم باشد، از کسانی که خدا دل آنها را برای اسلام گشوده است، و قسم سوم آن را جز خدای مٔان و امنای او و نفوذکنندگان در دانش نمی‌دانند، خدا همانا این کار را کرده (و قرآن را سه قسم کرد) تا اهل باطلی که بر میراث (مادی) رسول خدا تسلط یافتند، نتوانند دانشی از قرآن را ادعا کنند که خدا برای آنها قرار نداده است، و ناچاری (و نادانی نسبت به برخی از قرآن) آنها را به

ص: 154

فرمانبرداری از کسانی بکشاند که خدا آنها را سرپرست و ولی قرار داده است (و آنها به کل قرآن عالمند)».

بطون قرآنی و حروف مقطعه از قسم سوم می‌باشند که می‌خواهند عجز و نادانی غیر معصوم را فریاد کشیده و بگویند تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت پاکیزه وی نباشند، کسی قرآن را کامل نخواهد فهمید، پس ادعای علم نکنید و به آغوش پاکیزه عترت بازگردید. حروف مقطعه در نیازمندی به معصوم از جهتی رساتر از بطون قرآن هستند، چرا که حروف مقطعه برای غیر معصوم، هم ظاهرشان مشتبه و هم باطنشان مجهول است. بطون قرآن را برخی از روی نادانی ممکن است انکار کنند، ولی حروف مقطعه قابل انکار نیست، اگر کسی ادعای علم کند و بطن قرآن را بلد نباشد شاید بتواند دیگران را فریب دهد که قرآن بطنی ندارد، هر چه قرآن دارد همین ظاهر است و بس، ولی وقتی به حروف مقطعه رسید در فهم معنای ظاهری آن هم عاجز بوده و دیگر ادعای علم نمی‌تواند بکند. حروف مقطعه ظاهر و باطنشان پوشیده بوده و بقیه آیات فقط باطنشان پنهان است، پس حروف مقطعه دوبار فریاد نیازمندی به معصوم را فریاد زده و بقیه قرآن یک بار نیازمندی به معصوم را فریاد می‌زند.

اگر کسی اشکال کند که این نظریه، جنبه تفسیری ندارد، من هم می‌گویم: خودم هم معترف به این اشکال بوده و در سطور قبلی نوشتم که این نظریه فقط یکی از اهداف تبعی نزول حروف مقطعه را بیان می‌کند و نافی تفسیر داشتن حروف مقطعه نیست.

68. همه یا برخی از وجوه

برخی از مفسرین اعتقاد دارند، همه وجوه مطرح شده صحیح می‌باشد. (1)

و برخی از مفسرین بخشی از وجوه را صحیح می‌دانند، مثلاً وجوه روایی را صحیح می‌دانند. (2)

ص: 155

1- . خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص: 288 (نقل از: طبری)؛ زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج 1، ص: 264 و 265 (نقل از: ابن فارس).

2- . بروجردی، تفسیر الصراط المستقیم، ج 4، ص: 63

پذیرش همه وجوه مطرح شده، دارای چندین اشکال است:

اولاً: جمع بین همه این اقوال با توجه به تنافی برخی با برخی دیگر امکان پذیر نیست.

ثانیاً: برخی از نظریات تفسیری قابل نقد بودند، و حتی اگر معارضی هم نداشته باشند باز باطل هستند.

بنابراین اگر گفته شود که: وجوه صحیح از بین این نظریات، مورد پذیرش هستند، قول منطقی و أرجحی خواهد بود.

چند نکته پایانی

نکته اول: اشکالات پُر تکرار در آراء تفسیری

سه اشکال مهم و پر تکرار، در نظریات تفسیری وجود دارد:

1. خلط بین تفسیر و غیر تفسیر: اندیشمندان و مفسران در تفسیر حروف مقطعه، گاه دچار نوعی اختلاط شده، گاه نوع آیه (متشابه یا محکم بودن)، و گاه هدف نزول (مثل: آزمایش)، و گاه ترکیب دقیق حروف را به عنوان تفسیر حروف مقطعه مطرح کرده‌اند، و بین تفسیر و مباحث دیگر خلط کرده‌اند.

2. اختلاط بین نظریه تفسیر انفرادی و گروهی و مجموعی: در برخی موارد، نظریه تفسیری که فقط در یک یا چند از حروف مقطعه قابل صدق است، مفسران آن را به همه حروف مقطعه تعمیم داده و به صورت موجب کلیه سخن گفته‌اند.

3. بدون استناد نقلی: برخی از نظریات فاقد مستند نقلی و روایی بوده و نوعی استحسان هستند، در حالی که در تفسیر حروف مقطعه باید بیش از عقل، به نقل اتکا کرد.

البته یکی دیگر از اشکالات مهم این بود که بین برخی از آراء تفسیری نوعی تداخل وجود داشت.

نکته دوم: نظریه مؤلف

پذیرش یک نظریه تفسیری به معنای نفی نظریات دیگر تفسیری نیست، چرا که بین بسیاری از این آراء تنافی و تعارض وجود ندارد. بنابراین می توان گفت: همه وجوهی که مستند روایی داشتند، وجوه صحیحی بوده و برخی از وجوه غیر روایی هم قابل قبول بودند. البته آراء و نظریاتی که دلیل عقلی بر رد آنها وجود داشت به یقین مردود و غیر قابل پذیرش هستند.

یک حرف قرآنی می تواند وجوه و تفاسیر مختلفی داشته باشد، حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «تَأْوِيلُ كُلِّ حَرْفٍ مِنَ الْقُرْآنِ عَلَى وَجْهِ» (1) «تأویل هر حرف از قرآن بر وجوه متعددی است». و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده: «إِنَّمَا الْإِسْمُ الْوَاحِدُ مِنْهُ فِي وَجْهِ لَا يُحْصَى يَعْرِفُ ذَلِكَ الْوَصَاءُ» (2) «همانا یک اسم در قرآن بر وجوهی است که شمارش نمی شود، اوصیاء (یعنی جانشینان پیامبر اسلام ص) آن را می دانند».

از آنجایی که یک حرف قرآنی می تواند وجوه و تفاسیر مختلفی داشته باشد، بنابراین می توان گفت: حروف مقطعه قرآن با اینکه رموز پیچیده ای هستند و رازی بین خدا و پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) می باشند، در عین حال معانی غیر پنهانی هم دارند و علاوه بر معانی آشکار و نهان، اهداف و کاربردهای مختلفی هم دارند، و با علم الهی به طرز دقیقی گزینش شده و در قرآن مسطور شده اند.

ص: 157

1- . عیاش سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج 1، ص: 12، ح 9

2- . عیاش سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج 1، ص: 12، ح 10

1. آیاری، ابراهیم، الموسوعة القرآنية، مؤسسه سجل العرب، 1405 ق.
2. آل غازی، عبدالقادر، بیان المعانی، دمشق، مطبعة الترقی، 1382 ق، چ: اول.
3. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1415 ق، چ: اول.
4. آملی، حیدر بن علی، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم، قم، نور علی نور، 1422 ق، چ: سوم.
5. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، عربستان سعودی، مكتبة نزار مصطفى الباز، 1419 ق، چ: سوم.
6. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دار الكتاب العربی، 1422 ق، چ: اول.
7. ابن خالویه، حسین بن احمد، اعراب القراءات السبع و عللها، مكتبة الخانجي، مصر، 1413 ق، چ: اول.
8. ابن شاذان، سدید الدین شاذان بن جبرئیل قمی، الفضائل، قم، انتشارات رضی، 1363 ش، چ: دوم.
9. ابن شعبه حرّانی، ابو محمد حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول ص، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، 1404 ق، چ: دوم.

10. ابن طاوس، سيد علي بن موسى، إقبال الأعمال [الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة]، تهران، انتشارات دارالكتب الإسلامية، 1367 ش، ج: دوم.
11. ابن طاوس، سيد علي بن موسى، سعد السعود للنفوس منصود، قم، دار الذخائر، ج: اول.
12. ابن طاوس، سيد علي بن موسى، مهج الدعوات و منهج العبادات، قم، دار الذخائر، 1411 ق، ج: اول.
13. ابن عادل، عمر بن علي، اللباب في علوم الكتاب، لبنان- بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، 1419 ق، ج: اول.
14. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحرير و التنوير، بي مشخصات.
15. ابن عبد السلام، عبد العزيز بن عبد السلام، تفسير العز بن عبد السلام، بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، 1429 ق، ج: اول.
16. ابن عجيبة، احمد، البحر المديد في تفسير القرآن المجيد، قاهره، حسن عباس زكي، 1419 ق، ج: اول.
17. ابن عرفه، محمد بن محمد، تفسير ابن عرفه، بيروت، دار الكتب العلمية، 2008 م، ج: اول.
18. ابن عطيه، عبد الحق بن غالب اندلسي، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، دارالكتب العلميه/ بيروت، 1422 ق، ج: اول.
19. ابن فارس؛ احمد بن فارس؛ معجم مقائيس اللغة؛ قم؛ انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزة علميه قم؛ 1404 ق.

20. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، تأویل مشکل القرآن، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، لبنان، 1423 ق، چ: اول.
21. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، 1419 ق، چ: اول.
22. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع- دار صادر، 1414 ق، چ: سوم.
23. ابو حیان، محمد بن یوسف اندلسی، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، 1420 ق.
24. أبوداود، سلیمان بن اشعث، سنن أبی داود، قاهره، دار الحديث، 1420 ق، چ: اول.
25. استرآبادی، سید شرف الدین علی حسینی، تأویل الآیات الظاهرة (فی فضائل العترة الطاهرة ع)، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرّسین حوزه علمیه قم، 1409 ق، چ: اول.
26. امام حسن عسکری (علیه السلام)، حسن بن علی (علیه السلام)، التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری، انتشارات مدرّسه امام مهدی/ قم، 1409 ق، چ: اول.
27. امام حسین (علیه السلام)، حسین بن علی (علیه السلام)، تفسیر الامام الحسین علیه السلام التفسیر الاثری التطبیقی، عراق- کربلا ی معلی، العتبة الحسینیة المقدسة، قسم الشؤون الفکرية و الثقافية، 1430 ق، چ: اول.
28. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم، تهران، بنیاد بعثت، 1416 ق.
29. برقی، احمد بن ابی عبد الله، المحاسن، قم، دار الکتب الإسلامیة، 1371 ق، چ: دوم.
30. بروجردی، حسین بن رضا، تفسیر الصراط المستقیم، قم، انصاریان، 1416 ق، چ: اول.

31. بلاغی، سید عبد الحجت، حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، قم، انتشارات حکمت، 1386 ق.
32. بلخی، مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار إحياء التراث، چ: اول؛ 1423 ق.
33. بلنسی، محمد بن علی، تفسیر مبهمات القرآن الموسوم بصلة الجمع و عائد التذیل لموصول کتابي الاعلام و التکمیل، دار الغرب الإسلامي، لبنان، 1411 ق، چ: اول.
34. بیضاوی، عبد الله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل [تفسیر البيضاوی]، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1418 ق.
35. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، قاهره، دار الحديث، 1419 ق، چ: اول.
36. پانی پتی، ثناء الله، التفسیر المظهری، مکتبة رشديه، پاکستان، 1412 ق، چ: اول.
37. ثعلبی، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، 1422 ق، چ: اول.
38. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات [الاستنفار و الغارات]، قم، دار الكتاب الإسلامي، 1410 ق، چ: اول.
39. جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن، درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم، دار الفكر، اردن-عمان، 1430 ق، چ: اول.
40. جزائری، نعمت الله بن عبد الله، ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، مؤسسة التاريخ العربی، بیروت، 1427 ق، چ: اول.

41. جزائری، نعمت الله بن عبدالله، عقود المرجان في تفسير القرآن، قم، نور وحی، 1388 ش، چ: اول.
42. جوادی آملی، عبد الله، تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، مرکز نشر اسراء، قم، 1389 ش، چ: ششم.
43. حائری، علی، مقتنیات الدرر، دار الکتب الإسلامية، تهران، 1338 ش، چ: اول.
44. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة (إلى تحصیل مسائل الشریعة)، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث/قم، 1409 ق، چ: اول.
45. حسین بن حکم، تفسیر الحبری، بیروت، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث، 1408 ق، چ: اول.
46. حسینی، محمد بن حسن، المواعظ العددیة [الأثنی عشریة فی المواعظ العددیة]، قم، طلیعه النور، 1432 ق، چ: دوم.
47. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر.
48. حیری نیشابوری؛ اسماعیل بن احمد؛ وجوه القرآن، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، 1380 ش.
49. خازن، علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل [تفسیر الخازن]، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، 1415 ق، چ: اول.
50. خسروشاهی، سید رسول حسینی اصل خسروشاهی و علی خرامانی خسروشاهی، اسرار حروف مقطعه در آیات الهی، تبریز، عاصم، 1396 ش، چ: اول.

51. خفاجی، احمد بن محمد، غناية القاضي و كفاية الراضي على تفسير البيضاوي [حاشية الشهاب]، بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، 1417 ق، چ: اول.
52. خميني، سيد مصطفی، تفسير القرآن الكريم، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (ره)، 1418 ق، چ: اول
53. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، مسند الدارمی [سنن الدارمی]، رياض، دار المغني، 1421 ق، چ: اول.
54. دره، محمد علي طه، تفسير القرآن الكريم و اعرابه و بيانه، دار ابن كثير، لبنان، 1430 ق، چ: اول.
55. راوندی كاشانی، فضل الله بن علي، النوادر، قم، دار الكتاب، چ: اول.
56. رسعنی، عبدالرزاق بن رزق الله، رموز الكنوز في تفسير الكتاب العزيز، عربستان- مکه مكرمه، مكتبة الأسدي، 1429 ق، چ: اول.
57. روزبهان بقلی، روزبهان بن ابی نصر، عرائس البيان في حقائق القرآن، لبنان- بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، 2008 م، چ: اول.
58. زرقانی، محمد عبدالعظيم، مناهل العرفان في علوم القرآن، بيروت، دار إحياء التراث العربي، چ: اول.
59. زرکشی، محمد بن بهادر، البرهان في علوم القرآن، دار المعرفة، لبنان، 1410 ق، چ: اول.
60. زمخشری، محمود بن عمر، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل، لبنان- بيروت، دار الكتاب العربي، 1407 ق، چ: سوم.

61. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، بحرالعلوم، بی مشخصات.

62. سیاری، أبو عبد الله أحمد بن محمد، کتاب القراءات أو التنزیل و التحریف، دار بریل للنشر فی لیدن و بوسطن، 2009 م.

63. سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة؛ قم، انتشارات دار الهجره، 1414 ق، چ: اول.

64. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، الإیتقان فی علوم القرآن، لبنان- بیروت، دار الکتب العربی، 1421 ق، چ: دوم.

65. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، التّحیر فی علوم التفسیر، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1408 ق.

66. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی / قم، 1404 ق.

67. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، معترك الاقران فی اعجاز القرآن، لبنان- بیروت، دار الفکر العربی، چ: اول.

68. شعبانی، رسول، کلمات بینات در باب ادعیه و زیارات، قزوین، طه، 1396 ش، چ: اول.

69. شکر، کاظم محمد علی، اسرار الحروف و یلیه الحروف المقطعة فی القرآن الکریم، بیروت، دار المحجة البيضاء، 1422 ق، چ: اول.

70. شنقیطی، محمد امین، أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، 1427 ق، چ: اول.

71. شوکانی، محمد، فتح القدر، دار ابن کثیر، سوریه، 1414 ق، چ: اول.

72. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، مفاتیح الأسرار و مصابیح الأبرار [تفسیر الشهرستانی]، ایران- تهران، مرکز البحوث و الدراسات للتراث المخطوط، 1387 ش، چ: اول.
73. شیانی، محمد بن حسن، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، قم، نشر الهادی، 1413 ق، چ: اول.
74. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الأملی، تهران، کتابچی، 1376 ش، چ: ششم.
75. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، التوحید، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، 1357 ش، چ: دوم.
76. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، انتشارات شریف رضی، 1364 ش، چ: دوم.
77. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، 1403 ق، چ: دوم.
78. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، علل الشرائع، قم، انتشارات کتاب فروشی داروری، 1385 ش، چ: اول.
79. شیخ صدوق؛ محمد بن علی بن بابویه؛ عیون أخبار الرضا؛ انتشارات جهان/ تهران؛ 1378 ق؛ چ: اول.
80. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة [اکمال الدین و اتمام النعمة]، قم، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، 1395 ق، چ: دوم.
81. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، معانی الأخبار، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، 1361 ش، چ: اول.

82. شيخ طوسي، محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربي.
83. شيخ طوسي، محمد بن حسن، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، مؤسسه فقه الشيعه/ بيروت، 1411 ق، ج: اول.
84. شيخ زاده، محمد بن مصطفى، حاشيه محيي الدين شيخ زاده على تفسير القاضى البضاوى، بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، 1419 ق، ج: اول.
85. صادقي تهراني، محمد، الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن و السنّة، قم، انتشارات فرهنگ اسلامي، ج: دوم، 1365 ش.
86. صاوى، احمد بن محمد، حاشية الصاوي على تفسير الجلالين، بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، 1427 ق، ج: چهارم.
87. صبحي صالح، مباحث في علوم القرآن، منشورات الرضى، قم، 1372، ج: پنجم.
88. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صل الله عليه و آله و سلم)، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، 1404 ق، ج: دوم.
89. صنعاني، عبدالرزاق بن همام، تفسير القرآن العزيز المسمى تفسير عبدالرزاق، بيروت، دار المعرفة، 1411 ق، ج: اول.
90. طبراني، سليمان بن احمد، تفسير القرآن العظيم [التفسير الكبير]، اردن - اربد، دار الكتاب الثقافي، 2008 م، ج: اول.
91. طبرسي، احمد بن علي، الإحتجاج على أهل اللجاج، مشهد، نشر مرتضى، 1403 ق.

92. طبرسى، رضى الدين حسن بن فضل، مكارم الأخلاق، انتشارات شريف رضى/ قم، 1412 ق، چ: چهارم.
93. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، انتشارات ناصر خسرو/ تهران، 1372 ش، چ: سوم.
94. طبرى آملی صغير، محمد بن جرير بن رستم، نادر المعجزات فى مناقب الأئمة الهداة (عليهم السلام)، قم، دليل ما، 1427 ق، چ: اول.
95. طبرى، أبو جعفر محمد بن جرير، تاريخ الطبري [تاريخ الأمم والملوك]، بيروت، دار التراث، 1967 م، چ: دوم.
96. طبرى، أبو جعفر محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار المعرفه، 1412 ق، چ: اول.
97. طريحي، فخر الدين بن محمد، مجمع البحرين، تهران، كتابفروشى مرتضى، 1416 ق.
98. عادل، بن على الشدى، الأحرف المقطعه فى أوائل السور، رياض، مدار الوطن للنشر، 1431 ق، چ: اول.
99. عبد الرحمن، بن عبد الله السقاف، الحروف المقطعة فى القرآن الكريم، مكتبة ابن عباس، 1437 ق، چ: اول.
100. عبد السادة، رسول كاظم، الحروف و الحروف المقطعة فى القرآن الكريم، مؤسسة الياقوت للطباعة و النشر، 1442 ق، چ: اول.
101. عروسی حویزی، عبد على بن جمعه، تفسير نور الثقلين، قم، انتشارات اسماعيليان، 1415 ق، چ: چهارم.

102. علامه آمینی، عبد الحسین، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، قم، مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، 1416 ق، چ: اول.
103. علامه طباطبائی، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، دفتر انتشارات اسلامي جامعه ي مدرسين حوزه علميه قم، 1417 ق.
104. علامه مجلسي، محمد باقر، بحار الأنوار (الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ع)، بيروت، مؤسسة الوفاء، 1404 ق، چ: دوم.
105. عيّاش سمرقندی، محمد بن مسعود، تفسير العياشي، چاپخانه علميه تهران، 1380 ق، چ: اول.
106. فتّال نیشابوری، محمد بن حسن، روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، قم، انتشارات رضی، 1375 ش، چ: اول.
107. فتحی، عزیز، تفسير جامع حروف مقطعه قرآن و دهها معجزه در آن، تهران، نشر احسان، 1395 ش، چ: اول.
108. فراهیدی، خليل بن احمد، كتاب العين، قم، نشر هجرت، 1410 ق.
109. فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، التفسير الكبير [مفاتيح الغیب]، بيروت، دار احیاء التراث العربی، 1420 ق، چ: سوم.
110. فهد، بن عبد الرحمن، وجوه التحدی و الاعجاز في الأحرف المقطعة في أوائل السور، رياض، مكتبة التوبة، 1417 ق، چ: اول.
111. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسير الصافي، تهران، انتشارات الصدر، 1415 ق، چ: دوم.

112. قاسمی، جمال الدین، محاسن التأویل [تفسیر القاسمی]، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، 1418 ق، چ: اول.
113. قرشی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، تہران، بنیاد بعثت، 1375 ش، چ: دوم.
114. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تہران، دار الکتب الإسلامية، 1412 ق.
115. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تہران، انتشارات ناصر خسرو، 1364 ش، چ: اول.
116. قمی، علی بن ابراہیم، تفسیر القمی، قم، مؤسسه دار الکتب، 1404 ق، چ: سوم.
117. کاشانی، ملا فتح اللہ، زبدۃ التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی، 1423 ق، چ: اول.
118. کراچکی، شیخ ابو الفتح محمد، کنز الفوائد، قم، انتشارات دار الذخائر، 1410 ق، چ: اول.
119. کرمانی، محمود بن حمزہ، اسرار التکرار فی القرآن، دار الفضیلة، قاہرہ، چ: اول.
120. کفعمی، شیخ تقی الدین ابراہیم بن علی عاملی، البلد الامین (و الدرع الحصین)، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات/ بیروت - لبنان، 1425 ق. 2004 م، چ: دوم.
121. کفعمی، شیخ تقی الدین ابراہیم بن علی عاملی، المصباح [جُنَّة الأمان الواقیة و جُنَّة الإیمان الباقیة]، قم، انتشارات رضی (زاهدی)، 1405 ق، چ: دوم.
122. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، (شامل اصول و فروع و روضہ)، دار الکتب الإسلامية/ تہران، 1365 ش، چ: چہارم.

123. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران، مؤسسة الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامي، 1410 ق، چ: اول.
124. ماوردی، علی بن محمد، النکت و العیون (تفسیر الماوردی)، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، لبنان، چ: اول.
125. محمد قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، 1368 ش، چ: اول.
126. مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، قم، دار الهجرة، 1409 چ: دوم.
127. معرفت، محمد هادی، التأویل فی مختلف المذاهب و آراء، المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب الإسلامية، تهران، 1385 ش، چ: اول.
128. معرفت، محمد هادی، التفسیر الأثري الجامع، قم، موسسه فرهنگي انتشاراتي التمهيد، 1387 ش، چ: اول.
129. معرفت، محمد هادی، التمهيد فی علوم القرآن، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، 1410 ق، چ: سوم.
130. مقریزی، تقی الدین أحمد بن علی، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1999 م، چ: اول.
131. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامية، 1374 ش.
132. ملا صدرا، محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، قم، انتشارات بیدار، 1361 ش، چ: دوم.

133. مير محمدی زرندي، سيد ابو الفضل، بحوث في تاريخ القرآن وعلومه، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، 1420 ق، چ: اول.
134. نحاس، احمد بن محمد، اعراب القرآن، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، لبنان، 1421 ق، چ: اول.
135. نسائي، احمد بن علي، سنن النسائي [المجتبى من السنن]، عمان، بيت الأفكار الدولية، چ: اول.
136. نسفي، عبدالله بن احمد، مدارك التنزيل وحقائق التأويل [تفسير النسفي]، بيروت، دار النفائس، 1416 ق، چ: اول.
137. نظام الدين نيشابوري، حسن بن محمد، تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان، بيروت، دار الكتب العلمية، 1416 ق، چ: اول.
138. هلالی، سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالي، قم، الهادي، 1405 ق، چ: اول.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهل بیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

